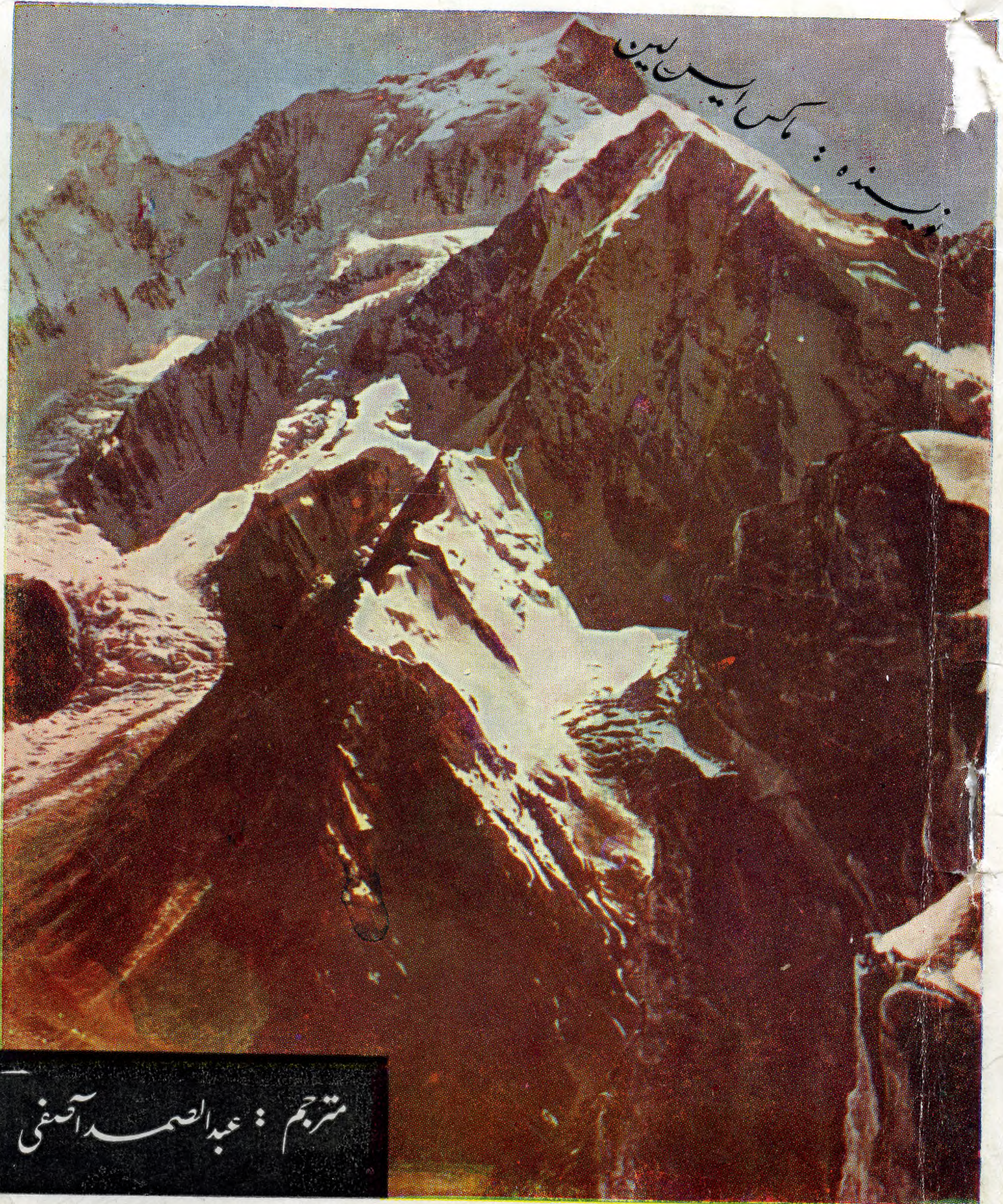
سفرنامۂ هندوکش



نویسنده : ماکس ایسلین

مترجم : عبدالصمد آصفی

مقدمه

بشر با حس کنجکاوی خود از سپیدهٔ تاریخ تا امروز اساس تمدنهای مختلف را(که مقهورتاخت و تازها و یاطبیعت گردیده) گذاشته است، بشر در زندگی امروز راه را بسوی کرات دیگر نیز باز نموده سعی می نماید تا قدمی فراتر بگذارد و در قلب کرات دیگر کاوش را آغاز واز آن به نفع بشریت استفاده نماید .

درین کرهٔ که مازندگی می‌نمائیم نقطه مجهول و تاریکی باقی نمانده که بسا انسانها بر آن چیره‌و مسلط نشده‌باشند، و یا به مشاهده و تسخیر آن مجاهدت نکرده باشند.جستجو درزیر ابحار ویا تسخیر قلل شامخ ورفیع جهان معمولا درسایه مساعی وتحمل زحمات آنان انجام پذیرفته است .

چنانکه‌ایورست بلند ترین‌قله جهان بدست فرزندان‌آدم تسخیرشده و برای مشاهده‌وکسب معلومات‌در موردهندوکش که ازنظر بلندی سومین قله جهان‌است نیز هیئت منظمی ازاروپائیان چند سال قبل دامن همت‌بکمرزده ازمیان برف ها راه را به تسخیر آن باز کردند .

کوهنوردان سویسی‌درپایان‌مجاهدات خستگی‌ناپذیرخویش سفر نامه یا جریان مجاهدات و مشاهدات خود را درتسخیر این قله نوشتند. ازآنجاکه این راپور برگوشه‌های مختلف کلتور و تاریخی کشور وطبیعت زیبای آن روشنی می‌افگند مترجم لازم شمرد وطنداران عزیز را ازین جریان بیخبر نمانده مظهری از حماسه های طبیعی وطن را به پیشگاه نسل جوان تقدیم نماید .

(عبدالصمدآصفی)



سفر نامه هندو کش

مقدمه مولف

باموتر در بین علف زار های افغانستان :

حقیقت این بود که ما به قلل پنج وشش هزار متری هندوکش علاقه نداشتیم و علاقه ما در قدم اول صعود برقلل بلند تر وقللی بودکه بعد ازمونت ایورست بلند ترین کوه محسوب میشود ازطرف دیگر درقلل هندوکش غربی جاپانی ها وپولیندی ها صعود نموده وقله هفت هزار متره موسوم به کوه کشمی خان هدف یك هیئت کوه نورد اطریشي بود که ده روز قبل ازما ازکابل بطرف هندوکش حرکت نموده بودند قلل شامخ هندوکش شرقی وتماشاي سرزمین کهن آریانا وممملکت شاهی افغانستان امروز یکی از رویای دیرینه من بود مملکت شاهی آسیاي مرکزي درزمره ممالك غیرآشنا ونامعلوم جهان محسوب میشود دره هاي این مملکت تاسطح مرتفع واخان امتداد پیدا کرده است .

مارکوپولو- اهل وینس درقرن ۱۳طي مسافرت ۲۰ ساله خود درراه ابریشم ازتنگنای واخان گذشته وبه امتداد دریاي اوکوموس که حالا به آمو موسوم است به چین رفته است مملکت افغانستان داراي مناظر زیباي طبیعي است هیئت کوهنوردان سویسی برای صعود بدومین کوه مرتفع جهان دریافتند که ارتفاع آن درحدود هفت هزار متر میباشد این قله مرتفع درواخان وچترال زیر یخچال ها قرار دارد .

یونانیها درك کرده بودند که هندوکش بسیار مرتفع‌است وازاینرو اورا (پاراپامیر میرءس) نامیده بودند. یعنی بلندتر ازپرواز عقاب که در چترال واقـع است ازطرف ناروژیها امریکائیها وایطالویها فتح شده درحالیکه درخاك افغانستان فقط ازسال ۱۹٦۰ به این طرف فعالیت های کوهنوردی‌آغاز گردیده است وما ازانجمن همالیاکه درسال ۱۹٦۳ تاسیس شده متشکریم زیرا روا داری های این انجمن بودکه‌توانستیم پرچم سویس‌را درقله مرتفع دومین کوه مرتفع جهان نصب کنیم وضمناً از رفقای کوهنورد المانی وپولیندی وسویسی های مقیم کابل که اطلاعات و معلومات تازه را به اختیار مـا گذاشته اند اظهار امتنان می‌نمائیم .

هدف اولین سفر کوهنوردان سویسی تاسیس ارتبـاط حکومت افغانستان وکسب اطلاعات کوهنوردی درکوه های واخان بدون انجام کار علمی وساینتفیك بود وتوانستیم به قلل شش یاهفت هزار متری صعود نمائیم .

با همکاری رفقای کوهنورد خود سیمون بورکهارد هـانس پیتر ریف الویس سترایکلر، ویکتور ویس توانستیم‌بهدف خود برسیم وپلان خودرا بصورت عالی انجام بدهیم ما یك اساس عمده را بنا نهادیم که به اساس آن مسافرتهای‌آینده نیز صورت گـرفته می تواند .جغرافیـه دانها ، علمای طبیعی وکوهنوردان‌کـه خیال مسافـرت وتتبعات علمی را در دره واخان داشته باشند از تجارب ما میتوانند مستفید شوند.

ازهمه بیشتر میخواهیم روابط مملکت کـوهسار الپ را باسویس آسیا مستحکم تر سازیم .

ماجرای کوهنوردان سویسی در دومین کوه مرتفع جهان :

مادرتنگنای واخان پیشرفت داشتیم و میخواستیم دره هائـی

رابببنیم که تا حال کسی ندیده وبه قللی بالا برویم که کسی قبل ازما به آنجا نرفته باشد .

دره واخان درمسیر دریای معروف او کسوس که امروز بنام آمو دریا یاد میشود واین دره را آبیاری میکند واقع است درکتاب هائیکه راجع به افغانستان نوشته شده کسی قادر برفتن درین دره نشده ومارکوپولو یگانه خارجی بودکه درین منقطه پاگذاشته ودرکتاب خود ازآن ذکر نموده است هیئت کوهنوردان پولیندی اولین هیئتی بودکه ازریگزارواخان که بین وادی نسبتاً عریض واقع شده گذشته ودر دره اوکند بالا رفته و اولین فعالیت کوهنوردی خود رادرین منطقهآغاز نموده است .

یکی ازمامورین یونو برایم گفت که من ازراه چترال به افغانستان مسافرت نمودم دراشکاشم پهره داران سرحدی مرادوباره فرستادند و مجبور شدم تمام راه را دوباره پیاده طی نمایم راجع بمردم وا خان آوازه های نسبتاً وحشیانه شنیدم اما این آوازه ها قابل باور نیست و حقیقت ندارد . راجع به واخان اطلاع کافی داشتیم ومیدانستیم که برای کوهنوردان، واخان بهشت کوهنوردی است .

یخچال ها دربین کوه های مرتفع پامیر قراقرم وهما لیا واقع بود :

یکتن ازمامورین افغانی مارا درین راه تشویق کرد او از دوستداران سویس بود. سرمستی جهیل ژنف و کوهای سویس را دیده بود ومی‌شناخت وی میدانست‌که کوهنوردان اشخاص صلح پسنداند وسویس یك مملکت استعمار طلب نیست ./.

وی گفت‌که افغانستان وسویس دومملکت کوهسارمیباشد وراهی به بحر ندارد اوگفت تاریخ مابا شما شباهت زیاد

دارد مردم بیگانه درمملکت ما وشما لشکرکشی نموده ولی مردم ماوشما آنها را به عقب زدند و نابود نمودند و امروز افغانستان و سویس به هیچ پیمان دفاعی شامل نیستند وبی‌طرفی خودرا حفظ نموده اند .

وی ضمناً اظهارکرد : ما به‌شما کمک خواهیم‌کرد وواقعا به وعده خود وفا کرد باگرفتن این جواب ازدفترش خارج شدیم .

ما عجله برای آغازکار نداشتیم وباخاطر جمع وآرام چند روز را درکابل گذشتاندیم زیرا برای ترك نمودن کابل آماده نبودیم .

به استثنای من چها ر نفر رفیق کوهنورد من از اروپا تاکابل باموتر مسافرت نموده وبادو سرویس فولکس واگون دشت های وسیع وجلگه های مختلف را طی نموده بودند.

سرك ها درآن منطقه بمثل اروپا نیست ورفقای مابسیار خسته بودند وچند روز استراحت درکابل برایشان‌ضروری شمرده میشد. موتر ماقابل وارسی بود وباید موبلایل انجن آن عوض میشد وهمچنان ترمیمات قابل ملاحظه ای‌را ایجاب می‌کرد لهذا طی چند روز اقامت مادرکابل موتر ما وارسی میخانیکی شده فلمبردار ما ویکتور هرروز مصروف عکاسی کابل ومناظر زیبای آن بود تافلم مسافرت ما بمناظر زیبای کابل ومردم بیدار آن رنگ وطراوت بگیرد .

هانس پیتر روز های کابل را برای استراحت مطلق‌خیلی دوست داشت زیرا زکامی را که از ترکیه برداشته بود بااستراحت در کابل مرتفع شد .

طبیب ماباوی مصروف شده توصیه بعضی واکسین های انتی بیو تیك مینمود. سیمون نه تنها به طبابت میپرداخت

بلکه در دوایر افغانی مراهمراهی میکرد وبه حیث نامه نگار اجرای وظیفه مینمود لجاجت برنی وجلد ضخیم او برای مذاکره ومناقشه مناسبت کافی داشت .

تمام اعضای هیئت کوهنوردی درهوتل آریانا بود وباش داشتند هرپنج نفر دریك اطاق بزرگ جا بجا شده بودیم وطوریکه آرزو داشتیم بستر خواب خود را ترتیب مینمودیم بعد ازهوتل برهارد بینر در سرمات واقع سویس برای کوهنوردان هوتل آریانا بهترین محل رهایش بود وگمان نمی‌رود که کوهنوردان مادرهیچ جای دنیا نسبت به هوتل آریانا محل رهایش بهتری پیدا کنند .

درهوتل آریانا برای ما سهولت زیادی فراهم کرده‌بودند بعضی اوقات ویکتور بااجاق مخصوص خود برای مادرداخل اطاق غذا طبخ می کرد ومنیجر هوتل آریانا به حمل و نقل ذخایرسنگین ما مخالفت نمیکردچون راجع‌به غذا حرف میزنیم اخیراً درکابل یك رستوران سلف سرویس باز شده که غذای آن برای خارجیها قابل توصیف است علاوه‌براینکه غذای خوب دارد یکعده‌مردم مودرن کابل تیزدرین رستوران غذا صرف میکنند .

چیز قابل تعجب چادری بود چادری عبارت از روپوشی است‌که چند سال قبل تمام زنان‌افغان‌مجبوراً آنرامیپوشیدند. ولی اخیراً چادری برداشته شده وحتی درشهر کهنهٔ کابل تعداد چادری پوشان روبه اقلیت است .

کابل تغییر قیافه داده، وهمان کابلی که درکتاب چندسال قبل‌که راجع به افغانستان نوشته شدهٔ بود نیست دیوارهای کلوخی وفرسوده که مارا به یاد داستانهای هزار ویك شب می‌اندازد تنها درحواشی وکنار شهر کابل بملاحظه میرسد.

مرکز شهر کابل باجاده های اسفالت شده. عمارات بزرگ وقشنگ فواره های آب که درشب توسط چندین پروجکتور رنگ آمیزی می‌شود واحداث پارك های جدیدبکلی تغییرقیافه داده است .

جویهای کنار سرك که درشرق برای خروج آب های اضافی ودرعین حال برای جریان آب های نوشیدنی استعمال میشد به‌نظر نمی‌خورد ماازیك افغان پرسیدیم. آیا شبکه آبرسانی کابل چه وقت تکمیل میشود . گفت افغانهای زحمت‌کش عنقریب این مشکل شهر خودرا مرتفع میسازند واقعاً اگر مشکل آب نوشیدنی کابل رفع شود کابل از بسیار شهر های‌شرق زیبا تر و بهتر است .

کابل ۱۸۰۰ متر ازبحر بلندتر است وآب وهوای گوارا دارد وچون تابستان خشك دارد گرمای تابستانی آن قابل تحمل وگوارا بوده. وبهترین محل تفریح در مرکز آسیا شده میتواند .

میدان هوایی زیبای کابل وشرکت هوا پیمایی افغانستان آریانا بهترین وسیله ارتباط کابل باتهران، کراچی، دهلی، دمشق، بیروت، وماسکو میباشد وبه‌این ترتیب کابل‌درشبکه ارتباط بین‌المللی جهان وصل میشود. این امتیازات فرخنده کابل دراکثر شهر های شرق موجود نیست. درکابل برای یك سیاح خارجی آبدات ومحل دید کافی سراغ میشود . بامیان بایك مجسمه ۵۳متری که درقرن دوم عیسوی بناء یافته ودور خرابکاری‌های چنگیزخان، تیمورلنگ ولشکرکشی اعراب را گذشتانده است بی‌نهایت تماشایی وجالب‌میباشد.

دوستداران کلپ کوهنوردی همالیا وسویس بااشتراك‌خود عملیات کوهنوردی مارا تقویت بخشیدند .

یکعده زیاد اعضای کلوپ کوهنوردی مواد خوراکه‌سامان وادوات کوهنوردی برای ما‌اعانه دادند ومارا به یك سفر جدید دریك منطقه کاملا بیگانه تشویق نمودند واز شانس خوب ماتعداد این اعانه دهندگان ودوستداران عملیات ما بسیار زیاد بود. شمار رفقا ودوستداران مابه اندازه ای زیاد بودکه درپوسته خانه‌کابل به تعداد ومقدار شان‌تکت پوسته پیدا کرده نمی‌توانستیم وبازحمات‌زیاد چند هزار تکت‌پوسته ای‌که حاشیه آنها خیلی خراب قطع شده بود دریافت‌نمودیم. درچهار هزار کارت که بعداً ارسال نمودیم باید تکت پوسته جدیداً چاپ میشد علاوه برآن درکارت های سلام ما باید یك تاپه مخصوص استعمال میشد وبه یك تاپه عادی رفقای ما ازگرفتن کارت خوش نمیشدند وبرای این منظور باید یك تاپه مخصوص ساخت کابل‌را استعمال میکردیم .

قونسل سویسي که از همکاری با ما احساس خستگی نمی‌نمود برای تهیه یك‌عدد تاپه‌بوسیله بناغلی ضیاء ترجمان خود مارا به مطبعه دولتی رهنمایی کرد .

ازمطبعه دولتی مثل یك مطبعه اروپایـــی صدای ماشینها بگوش میرسید .

باشی چاپخانه شخص دوست داشتنی ومهربان بود. وبا ماروی خوش نشان داد. ومصروف ساختن تاپه ماشد. وبما وعده دادکه‌فردا تاپه‌شما خلاص میشود وگفت‌که هفتادافغانی اجرت کار آن خواهد شد. متعاقباً ازطرف آمر مطبعه به‌یك چای دعوت شدیم برایمن تعجب آور بودکه یك آشنای‌سابقهٔ خودرا دوباره دیدم. بااو احوال پرسی کردم .

بناغلي قندهاری مرد بلند قامت یکی ازاشخاص خــوب وآماده کمك بود. ودرعین زمان اولین افغانی بودکه بااوآشنا

شدم. درزاهدان بین‌دشت لوط ودشت مارکو که یکی از خطرناکترین دشت های مرگ آور جهان محسوب شده میتواند، با شاغلی قندهاری آشنایی حاصل کردم. میدان هوایی زاهدان‌دراثنای‌جنگ دوم‌جهان ساخته‌شده وامریکائیها مهمات حربی‌را ازراه زاهدان بدون خطر به اتحاد شوروی انتقال میدادند وایران درجنگ جهانی دوم بحیث یك پل بین هند واتحاد شوروی قرار داشت. واگر حایز اهمیت سوق‌الجیشی نمی‌بود کسی درصدد تعمیر یك رنوی‌کانکریتی دربین صحرا نمی افتاد.

درزاهدان تمام بکس های مارا پائین نمودند وقتی که من ازطیاره فرود می‌آمدم گرمی خفه کننده ای گلویم راگرفت بعداً بداخل یك اطاق سرپوشیده داخل شدیم بادپکه های کهنه وفرسوده هوای گرم‌را یك اندازه تخفیف می‌بخشید. مامورین گمرك خوش بودند که بالاخره یك طیاره بمیدان زاهدان فرود آمده است. تمام بکس هارا باتباشیر نشانی نمودند. مسافرین ازتوقف بیجا وسرگردانی بی‌سبب ودیدن بکس‌ها ناراضی بودند. وضع نیك وخوش آیند مامورین‌یك اندازه رفع این ناراضی هارا می‌نمود برای حمال های طیاره بردن و آوردن بکس ها در گرما طاقت فرسا و رنج آوربود.

درتمام ایران نوشابهٔ کانادا درای به وفرت وجود داشت. وازاینکه درمنطقهٔ گرم وخشك زاهدان این‌مشروب پیدامیشد بازهم مورد تعجب من قرار گرفت. فروشنده‌م دستار پوش یك بوطل آب نارنج برایم پیش‌کرد. درممالك گرم‌ومخصوصاً درجاهایی که آب نوشیدنی پیدا نمیشود این نوشیدنی‌نعمت بزرگی است. قیمت یك بوطل کانادا درای یك تومان بود من هرقدر به بکس خود جستجو نمودم پول ایرانی نداشتم

وازطرف دیگر نمی‌خواستم بنابر نداشتن پول ایرانی‌ازتشنگی هلاك شوم ازفروشنده سوال‌نمودم که پول سویسی راقبول می‌نماید درجواب گفت نه. تنها پول ایرانی میخواهم‌درینموقع بودکه مرد بلند قامت بناغلی قندهاری به کمك من شتافت. حالا دردفتر قندهاری نشسته ایم وکیک وچای میخوریم. در دفتر بناغلی قندهاری باشخص دیگری نیز معرفی‌شدم وی معین وزارت مطبوعات بود .

مذاکرات ما برموضوع کوهنوردی نبود زیرا نه بناغلی قندهاری ونه مهمان وی به کوهنوردی علاقمند بودند بلکه تمام صحبت مارا موضوعات سیاسی تشکیل میداد وقتیکه دفتر بناغلی قندهاری‌را ترك دادم ضیاء مرا باموترمرسیدس خود به آنطرف شهر برد. ازشانس نیك که ضیاء یك موتر مرسیدس‌داشت ورنه درکابل بدون موتر رسیدن از یکجا بجای دیگر مشکل است وجای تعجب هم نیست زیرا شهر کابل خیلی وسیعت دارد وسیصد هزار نفر تماماً درخانه‌های یك منزله وحویلی های وسیع زندگی می‌نمایند .

به ادارهٔ سروی جیالوجی رفتیم درآنجا عکس های هوایی هندوکش ونقشه جدید افغانستان موجود بود وبرای اینکه این نقشه را ملاحظه کنیم باید اجازه وزیر معادن وصنایع را بدست بیاوریم .

دفتر وزارت صنایع ومعادن دریك کنج دیگر شهر واقع بود ضیاء بزودی منبع اصلی را پیدا کرد و بعد از پنج دقیقه بگرفتن اجازه نامه موفق شدیم. دریك باغ مملو از درخت های چنار وسپرس موسسه سروی جیالوجی واقع است . درحالیکه اجازه وزیر صنایع ومعادن‌را بدست داشتم اطاق رئیس سروی جیولوجی بناغلی سلیم‌را جستجو نمودم اتفاقاً

این شخص نیز مثل ښاغلی قندهاری رئیس مطابع دولتی درحلقهٔ آشنایانم شامل بود . ښاغلی سلیم بنابر تصادف عجیبی درسفر تهران، کابل درپهلویم نشسته بود .

ښاغلی سلیم اجازهٔ دخول را دراطاقهائیکه نقشه درآنجا قرار داشت برایما داد وما از ښاغلی سلیم بسیار مشکور هستیم که بما اجازه داد تافوتوکاپی مناطقی راکه مابه آن ضرورت داریم بطور عاریت جهت ملاحظه دقیق وآرام برای چند روز باخود ببریم. بعد ازآن ښاغلی سلیم از یکنفر جیولوجست سویسی موسوم به یوهان پیتر هونگر تعریف نمود. نامبرده،مدت مدیدی درخدمت سروی جیولوجی حکومت شاهی افغانستان مصروف خدمت بوده با افغانستان بسیار خوب آشنا شده بود. اما بدبختانه دراینموقع اوبوطن خود رخصتی رفته بود وبماکمك کرده نمیتوانست اگرما قبلا ازاو اطلاعی میداشتیم ممکن ازنظریات قیمتدار اواستفاده میکردیم.

دردفتر نقشه های سروی جیولوجی خیلی ازدحام بود . دوهیئت کوهنوردی امریکا یك هیئت کوهنوردی پولیند اینطرف وآنطرف مصروف دید وبازدید نقشه توسط ذره بین بودند. یك فضای مهیج حکمفرما بود. هیچکدام ازاین هیئت ها اجازه رسمی حکومت افغانستان را حاصل ننموده بودند. حتی هیئت کوهنوردی شتو تکاردی برای سفر به هندوکش وسطی دچار مشکلات شده بودند نقشه ها بسیار خوب بود امریکائیهاور وسها این نقشه هارا تکمیل نموده بودند وکار ساختمان یك نقشه (۱ر۱۰۰۰۰۰۰) زیر کار بود ازبخت بد نقشه مربوط به واخان تنها یك کانال کوچك دوجناح دریای آمورا تشکیل میداد. وکوهای جنوب که مورد علاقه ما بود درین نقشه ها نشان داده نه شده بود اما با آنهم میتوانستیم

ازین نقشه ها مدخل دره را ملاحظه نمائیم .

ازعکس های هوایی چیزی فهمیده نمیشد زیرا فهم آن برای یك شخص عادی مشکل بود این نقشه ها از ارتفاع زیاد عکاسی شده وباوجود ذره بین برجسته بین بحیث یك شخص عادی از نقشه مذکور چیزی فهمیده نمیتوانستیم وفقط یك سلسله کوه ها مشاهده میشد. ازروی عکس های هوایی پلان منظم حر کت یك دسته کوهنورد ترتیب شده نمیتوانست درحالیکه مصروف مطالعه نقشه ها، عکس های هوایی وسکیچ ها بودم شخصی بینی دراز از عقب متن سر خودرا پیش نموده مرا مخاطب ساخته گفت میخواهید بواخان بروید اجازه سفر بواخان را حاصل نموده ایدعملیات کوهنوردی ماموجب ناآرامی‌شان بود. وازرقابت می‌ترسیدند. درعین زمان نه من ونه آنها اجازه مسافرت را حاصل نموده بودیم .

پولیندی ها باید مدت زیادی منتظر سامان وادوات خود باشند چه سامان شان هنوز بکابل نرسیده بود .گفتم جای اندیشه نیست اگر ما اجازه حاصل نمودیم تمام قلل واخان را از نزد شما نمی‌گیریم. هدف شما دره شخاور بطرف غربی وهدف مادره لنگر بطرف شرق است. مناطق زیباك دره انجمن را نیز تحت مشاهده قرار دادیم اینکار برای اینبود که اگر واخان بروی ما مسدود ماند درین مناطق کوهنوردی خودرا انجام بدهیم .

یك جوان خوش مشرب که موهای سرش مثل یکنخار پشت ایستاده بود نقشه این منطقه را برایم آورد. ماشین‌فوتوکاپی درست کار نمیداد وبرای اینمنظور نقشه هارا بروی چوکات بزرگ درآفتاب روشنی میدادند دوروز بعد ازاولین ملاقات

ما دروزارت خارجه باز بدفتر مامـور قبلی وزارت احضار شدیم چون من بسیار مصروف بودم وظیفه رفتن بوزارت خارجه رابه سیمون واگذار شدم تابه همراهی یکی ازاستادان فاکولته حقوق افغان کـه بامارفیق بود کـار مارا سر براه سازد .

این بار سیمون دست خالی برنـگشت وگـفتار و وعدهٔ سردار حلمی محمود غازی نتیجه داد. دروازه واخان برویما باز شد وما اجازه سیر وسفررا حاصل نمودیم بروز دیگر درپاسپورت مااجازه نامه مخصوص سفر دراین منطقه داده شد ویك بار دیگر افغانستان ثابت ساخت که برای برآورده شدن خواهشات وآرزو هـای مهما نان خود کمال توجـه مبذول میدارد .

در هوتل آریانا

درهوتل آریانا روزمره اطلاع تـازه جهان میرسد . تنها منبع اطلاعات تازه اخبار کابل تایمز نبوده بلکه هرسفارت دویاسه روز بعد یك بولتن بچاپ میرساند وبه هوتل یك نسخه این بولتن یافت میشود. هرسفارت دربولتن های خود راجع به مملکت خود.وفعالیت هـای مربوطه خود تبلیغات میکند .

برای اینکه از غلط فهمی ها جلوگیری شود یکنفر ترجمان استخدام نمودیم چه واضح استکـه در ولایات افغانستان بازبان انگلیسی ویاآلمانی چارهٔ کارما نمیشد ودرآن مناطق تنها بافارسی ویا پښتو حل مطلب میتوانستیم درکابل آوازه شدکه مایك ترجمان ضرورت داریم یك تعداد زیاد مراجعین و داوطلب برای اجرای این وظیفه بما مراجعه نمودند. امامطالبه معاش آنها ۱۵ دالر درروز بودکه ازقدرت مالی ما بلندتر بود

خدارا شکرکه در بین پسران آسیا اشخاص قانع نیز موجود است .

بالاخره مازمری قاضی یك محصل فاکولته را بمعاش کمتر استخدام نمودیم . زمری علاقه به کوهنوردی نشان میداد وحاضر بود بکوها صعود نماید. برای آرامی خاطر هنس بیتر که از حیوانات درنده آن سرزمین وحشت داشت زمری یك تفنگچه باخود حمل میکرد زمری به هر دوزبان افغانستان حرف زده میتوانست و به آلمانی وانگلیسی خوب بلد بود وچون دوماه درچکوسلواکیا سپری کرده بود چکی نیزمیدانست وپسر ذکی وفعال کشورش بود .

از سویس تاکابل باموتر سرویس کوچك فولکس واگن

درآخرین شب توقف خود درکابل بخانه یکی از سویسی های مقیم کابل جشن وداعیه گرفتیم. کباب وخوراکه های لذیذ اروپایی وافغانی ازطرف میزبان تهیه شده بودوهمچنین چند بوطل بیر پلیزنرچکی پیدا نموده بودند مانیز از ذخیره خود مقداری از بیر لوزرن‌را دراختیار شان گذاشتیم. میوه های درجه اول افغانستان خربوزه، انگور، وچارمغز در میز ماجلب نظر میکرد. درینوقت بودکه زبان رفقای ماآزاد شد وبالاخره ماجرای سفر (۸هزار کیلو متره) خودرا شروع کردند من از جریان سفر شان بکلی بی‌اطلاع بودم .

بروز ۱۲ جولایی ما درسرویس کوچك کاملا جدید خود لوزرن را ترك دادیم. هدف ما افغانستان بود و ازممالك یوگوسلاویا، بلغاریا، ترکیه، ایران میگذشتیم. این راه راه باستانی تجارت بین اروپا وآسیا است‌که تاجران وسوداگران در زمانه‌های قدیم‌مصالح‌و غیره وپیداوار هندوچین‌را ازین‌راه بدوش اشتر به اروپا حمل مینمودند .

ما درطول سفر خود تغییر کلتور وبعضی اوقات مثل اینکه وقت بطرف عقب برود تمدن وتهذیب های مختلف را مشاهده مینمودیم شهر های زیبا و مدرن ایطالیا ، یوگوسلاویا را به عقب گذاشته از خانه های مخروبه وگلی ترکیه گذشتیم.

بالاخره به تهران رسیدیم درپهلوی خانه های گلی وخشت جاده های اسفالت شده و مدرن، عمارات بزرگ، بانك ها ومیدان هوایی مدرن که نشانهٔ ارتباط کلتور قدیم باعصر حاضر بودجلب نظر میکرد. درتهران بخانه دوکتوربوستن برگر یکی ازاهالی لوزرن توقف نمودیم به این ترتیب اولین قرارگاه سیاحت خودرا درخانه نامبرده تاسیس کردیم یك صندوق مملو ازمواد خوراکه را برای بازگشت درآنجا گذاشتیم وبعد از رسیدن هر کدام برای غسل کردن به تشناب هجوم بردیم. یافتن خانه داکتر لوستن برگر پرماجرا ترین فصل سفرمارا تشکیل میدهد .

درتهران ترافیك زیاد ودرهم وبرهم است گاهی از طرف راست وگاهی از طرف چپ متوقف میشود وسرعت موتر بصورت سرسام آور زیاد است اتفاقاً هارن موتر خراب شده بود معهذا خوشبختانه که صحت وسالم بخانه لوستن برگر رسیدیم .

جاده های اسفلت شده ایتالیا و یوگوسلاویارا به عقب گذاشتیم بین تریست وبلگراد دریکروز ششصد کیلو متر را طی نمودیم اما آهسته آهسته جاده، دشمن پیشرفت ماشد شکل سرك ها تغیر نمود ودر کتاب سفرنامه خود چنین یاد داشت نمودیم:

۹۰ کیلو متر آخر یوگوسلاویا مانند راه اشتررو است . بین نیچه وسرحد بلغاریا درهر نقطه سوراخ ها وکپرك

فوق‌العاده مارا تکلیف میداد برای ما درنقاطی‌که سرك جدید تحت ساختمان بود نیز خوش آیند نبود و اکثر مجبور میشدیم به بی‌راهی سفر نمائیم وبرای یك مسافه ۹۰ کیلو متری شش ساعت بکار داشتیم ممکن دریك یا دوسال آینده این منطقه کوهستانی اصلاح شود وبیك ویادوساعت طی گردد .

در بلغاریا جاده هاروی مناسب‌نشان‌داد وازینجا آخرین سرك های خوب را ترك دادیم جاده های طبیعی ترکیه مارا به اندیشه انداخته بود ولی سرك های ترکیه ازتصور ما بیشتر اصلاح شده بود .

درایران از شهر تبریز مرکز بافندگان قالین گذشتیم ودر راه تبریز، تهران فوق‌العاده زحمت دیدیم از بستر دریا های خشك شده ودشت‌ها عبور نمودیم دردامنهٔ آرارات که قرار گفته مردم کشتی نوح درآنجا قرار دارد وبلندترین‌قله ایران محسوب میشود قلب ما می‌طپید وقطعاً گمان نمیکردیم که‌درین منطقه گرم قله دماوند (۵۶۷۶ متر ارتفاع) با برف ویخ پوشیده باشد .

بین تهران وجهیل‌کسپین ۱۴روزقبل ازورود ما شاهنشاه ایران یك جاده صد کیلو متری را افتتاح نمودکه این جاده کاملا اسفالت شده بود مگر خاك رفیق دایمی مابود. ویزی ناگزیر بود نقاط حساس ماشین را ازگرد وخاك پاك نماید .

سرك های افغانستان :

راجع به سرك های افغانستان نسبت به ایران بیشتر در اندیشه بودیم اما خوشبختانه سرك های افغانستان مثل ایران بود وحد اعظمی سرعت موتر ما تا ۳۰ الی ۴۰ کیلو متر درساعت بود. در دشتهای بین هرات وقندهار موترهای

باربري بهر طرفيكه ميل شان بود. رانده اند وهركس براي خود جاده اى جديد ساخته است. دراين منطقه نيز ساختمان سرك بشدت جريان داشت تجارت افغانستان وحمل ونقل آن ذريعه موترهاي باربري اجرا ميشود. افغانستان خط آهن ندارد. برخورد بادهاقين ومردمی‌كه به دوروپيش جاده ها بسر مي‌برند غير قابل فراموش شدني است .

دربلغاريا يك دهقان‌مارا دعوت‌كرد وخواست‌كه ازاوعكس برداريم درايران بمجرديكه موتر ماتوقف مي‌كرد اطفال خورد سال سياه موى دور وپيش موتر مرا احاطه ميكردند وآهسته آهسته كلان سالان باآنها مي‌پيوستند. درسيماى شان يك تبسم دوستانه بنظر ميخورد وبالاخره دهقان ايراني بمشكل كلمه هيئت كوهنوردي هندوكش را خواند. ولي برخورد ما باافغانها خاطره‌خوبی ازخود باقي‌گذاشت. باما رويه‌دوستانه داشته وهميشه حاضر بكمك بودند. درافغانستان گدايي‌نبود و هم بخشش را به آساني نمی پذيرفتند .

درمناطق سرحدي ايران بين جهيل كسپين ومشهددرتمام مناطق كنترول ميشديم. درتمام مناطق پوليس ها اسم هاى مارا درج دفاتر خود ميكردند وآگر يكى ازپهره داران‌احساس ميكردكه بين ما يكنفر داكتر هم وجود دارد تمام پهره داران مريض مي‌شدند يكي ازمعده شكايت ميكرد و دومي ميگفت صاحب اولاد نميشود، وسومی راجع بمرضيكه در تمام‌ايران شيوع يافته شكايت مي‌كرد .

به اينترتيب سفر ما چند ساعت به تعويق مي‌افتاد زيرا داكتر مـا مصروف ويـزيت مريضان مي‌شد در اخير چون تشخيص صحيح شده نميتوانست و موقع اينكار نيز نبود موجب نارضايتی طبيب ما ميگرديد .

هرقدر بطرف شرق پیش میرفتیم سرك بیك باغ حیوانات مبدل میشد مرکب های بارشده ویا مرکب هائیکه یکمرد بالای آن نشسته وپاهایش تابزمین میرسید جلب نظر میکرد، رمه های گوسفند بادم های روغنی شان جاده را مسدود مینساخت ومدتی را دربر میگرفت تاموتر ازبین رمه عبور کند. گاومیش ها درکنار سرك دربین جویها خوابیده بودند وخودرا باآب سرد میساختند بعضاً که حرارت از ۴۰ درجه بالا میرفت آدم آرزو میکردکه کاش به عوض این گاومیش‌ها میبود.

درافغانستان یکنوع گوسفند دیگری دیدیم‌که عوض دم روغنی دارای دم عادی است وپوست قیمت بهای آن دربازار های دنیا خریدار زیاددارد، قره‌قل که‌درزبان المانی به‌پرزیانر معروف است وبالا پوشهای عالی ازآن ساخته میشبود،ارزش زیاد دارد مگر درافغانستان یك متاع عادی است وهر افغان کلاهی ازآن می‌سازد وبسر می‌کند.

درعرض راه باخیمه های کوچی‌هاکه بصورت هنرمندانه آنرا برافراشته بودند برخوردیم درکنار این خیمه‌ها اشتر های تنبل خوابیده وخار میخوردند. شغال، روباه، خارپشت وسنگ پشت جاده را عبور می‌نمود درحفره های کنار سرك خر وسگ مرده افتاده بود وکل مرغها بدور آن جمع شده بودند اسکلت مرده های حیوانات نسبت به بادی موتر های شکسته وازجاده منحرف شده، کمتر نیست.

درترکیه، ایران وافغانستان موتر های باربری در حیات اقتصادی مردم رول بارزی را بازی میکنند. در یوران این موترها کوچی های مدرن اند. موتر های خودرا دوست دارند، وآنرا برنگ های مختلف رنگمالی می‌نمایند ودرجای دریور پرده های مختلف می‌آویزند دریوران اکثر برBALAی موترخود

میخوابند این دریورها اکسل موتر خودرا خوب میشناسند. وبدون اینکه کدام مکتب میخانیکی را خوانده ویافارغ شده باشند دربین صحرا اکسل موتر خودراخود ترمیم واصلاحات ماشین را بخودی خود انجام میدهند .

دریوران لاری مردم‌را رضاکارانه درموتر خود حمل‌میکنند. درشرق یکعده زیاد مردم علاقه بمسافرت های رایگان دارند وازآخرین نقطه خالی یکموتر بار بری استفاده مینمایند.
۱۵ دقیقه قبل ازاعلان جشن فدرالی سویس به قونسلگری سویس رسیدیم تمام تبعه سویس مقیم کابل درقونسلگری جمع شده بودند ومارا بخوشی استقبال نمودند. باریش‌های رسیده وروی خاك‌آلود ولباس های‌سفری مثل مردم‌کوه‌نشین سویس قدیم معلوم میشدیم. ازطرف دیگر بارسیدن بدون مشکلات خود، خوشنود بودیم وبه این‌ترتیب اولین مرحله سفر ما به انجام رسید .

قافله به حرکت افتاد

ساعت ۳ صبح زنگ ساعت بصدا آمد چند دقیقه بعد یکی از رفقای ما ازبستر برخاست ده دقیقه بعد یك نفراز رفقای دیگر بستر را ترك نمود. که بالاخره دراولین روز سفرما بی نظمی که شایسته یك هیئت کوهنوردی نیست رخ داد .

یك ساعت بعد آماده حرکت شدیم موترما بار سنگین تر نسبت سفر سویس الی افغانستان داشت زمری نیز با ما افزوده شده بود وبرای سفر بعضی مواد جدید باخودگرفته بودیم .

به رفقای خود گفتم که در جاده با کمال احتیاط دریوری نمایند. شهر بخواب بود، ازرنگ آمیزی شرقی وهیاهوی

روز خبری نبود. درسکوت مطلق جاده‌ها وکوچه های تنگ موتر ما ازشهر خارج شد پنجاه کیلومتر اول، سرك مثل یك سرك اروپایی بود ولی دراولین کوتل خارج از شهرموتر ما بمشکل بلند شد وازسرعت فوق‌العاده خود کاست یك کوتل کوچك مارا مجبور ساخت که ازگیر اول استفاده‌نمائیم حینیکه کوتل راطـی نمودیم بیك وادی سرسبز رسیدیم . درهوا وفضای صبحگاهی سیر وسفر بالای جاده اسفلت‌که محاط به مناظر زیبا بود بسیار جالب بود .

درسابق دره خیبر راه ترانزیت افغانستان بامما لك دیگر بودولی افغانستان کوشید راه های جدیدی بـرای صدور و ورود اموال خویش تاسیس نمایدکه یکی راه اتحادشوروی ودیگری هم راه ایران است .

راه کابل وشیرخان بندر، که ازآن‌جا اموال به‌اتحادشوروی صادر میگردد یکی ازراه های معروف افغانستان است این راه ذریعه افراد قوای کار بـه قرضه اتحاد شوروی تحت ساختمان است .

به این ترتیب وسیله ارتباط افغانستان باخارج تنها راه خیبر نمیباشد. سرك جدید ازبین کوه های هندوکش‌کشیده می‌شود. درسالنگ تونل بزرگی حفر میگردد. اموال درشهر ترمز واقع اتحاد شوروی میاید وازآنجا از دریای آموعبور نموده ببندر قزل قلعه (شیرخان بندر) آورده میشود چون اندیشه سرك رفع شد توانستیم کوهارا از نظر بگذرانیم ٤ـ٥ هزار متر ارتفاع بلند کوه هندوکش را درنقطه کهستان ازدور نظاره نمودیم. درکهستان برقلل کوه آفتاب زردشده بود وعنقریب ما نیز از اشعه آفتاب برخوردار می‌شدیم‌مردم هم آهسته آهسته بیدار شدند ودرکنار مزرعه شان به نماز

ونیاز مصروف گردیدند. وخدارا شکر میگذاردند که یکروز جدید برایشان آغاز گردید بعد ازچاریکار سرک اسفلت‌شده زیبا وآرام بطرف شمال تادهانه تونل امتداد می‌یافت وما بطرف غرب راه خودرا پیش گرفتیم .

درست درمحل انشعاب هردو راه تانک تیل نصب شده است ، و چون‌تا مسافه زیاد دیگر تانک وجود نداشت‌ما تاحد امکان تانک های خودرا ازنفت مملو ساختیم راهی را که درپیش داشتیم ازراه قدیمی کاروان رو یعنی راه‌عبور قشون اسکندر کبیر میگذشت این راه از فراز کوتل ۲۹۸۷ متر شبر عبور می‌نمود از آنزمان تاحال درسرک تغییری وارد نشده ومانند اعانه‌های قدیم سرک باثر عبور ومرور بوجود آمده است چنانچه یک مشت کانگریت واسفلت در آن بکار نرفته .

ما هنوز نمیدانستیم که آیا موتر های مملو ازبار سنگین ازین کوتل صعب العبور چگونه می‌گذرند. راجع به این راه کاروانرو ومیلان زیاد کوتل شبر بسیار شنیده بودیم‌علاوتاً نظر به ارتفاع زیاد درهوا اکسیجن دراین منطقه کمتر بود ازاینرو موتر ها وکار بریتر هایش ازسرعت اولی کاستت بعد ازینکه سرک اسفالت را ترک دادیم. وضع سرک تغییر قابل ملاحظه ای نمود بدن های ماباید بالرزه وتکان عادت میگرفت .

ویکتور گفت خوب است این تکان های جاده برای‌هاضمه مفید است وهمچنان برای سپورت سکی مشق خوبی‌است.

درطول راه گولایی ها متواتر وکم عرض زیاد بود ودر جاهائیکه سرک یك اندازه بصورت مستقیم امتداد داشت

حفره های متعدد سرك، زندگی را برما تلخ میساخت سرعت وسطی ماکم شده رفت عقربهٔ سرعت موتر بین ٥ وده کیلو متر را نشان میداد. مابه سرعتی حرکت می‌کردیم که گویی دربین یك ترافیك مزدحم گرفتار شده باشیم. ازین نقطه نظر افغانستان از ممالك اروپایی فرقی ندارد. دراروپا امروز ممالکی اسمت که جاده هایشان برای ترافیك روز افـزون امـروزی نـاکـافی است . در آنجا هـم مردم مجبورمیشوند برای اینکه راه پیشرفت موجود نیست خیلی بطی حرکت نمایند آهسته‌راندن یك‌فایده داشت و آن‌این که ماميتوانستیم درخلال حرکت خود مردم ومناظررا خوبتر ازنظر بگذرانیم وزحمتیکه ازناحیه لرزه وتکان های متواتر میدیدیم بادیدن مناظر زیبا یك اندازه رفع میشد .

مناطقی که درمسیر ما قرار داشت دشت های وسیع‌وغیر مسکون نبود بلکه طبیعت آنرا رنگ آمیزی ماهرانه کرده‌بود بعد یك قریه، قریهٔ دیگر میامد . در دکانها رنگـك ومتاع مختلف النوع عرضه میشد که برای ماخیلی جالب وبرخورد ماباکاروان های کوچی بی‌انتها بود .

این مردم باطفل وبار خود درحال یـکسفر دایمی حیات بسر میبرند .

ویکتور از برداشتن چند قطعه عکس ازکاروانهای رنگین وخانم های بی‌چادری ومغرور شان بسیار دچار مشکلات‌بود.

کوتل شبر کلید کوه هندوکش

دره های تنگ ومحاط باسنگ ومزارع سر سبز درمقابل ماقرار داشت وسبزی مزارع بارنـگ متضاد کوه‌ها مناظر تماشایی را بمیان آورده بود. آهسته آهسته سرك ارتفاع گرفت وبعض اوقات دفعتاً جاده سراشیب میشد و ارتفاع

حاصله را ازدست میدادیم اما وضع راه وخرابی جاده لاتغیر
بود وراننده بیچاره باید قدم بقدم سرك را زیرنظر میداشت
اگر یك ثانیه چشم راننده ازسرك دور میشد جمپن های
موتر بصدامیامد و هر کدام ما یکطرف پرتاب میشدیم.افغانها
استادان حقیقی سرك سازی میباشند اگریك حصه سرك توسط
سیلاب و یا لغزش کوه خراب شود فوراً یك راه جدید اعمار
مینمایند اما صورت ارتفاع ومیلان سرك برای شان بی تفاوت
است واگر راهی پیدا نشود دربین بستر دریا سرك را
میگذرانند. اگر آب شفاف باشد عمق آب تخمین شده میتواند
وبه اینصورت بجرئت داخل آب می شدیم واگر آب کمی تاریك میبود
احتیاط زیاد را ایجاب میکرد بالاخره دریافتم که سرك ها
دربین دریا نسبت بسرك های عادی بهتر است .

کوتل شبر ترافیك زیاد دارد وتا وقتیکه سالنگ ساخته
نشود شهراه ترانزیتی افغانستان است موتر های دیوپیکر
بابارهای زیاد خود ازمقابل مامیگذشت. آهن گادر. وتراکتور
وترانسفارمر سنگین ازراه وازپیچاپیچ همین کوتل بداخل
مملکت آورده میشود. سرك به آسانی عریض شده میتواند
اما افغانها برای عریض نمودن جاده علاقه ندارند تنها
سرکهارا باهموار نمودن جغله وسنگ های کلوله دریایی
محافظه مینمایند. سمنت یك شی نادر است پل های کوچك
ازچوب وتخته سنگ ساخته شده وبالای همان پل های غیر
فنی موتر های باربری سنگین میگذرد اگرما موتر های باربری
سنگین را نمیدیدیم اصلا جرئت نمیکردیم باموتر های خود،
ازروی این پل ها بگذریم .

دیری نگذشت که اولین موتر چپه شده را درکنار سرك
دیدیم کنار بدون مواد باسنگ دیوار شده ویك قوه کم کافی

است که سنگ های کنارسرك از بین رود .یك موترلاری بابار سنگین آن ازکنار سرك چپه شده بود ودریور این موترخوش قسمت بود چون عراده های عقبی موتر بروی سرك مانده بود یك درخت ازچپه شدن موتر جلوگیری نمود وبه دریور خساره ای نرسید هنوز بموتر چپه شده فکر میکردیم غافل از اینکه درطول همین روز عین واقعه به سرما آمـدنی بـود دریکروز ٤ واقعه نظیر واقعه اول صورت گرفت یك لاری بدریا افتاده بود اموال آنرا پائین نموده بودند درسرصندوق های بزرگ نو شته بود اسن المان غرب تـرانزیت ازراه اتحاد شوروی شاید صاحب امـوال ازقضیه اطلاع حاصل کرده باشد .

ویا ساده تراینکه اموال بین اروپا وکابل مفقود شده وکمپنی بیمه برای اعاده خساره پول خواهد پرداخت .

ارتفاع سرك بیشتر شده می‌رفت تااینکه برفراز کوتل شبررسیدیم درینجا سرك خوبتر میشد . عمله معابر بر روی سرك جغله فرش میکردند. وقتیکه موتر مارا بابیرق سویس دیدند بدوطرف سرك صف بستند وازجلو آنها مثل ناپلیون که ازبرابر قشون خود بگذرد مغرورانه گذشتیم .

موتر مامی‌نالید وازپیچاپیچ کوتل بلند میرفت وازاینکه موتر ماتوانست ازین محل خطرناك بگذرد مایه تعجب مابود تعجب ازین که یك انجن با ۱۲۰۰ سی‌سی قوت‌بارسنگینی‌را از فراز کوتل مرتفع سه هزار متره عبور داد .

درسرکوتل، جو وجوار زرع شده بود واز وزیدن بادتند خوشه های جو وساقه نازك آن گاهی بیك طرف وگاهی‌طرف دیگر خم میشد. وقتیکه میلان کوتل شروع شد. یك منظرهٔ جدید دربرابر ماعرض اندام نمود، سنگلاخ های بزرگ‌ودرهٔ



کم عرض اطراف جاده را احتوا نموده بود گاه وناگاه دره عریض‌تر میشد ومزرعهٔ دلکش که گندم های آن را شمال بهرطرف پیچ وتاب میداد جلب نظر میکرد. آب درین منطقه به وفرت وجود داشت. باچنین فراوانی آب فکر میکردیم که دهاقین شبر ازخوشبخت ترین دهاقین افغانستان بحساب میروند .

در خط سیر چنگیزخان

بعد ازظهر به دوراهی بامیان رسیدیم. بامیان را بطرف چپ گذاشته دردرهٔ بامیان سرازیر شدیم قصد نمودیم‌درباز گشت از این محل تاریخی دیدن نماییم. بامیان مرکز بودا است وقتیکه بودا می‌خواست ازراه ابریشم به چین برود دربامیان مرکز دینی جدیدی را تاسیس کرد. حقیقت این است‌که مجسمهٔ ٦٠ متری بودا دراین‌جا جالب ودیدنی‌است.

منظره بار دیگر شکل جنون آمیز تری گرفت کوه ها دوکنار سرك را پوشانیده بود .

آسمان نیز بلند وآبی مینمود. مادراینجا بیاد سویس افتادیم .

سرگرمی عجیبی برای ما پیدا شده وباهمدیگر راجع به صعود برین صخره ها صحبت مینمودیم .

ویزی وهانس پیتر دربین موتر طاقت نتوانستند وقبول نمودندکه تکان بیشتر را متحمل شوند ولی دربام موتر نشسته از زیبایی های طبیعت حظ بیشتر ببرند. کوها زیبا وکوهسار دلچسپ را باید کم ازکم ازیك نقطه بدون دریچه نظاره کرد. شما خود فکر کرده میتوانیدکه برای یك کهنورد چقدر مشکل است به یك صخره اگر صعودنکنند لااقل باید باچشم آن‌را خوب ملاحظه کنند .

آب شفاف بامیان

آب بامیان بسیار شفاف ونقره فام بود. سنگ های زیرین دریا بارنگ های متنوع جلب نظر میکرد .

در بین دره از سایه‌سردمحظوظ شدیم در حالیکه آفتاب حرارت فوق‌العاده داشت وقلل جبال بالحاف برف پوشیده شده بود. بملاحظهٔ این زیبایی ها بفکر افتیدیم که سکندر کبیر، چنگیز خان، تیمور لنگ واعراب حق بجانب بودند دراین مناطق زیبا لشکر کشی نمایند .

کوهای سربفلك کشیده‌کمی ازهم فاصله‌گرفت ویك‌میدان نسبتاً وسیع عرض اندام نمود. برفراز تپه ها خرابه های عهد قدیم‌که توسط لشکر کشی های چنگیز خان به خاك یکسان شده بود، دیده می‌شد. بدیدن این خرابه ها قدرت معماری وسوق الجیشی مردم آنوقت آشکار میگردید. چه بااسلحه آنوقت تسلط برین قلعه ها غیر ممکن بود امابا‌وجود چنگیز قدرت زیاد داشت وتوانست آن منطقه را تسخیر ومردم، حیوانات ودارایی آنرا تار ومار نماید .

دریوران لایق افغان

پنج ساعت کامل روبه پائین طی طریق نمودیم. بالاخره بیك چاپخانه توقف کردیم تادمی بیاسائیم. سماوارچی بما چای تعارف کرد. دربرابر هرکدام ما یك چاینك چای ویك پیاله را درحالیکه باانگشتان خود داخل پیاله را پاك نمود گذاشت ویزی بینی خودرا بلند کشید چون ازاحوالش جویا شدیم گفت: تصادفاً چای من چای سبز است ودرافغانستان چای سبز خیلی رواج دارد .

سایر مهمانان چایخانه را دریوران موتر های بار بری تشکیل میداد ایشان بعد از استراحت مختصر موتر های

خود را درمقابل چایخانه میشستند حقیقت این است که دریوران موتر های باربری موتر های خودرا بسیار دوست دارند .

درچای خانه ها دریوران نشسته باهم صحبت وشوخی میکنند آنان مردم خوش مشرب ونهایت شوقی اند .

اطاق موتوران برنگ های مختلف رنگ آمیزی شده رسم های دلچسپ هر طرف کشیده شده وجای نشستن دریور در موتر باربری یعنی خانه اصلی این دسته است .دریورهای افغان اشخاص فعال وزحمتکش هستند وبمسلك خود عشق دارند. بالای موتر خود حاکم ودرحال به ترمیم اصلاح موتر خود موفق شده میتوانند درکنار جاده هاشب وروز مصروف ترمیم موتر خود میباشند وتااینکه عرادهٔ شان دوباره فعال نشود ازکنار موتر خود دور نمیشوند .

قبل ازاینکه هوا تاریك شود بدوآب میخ زرین رسیدیم. تشیبی شبر درسرعت رفتار موترما افزوده بود وبعد از ١٤ ساعت مسافرت توانستیم ٢٦٤ کیلو متر را طی نمائیم (تقریباً ٢٠ کیلو متر فی ساعت) در دوآب تانك تیل بود.

موتر های ما بابار سنگین خود ٤٠ لیتر درصد کیلو متر مصرف نموده اند بارسنگین وراه خراب دلیل مصرف زیاد موتر های مابود .

بعد ازقریه دوآب درهموارای، قرارگاه خودرا برافراشتیم. درین منطقه قبل ازماکوچی ها بودوباش نموده بودند چنانچه وضع سبزه ها این جریان را حکایت میکرد .

دراینجا این سوال درذهن ما خطور کردکه آیاماهم کوچی نیستیم که ازیك قله به قله دیگر صعود می‌نمائیم. وهیچوقت به هدف آخری نمیرسیم. واگر دردور ترین نقطه دنیابك قله

نامکشوف پیداشود فوراً به آن نقطه میشتابیم .

درزیر آسمان روشن وپرستارهٔ شرق در کنار دریای خروشان شب را صبح کردیم وغرش موتر های باربری ونیش دردناك پشه ها مانع مانشد .

قطغن مروارید شرق نزدیک

برای من آنروز اولین روز مسافرت به سبك کوهنوردی بود. بعد ازنمایان‌شدن اولین‌روشنی روزهمه ازجابرخاستند. اقلیم صحی آسیای مرکزی برای ما اطمینان بخشیدکه بدون خیمه درزیر آسمان بخوابیم وهمچنان عقب محفظه‌ای‌نکردیم. بعداز مدت کوتاهی ناشتارا صرف کردیم وآمادهٔ حرکت سرزمین زرخیز وحاصلخیز شمال افغانستان شدیم. فکر رسیدن به یك منطقه گرم‌که یونانیها آنرا باکتریا یاد کرده اند مارا اذیت میکرد. گرمی کابل‌را بعقب گذاشتیم وازهوای سرد کوهای شبر محظوظ شدیم حال باز به یك ناحیه‌گرم تر وحاصلخیز میرسیدیم وازین ناحیه اندیشه بدل داشتیم. ماخیال میکردیم که به دوآب کوهای صعب العبور ومشکل به انجام میرسد . ولی چند کیلو متر نگذشته بودیم که درهٔ باسنگلاخهای آن دوباره رفیق راه ماشد. ویزی وهانس‌پیتر ببام موتر بالا شدند تامناظر کوهارا بدون کلکین ومانع سقف موتر ببینند .

اینجا وآنجا قلعه ای میرسید. مردم ازدریای بامیان برای آبیاری مزارع کوچك خود استفاده مینمودند این مردم ازیك وجب زمین خوب هم برای کشت وکار استفاده میکردند. برنج، گندم وجواری حاصلات عمدهٔ این منطقه بود .دهقانان ساعی درتلاش بدست آوردن حاصل بهتر از مزرعه کوچك خود بودند .

هرقدر بطرف پائین میرفتیم هوا گرمتر می‌شد. اماباز‌هم به سطح اوکسوس نرسیده بودیم .

بعد ازطی یك گولایی قله مدوری نمایان شد اگر ازرنگ سرخ آن صرفنظر شود به ورکروس درنزدیکی گرونویل شباهت تام داشت. بعد ازآن یك خط سیاه درین منظره دیده میشد گویا مابـه دوشی رسیده بودیم دوشی بطرف شمال کوتل سالنگ واقع است ورشته سیاه سرکـی است که ازچاریکار به طرف سالنگ تمدید یافته است. یك سال‌بعد یك دریور ورزیده میتواند دریك ساعت ازچاریکار بدوشی برسد درحالیکه ما دو روز ویك شب سفر نمودیم .

ماخوش بودیم که از راه سالنگ نگذشتیم وبزودی‌بدوشی نرسیدیم زیرا اگرما این راه کوتاه را طي میکردیم از تماشای کوهای زیبا وعبور ازبین دره های هندوکش کاملا بی‌بهره میماندیم. تنها دیدن کوهای وسطی وعبور ازدامنه های آن برای ما باارزش بود .

اما بهترین سرك اسفلت دیر دوام نکرد زیرا بیش ازدو کیلو متر نبود ودوباره راه خاکی را درپیش گرفتیم اما این راه خاکی یك راه کاملا طبیعی نبود بلکه برای اسفالت‌آماده شده بود وکیلو متر سنج مابعض اوقات ۴۰ کیلومتر سرعت موتر را نشان میداد .

موا صلت به پلخمری:

کوها آهسته آهسته دور شد ودر مقابل، دشت وسیعی نمایان گشت. چند دقیقه بعد به پلخمری رسیدیم ازدوریك فابریکه نمایان شد وزمری گفت این فابریکه سمنت است که توسط چکها ساخته میشود چند کیلومتر بعد فابریکه برق که زیر ساختمان بود جلب نظر میکرد .

وادی پلخمری وبغلان سرسبز وحاصلخیز است. دربغلان زمری برای دیدن برادر خود رفت. برادر اودریکی ازپروژه های آبیاری کار مینمود. ا بخانه برادر زمری بچای وشیریخ دعوت شدیم .

گرمی روز را درسایه خانه اوگذشتاندیم واومارا دعوت نمودکه برای چند روز به بغلان بمانیم ولی مابآید ازبقیه‌روز استفاده کرده پیش میرفتیم .

شهر باغچه ها

بغلان مرکز قطغن ویك شهر مخصوص باغچه هاست .

ازبغلان بطرف پائین حرکت نمودیم. اطراف مارا مزارع زیبا و حاصلخیز تشکیل میداد. ما بعضاً با اشخاصیکه‌براسپ های قشنگ سوار بودند مواجه می‌شدیم. زیبایی وقشنگی اسپ ووضع لباس مردان دلالت بثروت این منطقه مینمود

درسرکی کـه ماپیش میرفتیم سرکی بود که از کـابل شروع وبه سرحد اتحاد شوروی منتهی می‌شد کارگر هـا مصروف ساختن سرك بودند بعضی او قات سرك اسفلت نصیب ما میشد که میتوانستیم کمی سرعت بگیریم وخودرا سرد بسازیم.

بالاخره گیر سوم وچهارم مورد استفاده قرار گرفت واز خطر زنگ زدن نجات یافت. زمین خشك واز گرمی درآن حفره ها ی ایجاد شده بود لهذا مشکلی را برای مامورین سرکسازی ایجاد نموده بود .

بعضاً زمین های گرم قدرت برداشت بار سنگین موترهای باربری را نداشت .

درافغانستان مثلث احتیاط رایـج است. امـا این مثلث دراکثر جایها وجود ندارد. وبصورت بسیار ساده ازسنگ

استفاده میشود. سنگ را برویسرك قبل ازمانع یاپل‌خراب ویاخرابی سرك میگذارند .

آفتاب آهسته آهسته به غروب شروع نمود. مزارع رنگ زرد ونارنجی را بخود گرفت و روشنی درست برای عکس رنگه خیلی مساعد بود .

ویکتوز میخواست ازطفلی که‌برمرکب کوچك سوار بود فلمبرداری کند اما بمجردیکه آواز کمره‌فلمبرداری بلند شد پسر کوچك بگریستن پرداخت. هرقدر کوشیدیم‌که اورا راضی سازیم سودی نه بخشید. وبه سرعت زیادی ازما دورشد. درهمین موقع بودکه یك رمه باچوپان ازمقابل ما گذشت وبدامنه کوه بچرا مصروف شد. این تصویر زیبا وتماشایی تصویری از عصر ابراهیم علیه السلام بود.

چند دقیقه بعد در محلی توقف کردیم و در جستجوی پناهگاه ومحل شب باش شدیم. این منطقه را باید دشت‌ویا صحرا بنامیم زیرا اشجار درین منطقه قطعاًدیده نمیشود وزمین رنگ سرخ آمیخته بخاکی و نسواری دارد وتنها درحاشیه دریای قندز چند عدد درخت وبته بنظر میخورد.

ویزی به آب بازی علاقمند بود وبه بهانه اینکه چند بوتل بیررا برای سرد نمودن باخود بدریا میبرد ازتپه سرازیر شد. بعد ازچند دقیقه مایوسانه برگشت واظهار داشت که نتوانست بیرهارا سرد بسازد آب دریا نسبت‌به هوای منطقه گرمتر بود. چون آب بازی هم نتوانسته بود متاثر واندوهگین معلوم می‌شد .

ازمحل اقامت خود شفق وتاریکی را در صحرا نظاره مینمودیم. ازدور نورکم رنگ یکچراغ تیل خاکی جلب نظر میکرد. یك قریه‌کوچك تك وتنهادربین دشت وسیع‌وریگهای آریانا قرار داشت .

دیگ ماست ریش سفید

ویکتور غذای لذیذی آماده ساخته بود وبیر نسبتاً گرم باغذای مذکور مزه میداد هنوز غذای خودرا تمام نکرده بودیم که بصورت غیر مترقب پیر مردی بملاقات ماآمد. زمری گفت این پیرمرد ازقریه دور آمده وچون چراغ های قرار گاه مارا دیده آمده تاشمارا بحیث اهل این منطقه خوش آمدیدبگوید. این پیر مرد خوش قلب و مهربان دریك دیـگ مخصوص برای ما ماست آورده بود. درعوض مـا برای اونان نمکـی وچاکلیت تعارف نمودیم مرد مسن بـه رسم وطن خود خدا حافظی نموده بدون اینکه قطی های خالی راکه درآنجاارزش دارد، باخود بگیرد، مارا ترك داد .

پیش آمد این مرد نمونهٔ ازمهمان نوازی افغانها است. رفت وآمد به دهکده چندین ساعت را دربرمیگرفت ازین رو چندین ساعت ازوقت آنمرد ضایع شد ولی افغانها به خاطر مهمانان خویش این تکلیف را برخود روا میدارند. مهمان نوازی ازعادات خجسته افغانهاست واین عادت بصورت عنعنه دربین افغانها ریشهٔ عمیق دارد. بعضی اوقات ممکن بنابر کنجکاوی بدیدار بیگانگان بشتابند ولی اکثراً از خاطر مهمان نوازی وپذیرایی مهمان می باشد .

فردای آن شب یـك روز مشکل و پـر زحمت داشتیم. صبحگاه باید میخواستیم براه بیفتیم چون نمیخواستیم وقت زیادرا جهت پختن و آماده ساختن ناشتا ضایع کنیم. شب ترموز هارا مملو از چای نمودیم. وبعد به انتظار نیش های تیز پشه های صحرایی وشب گرم ونا آرام به بستر رفتیم. امابرعکس گرمی تکلیف ده به نسیم سرد مبدل شد وازپشه ها اثری نبود .

آسمان روشن وپرستاره موضوع صحبت و تفکرما بود ماجسام را درآسمان تحت نظر گرفته وراجع به آنها صحبت مینمودیم که انسانها راجع به آنها معلومات کافی نداشته و آنچه راجع به اجسام سماوی و ستارگان میدانند حدسیات وتخمین هاست .

درین جا باید ادعا کردکه درهرجا وهرموقع ازیك قله‌کوه ویادشت مشاهده طبیعت کیف مخصوص دارد .

صحرا ها دشت ها و کوچیها

برای اینکه دیر نخوابیم ساعت‌را به ساعت ٤عیار کرده ودر بین ریگ گذاشتیم مگر ساعت ٤ شده زنگ ساعت نتوانسته بود مارا ازخواب عمیق وگرام بیدار سازد همان بودکه ساعت ٣٠ــ٤ از خواب برخاستم دور وپیش من مثل روز روشن‌شده بود. ورفقایم به خواب عمیق رفته بودند. حتی ویزی هم ازخواب بیدار نشده بود. شمال سرد صبحگاه وروشنی مرا از بستر تکان داد همه رفقایم بخواب شیرین رفته بودند ولازم بودکه دیر بخوابند. بستر سفری ویکتور قات شده بود ولی او قطعاً خرابی بستر خودرا حس ننموده بود. بایك صدای بلند تمام اعضای هیئت را ازخواب بیدار نمودم وباعجله کامل ناشتای مهیا شده را صرف نمودیم. هدف مافیض آباد مرکز ولایت بدخشان بود. ما میخواستیم بهرنوعی که شود درظرف یکروز بفیض آباد برسیم‌فیض‌آباد

شهری است که دربین کوها به ارتفاع بلند واقع شده واگر مابه آنجا برسیم دیگر از گرمی خاك و ریگ نجات میابیم آنچه بدیدن آن آرزو داشتیم کو های بلند ، قلل پربرف وصخره های شامخ بود وتمام اینها درفیض آباد ونواحی آن برای ما میسر بود .

موتر های سنگین بار ازحصه علی آباد بطرف خان آباد دربین دشت بحرکت افتاد .

خط عمومی ترافیك را گذاشتیم وچون سطح راه نرم بود تکان وخرابی سرك نسبت به راه عمومی کمتر بود .

سفر صبحگاهی بسیار جالب بود دهاقین سوار به مرکب های خود بطرف مزارع درحال حرکت بودند وکاروانهای کوچی از مقابل مارد می شدند. مرد های کوچی از مردم دهنشین افغانستان فرق ندارند ولی زنان کوچی بزنان کوچی اروپایی شباهت تام دارند.

زنجیر ، سکه های طلا مانند و دستبند های متعدد می پوشند .

پستی وبلندی های متعدد مقابل ماآمد اما موتر های فولکس واگن مابا قدرت وقوت کامل از موانع میگذشت. منظرهٔ زیبای صبحگاهی آهسته تغییر میخورد ، اطراف خشك وخالی بمزارع سر سبزی مبدل شد وازعقب یك تپه سفید رنگ بلند شهر خان آباد نمایان گردید .

خان آباد

خان آباد یك شهر مشخص افغانی است که تمدن غرب درآن چندان سرایت نکرده پروبلم تهیه آب به شکل خاصی درین شهر حل شده ازیك جوی که آب آن تیره بنظرمیخورد سقاب ایستاده وبادهل چرمی خود مشکی راکه ازچرم خام

گوسفند ویاگاو ساخته بود ازآب جوی مملو مینماید.
این آب ارزش زیاد داشت و هیچکس باید از آن نفرت ننماید.
باوجودیکه حیوانات از همان جوی آب رفع عطش نموده
واطفال خورد سال دربین آن آب بازی مینمودند .

برفراز سرك ریکی، بسفر خود ادامه دادیم. زیرا سطح
سرك فوق‌العاده نرم بود اما وزن زیاد موترها کمك نمودکه
موترما دربین زمین نرم موقعیت خودرا حفظ نماید وبه‌اصطلاح
سلیپ نکند . حینیکه ازریگ گذشتیم به سرك خاکی مواجه
شدیم . خاك بداخل موتر داخل میشد و ما را به سرفه
وعطسه میاورد ویزی بیچاره مجبور میشد تمام کار بیتر را
ازگرد وخاك پاك نماید .

باد شدید عقبی کمك مینمود که خاکباد زیاد شود
وبعضی اوقات سرعت باد ازسرعت موتر مازیاد میشدودفعتاً
دربین یك‌گرد وخاك وغبار مخصوص احاطه می‌شدیم و بایك
سرعت اعظمی ۱۵ کیلو متر در ساعت به بسیار مشکلات راه
می پیمودیم .

بعضی اوقات جاده بسیار تنگ وفقط برابر عرض هر دو
ارابه ما میشد چون خاك نرم اطراف جاده را گرفته وبیك
طرف جاده دریای عمیق قرار داشت جرئت ما سلب شد که
درین جاده چگونه پیش برویم. ترس ما وقتی بیشتر شد که
یك موتر باربری را دیدیم که دراثر لرنمودن حاشیه سرك
دربین دریا چپه شده بود. درین راه کم عرض وخطرناك
ترافیك طرف مقابل زیاد بود اما ترافیك طرف مقابل ماموتر
نبود بلکه کاروانهای کوچی واشتر های بارکش بودکه بابار
زیاد خود شان نصف بیشتر سرك را بند انداخته بودند.
صرف نظر از اینکه اسب ها ، خر ها، گاوها وگوسفندان‌شان

روی سرك را اشغال کرده بودند .
چراگاه معروف ومحبوب شان روبه اتمام گذاشته بود، ازاینرو کوچیها بطرف دره ها سرازیر شده بودند. حیوانات شان ازدیدن موتر وحشت مینمودند .
بطرف چپ ماسنگ ها ودیوار های خاکی مرتفع قرار داشت. دربعضی نقاط طرف چپ ما هموار بود وچند چوب بحیث علامه نصب شده بودکه دلالت به قبرستان مینمود.
عنان موتر بدست من بود دفعتاً دیدم‌که جاده توسط یك جوی قطع شدهٔ یك لعاب نسواری رنگ بعرض ده متردرمقابل ماجریان داشت درهمان لحظه دربرابر یك معمار قرار گرفتیم تااینکه اسپ سواری ازمقابل آمده وازبین آب گذشت‌ونشانه چرخ های موتر های باربری درآنطرف‌جوی دیده میشدوازاین معلوم میشد که جوی قابل عبور است . من بالای اکسلیتر فشار دادم ومقاومت شدید آب‌که تابه شیشه های پیش روی بلند میشد محسوس بود .
ازدرز های دروازه آب بداخل موتر نفوذ نمود ولی‌مابزودی ازبین آب گذشتیم. قطرات آب ازموتر سرازیر شد واین بزرگترین آبی بود که در طول سفر خود ازآن گذشتیم. مامنتظر رفقای خود بودیم.
ویکتور کامرهٔ فلمبرداری خودرا آماده ساخت ومن بکمرهٔ عکاسی خود فلم انداختم هنوز رول فلم بداخل کامره خوب جابجا نشده بودکه موتر رفقای مارسید و برای دیدن آب موتررا درکنار جوی ایستاده کردند .
ویزی باور نمیکرد. یك‌بار ازجوی با پای گذشت وبعداً توسط یك چوب عمق آب را اندازه نمود. هانس پیتر باگاز مکمل ازشربت غلیظ گذشت منظره زیبایی بود و ما در

انتظار فلم ویکتور بی‌قرار بودیم.

درکنار دریا خیمه‌گاه کوچیان بود درزیر خیمه مرد دستار دار خوابیده بود، ازدور طوری معلوم میشدکه قبیلهٔ ثروتمند باشند چه تعداد اشتران درحال چـرا، بسیار دیده میشد و همچنان در اطراف خیمه گاه و گـوسفندان زیـاد جـلب نظرمیکرد. مردان ازسر تابه پا مسلح بودند. وتفنگ های شان‌که بامیخ نقره‌یی زینت داده شده بود باکمربند های‌مملو از مرمی‌در اشعهٔ خورشید برق میزد .

دود آتش خیمه ها بهوا متصاعد بود بـوی سوخت فضله اشتر توأم بابوی کباب گوشت گوسفند تمام اطراف خیمه‌هارا فرا گرفته بود .

چشمان ویکتور برق زد وگفت بالاخره به یك چادرعالی کوچی‌ها برخوردیم واقعاً موضوع خوبی برای کمره‌اش بود اما کوچی‌ها برایش اجازهٔ فلمبرداری ندادند وبرو بروگفتند وازمحوطه خارجش نمودند. برای ویکتور این وضع وپیش‌آمد مردم مهمان دوست غیر قابل فهم بود. وازجدیت موضوع وقتی یقین حاصل کردکه یکی ازاطفال قبیله سگ رابطرفش فرستاد ویکتور به مهارت کامل خودرا بموتر رساند ودروازه موتررا ازعقب خود بست. باسگ های کوچی مـزاح لازم نیست زیرا این سگ ها بسیار خطرناك‌اند وصاحبان‌سگ‌ها گوش های آن‌هارا ازلحاظی قطع کرده اند تادرمقابل گرگ هائیکه درزمستان بداخل دره میاید وگـوسفندان شان را میدرد خـوب بجنگند . و در میان جنگ گوش سگ بدهـان گرگ نرسد .

تعجب من درین بودکه تاکنون سگ مو دراز (تازی‌افغانی) راکه درجهان شهرت فوق‌العاده دارد ندیده بودم. ممکن نام

این سگ بصورت تخیلی در اروپا مانده شده است زیرا درافغانستان بنظر نمی‌خورد .

(سگ تازی افغانی که در اروپا شهرت دارد در مناطق ازرگون مقر، کتواز وبعضاً فراه به‌وفرت‌پیدا میشود. مترجم)

دوساعت بعد راه خاکسار ختم شد وازبین مزارع‌حاصلخیز وقریه های سرخ رنگ گذشتیم. دربرابر یك پرتگاه بزرگ مجبور به توقف شدیم کمك‌جمپنگک ما بکلی از کار رفته وبرك هم طور دلخواه کار نداد با شانس خوش موتر ایستاد .

ویکتور مرا مخاطب ساخته گفت آدم‌کم فکر! توبایدبدانی که بعداز گذشتن از آب ، برك ها بزودی کار نمیدهد گفتار ویکتور جنبهٔ شوخی داشت وازچوکات رفاقت وهمسفری‌دور نبود چون بسیار خسته شده بودم جلو موتر رابه ویکتور تعارف نمودم .

ویکتوربا خوشی‌و خوشحالی‌این‌تقاضارا پذیرفت.وبه‌این ترتیب، به مسافرت خود ادامه دادیم .

در کوهای بدخشان :

به قصبه تالقان رسیدیم . تالقان محل تجمع‌مردم و مرکز بازار است. به‌جز موترما در اطراف واکناف موتـر دیگری بنظر نمیخورد . حمل ونقل بصورت عمومی توسطاسپ خر واشتر صورت میگیرد. اماافغانستان به‌پیش رفت‌هـای آینده خودخوش بین است. در چارراه شهر موقع‌برای‌ترصد پولیس ترافیك ساخته شده وپولیس ترافیك‌نیز درآنجاایستاده بود. وقتیکه پولیس ترافیك مارا دید بااشاره دست ترافیك جناحی را که‌وجود نداشت قطع‌نمود وبمااجازهٔ عبورداد. در تالقان موترهای باربری کمتر درفعالیت است ازینرو تانك

پطرول رابه‌شکل رومانتیك دربین یك مزرعه یافتیم. برای آخرین بار قبل ازرسیدن به‌فیض‌آباد ، تانك‌های خودرا مملو ازپطرول نمودیم . مسافه‌تالقان تافیض آبادیکصد وهشتاد کیلومتر بود. وچون اکثر این‌مسافه ازبین دره‌ها وکوتل‌ها می گذشت موترهای سنگین‌بار ما ازپطرول نوع کم‌اوکتان‌ازحد زیاد مصرف مینمود. وبرای احتیاط دوپنج گیلنه‌ای را که‌اصلا برای آب نوشیدنی اختصاص داده بودیم ازپطرول مملونمودیم وچون درمسافه دورتر کوها بنظر میخورد پروبلم آب‌نوشیدنی مایك مساله‌حل شده تلقی میگردید .

ما از بالای دریای‌کف آلود خان‌آباد گذشتیم ، ودرپس منظر یك دره‌وحشتناك اولین امتداد سلسله کوهای خواجه محمد بنظر رسید. درهمین وقت یك هیئت کوهنورد جمهوریت اتحادی آلمان درآنجا مصروف کوهنوردی بودند این سلسله کوه برای ما یك‌تسلیت بود وآشکار شدکه لااقل به‌هندوکش وسطی نزدیك شده‌ایم .

سفرما بطرف واخان ادامه داشت ونظاره قلل شامخ نیرو وقدرت پیشرفت ما را ازدیاد می‌بخشید . دربعض نقاط بصورت عجیبی‌سرك خوب‌وسرعت‌مازیادمیشد. اماميکوشیدیم از سرعت زیاد اجتناب‌کنیم. چه دفعتا یك مانع ویایك بریدگی مارا به‌برك زدن آنی‌مجبور میساخت واین برای رفقای‌کوهنورد ماناگوار بود .

ویکتور به‌سرعت ازبالای یك بلندی کوچکی‌که درآنطرف بلندی پارچه‌سنگ بزرگی قرار داشت‌گذشت وموتر مابه سرعت کامل به‌آن پارچه سنگ خورد وجلوموتر به‌شدت‌پیك زد خیال‌کردیم که حتما تیرات ویااکسل جلو شکسته است فورا من وویکتور ازموتر به‌برآمدیم خوشبختانه باوجودتصادم

شدید، موتر صدمه‌کلی نه‌برداشته بود. وفقط سیم هارن شکسته بود. وبس که‌آنرا هم توانستیم بزودی ترمیم نمائیم این پیش آمدبما فایده‌کرد چه مامتوجه چنین تصادفی نبودیم. وازآن ببعد سرعت خودرا زیرکنترول گرفتیم. سرك آهسته آهسته ارتفاع می‌گرفت وهمه ماخستگی احساس میکردیم و باید ساعتی می‌نشستیم وچای می‌نوشیدیم ولی چایخانه‌ای در نزدیکی ماسراغ نمی‌شد. دل‌ما برای آب صاف چشمه میطپید زیرا آبی میخواستیم که‌مجبور به‌جوش دادن آن نباشیم .

ویکتور سیمون ومن درموتر جلوی سوار بودیم. دفعتا راه‌خود را گم‌کردیم. این‌بار نخست بودکه چنین واقعه اتفاق افتاد. فکرمیکردیم‌درآلپ سویس‌هستیم. تنهاموتر مامخصوص کوهنوردی بود بلکه و تازه خط سیرو سرك را گم کردیم. ویزی ، هانس پیتر وزمری ازعقب رسیدند. ترجمان ما راه رامیشناخت راه بین خرسنگ ها ازفراز یك کوتل‌کوچك میگذشت .

موتر شان آهسته آهسته ازین خرسنگ‌ها گذشت واز فراز کوتل عبور نمود. این‌راه اصلا راه‌موتر رونبود ولی در نقشه بصورت عادی بحیث سرك نشان داده‌شده بود. بعد از عبورکوتل راه مشکل شده میرفت اصلا به‌سرعت پنج کیلومتر درساعت کنترول موتر وپیدا نمودن راه کارمشکلی بود . بعد ازاینکه از یك دریاگذشتیم موتر مادیگر قدرت پیش رفتن نداشت. یکنفر بجلو نشست وباقی پنجنفر موتر را تیله مینمود و یاقوت کامل‌ماشین موتر و کلچ نیم سوخته که‌بوی‌آن بلندشد برفراز پشته بلند شدیم. بعد ازاینکه نفس تازه‌کردیم موتر دوم راکمك نمودیم بعدازین همه زحمت خود در دریك

منطقه سرسبز یافتیم ارتفاع ماساعت بساعت زیادتر میشد.
باوجود گرسنگی وخستگی رفقای خودرا بچای خانه دعوت دادم. پرندگان رنگارنگ که هرساعت بنظر میخورد موجب تعجب وحیرت مابود. میلان بطرف بالا بصورت ترسناك افزایش می‌یافت . ساعت ۲ بودکه به‌مشد رسیدیم قریه زیبا ومردان دستار پوش‌آن مارا بیاد کشمیر می‌انداخت .

در نزدیکی دریای کشم‌که یکی ازشاخه کوکچه بود در یك چایخانه صاف وپاك استراحت نمودیم ، ۹ ساعت راه پیموده بودیم لهذا هرکدام فوری سه‌چاینك چای فرمایش داد ودر عین حال ازذخیره خوراکه خود غذاصرف نمودیم ، تمام نفوس ذکور قریه بدورما گردآمدند ، تامهمانان بیگانه خودرا به‌تعجب نگاه کنند خانم‌ها بنظر نمیخورد . درآن منطقه‌خانمها باید دربین دیوارهای گلی وخاکی مستور بمانند .
زنها بسیار کار میکنند ومردها اکثر مجلس نموده روز خودرا درچایخانه ها میگذرانند . مشاد قریه زیبایی است .
خانه‌های پاك وصفا باگل های مقبول وزیبا تزئین شده‌است.
نهار راصرف کردیم مردم دهکده به‌تعجب مینگریستند که‌رفقای ما چگونه بدریا داخل شده وباصابون واسفنج گرد وخاك بدن خودرا پاك می‌نمایند .

زمری وسیمون خودرا دربین امواج انداخته مصروف شنا شدند . آخرین مردقریه نیز درحلقهٔ دیگر تماشاچیان افزود شد. یکمردجوان ازبین تماشاچی درحالیکه تنبان به‌تن داشت خودرا به‌آب آندخت ومیخوست نشان بدهدکه نسل جوان افغان نیز به‌سپورت علاقمند است وبه‌شناوری دست‌کم

ازخارجی ها نیست .

بعد ازنوشیدن چای وکمی استراحت مشاد راترك دادیم. نقشه ماکه بدست داشتیم چنان دقیق بودکه سرك فیض‌آباد بصورت معکوس در آن‌نشان داده‌شده بودپ وقتیکه راه‌نقشه را پیش گرفتیم. به‌یك باغچه رسیدیم .

زمری به‌تلاش از عقب‌ما آمد وهارن کنان مارا به‌ایستادن وادار ساخت . وی ازموتر فرود آمدومارا به‌اشتباه ما ملتفت ساخت . بعد از آن گذاشتیم که زمری جلو بیفتد وما درعقبش پیش برویم. چه زمری فرزند وطن بود واگر ایجاب می‌نمود راجع به راه از مردم سوال می کرد . حینیکه بدریای اصلی کوکچه رسیدیم منظره دفعتا تغییر خورد .

ما خودرا در ساحه‌ای یافتیم‌که شکل احجار وصخره‌های آن‌عکس های افریقاو فلم‌های کوبائی رادرخاطر زنده‌می‌ساخت.

در صخره شکل هرنوع حیوانات تخیل شده میتوانست تمساح سنگ شده، دهن‌شیر وماهی‌های مختلف النوع و تخیلات نسبت به‌آلپ ترسناکتر بود. دربین این نوع احجار

بازهم حیوانات وگوسفندان درحال‌چرادیده میشدند ویکمنظره زمان ابتدائی را تمثیل مینمود.

جاده مشکل‌تر میشد وسنگ ها وصخره هامثل نزدیك

شبر بلند وخطرناك بود. بعض اوقات توسط چوب زیرسنگها راخامکوب داده بودند. دربعض نقاط چوب را بـه‌شکل

یك پل‌هوائی ساخته سرك را آماده استفاده‌میسازند و نقطه‌مهم این پل همانا محکم نمودن چوب با سنگ است که دربین خاك داخل شده و با سنگ محکم گردیده است . به یك نظرعمومی وخارجی پل‌ها قابل اطمینان معلوم میشود و اگر یك موتـر باربری از فراز آن بگذرد و چوبهای‌آن خم شود و یا بشکند ، موتر چپه می شد مگر خوشبختانه تاحال واقع نشده که چنین پلها بشکند .

دریوران محتاط بارخود را بیك‌طرف پل خالی‌مینمایند وموتررا بدون بار ازپل میگذرانند . درطرف دیگر پل دوباره موتر رامملو آزبار مینمایند. ماباموتر ۵و۲تنهٔ خود اینزحمت راقبول ننمودیم وزن مخصوص واصلی یکموتر سرویس کوچك فولکس واگن ۸ـ۱ تن است وما ازقدرت موتر زیادتر بار داشتیم باگذشتن ازین پل احساس هراس نمودیم .

(فیض آبادـ شهری ازهزار ویکشب) :

هر قدر بلند تر میرفتیم با مردم دوست داشتنی وخلیق مواجه میشدیم. هرکس که ازبرابر مارد میشد بماسلام میداد

ویا دست های خودرا به‌سینه گرفته ازاحوال ما جویامیشد .

هروقتیکه جاده توسط گوسفند ها وحیوانات مسدود میشد. چوپان به‌عجله کامل حیوانات را بیکطرف میبرد و راه را برای ماباز مینمود. ومثل چوپان اروپائی بما بنگاه حاکی از بی‌پروایی وعدم اعتنا نمی‌نگریست .

وضع این مردم چنان نیکو بود که درمقابل آنها می‌شرمیدیم آخرماهم انتظار کشیده میتوانستیم ولی بزعم ایشان که‌مهمان آن مملکت بودیم نباید انتظار میکشیدیم . وقتیکه ازیك دره خارج شدیم وبیك نقطه نسبتاً هموار رسیدیم. صنعت‌معماری و سرکسازی افغانها بار دیگر موجب حیرت ماشد .

ازیك دره جناحی دریای کوچکی بکوکچه داخل میشد . چون عرض دریا زیاد بود ورسیدن پل مشکل بنظر میخورد۔ سرکسازان محلی بصورت بسیار ساده وبسیط سنگ های بزرگ رایکی بالای‌دیگر بمثل یك‌بند گذاشته بودند آب ازبین سنگ ها میگذشت ودرعین زمان راه‌عبور موترنیز ازبالای‌آن بندخام ساخته شده‌بود واین طرز ساختمان برای یك مهندس راه سازی غربی‌دور ازتخیل است .

کم ازکم همین راه درعالم بی‌وسیلگی جادهٔ خوبی است. مهمتر ازهمه اینراه خام وبی‌ثبات راه رفت‌وآمد فیض آبادرا تامین می‌نماید .

بطرف شمال کوهای قابل صعود جلب نظر میکرد و مائل دره وتنگه های هندوکش حوالی شبر مارابطرف خود جلب مینمود واشتیاق صعود برصخره‌ها را درقلب ما تقویت‌ا می بخشید. ولی وقت‌کم وعجله پیشرفت مانع صعود شده و صعود برصخره های‌کوچك رابرای بازگشت خود موکول نمودیم .

سرك دوصد متر از سطح کوکچه بلندتر شد. سطح سرك تماماً ازگل زرد متشکل شده واین‌خاك وگل تابه‌سطح کوکچه میرسید. درموسم بارانی وزمستان درچنین سرك‌خامه حرکت مجاز نیست. درپیچ دیگر باقوای کار مصادف شده‌یم که‌مصروف پاك نمودن سرك ازگل های ریخته بودند.

در اروپا ناممکن است‌که سرك را دریك‌مدت باهیلان زیاد اعمار نمایند افغانستان درزمرهٔ ممالك در حال‌انکشاف است واعمار جادهٔ اساسی وفنی پول ومصارف گزاف بکار دارد که ازتوان مالی مملکت خارج است اما اگر سرك‌ها بکمك ممالك خارجی ساخته میشود موضوع دیگری است . این سرك با چنین میلان زیاد، بکمك یکعده عساکری که درآن نزدیکی بود وباش دارند برای همیشه قابل استفاده است . جینیکه راه به‌اثر افتادن ویا غلطیدن خاك مسدود شود راه رادوباره پاك وبرای ترافیك آماده مینمایند . سرك ریگی وخامه توسط کار وزحمت معابرکه اصلا دوران‌مکلفیت عسکري خود رامیگذرانند قابل عبور ومرور شده است. یگانه راه‌چاره برای سرکی که یك گرام کانکریت درآن بکار نه‌رفته همین است تااشخاص آماده باش در نارش وجودداشته باشد اشخاصیکه‌دورهٔ‌مکلفیت رامی گذرانند برای حکومت افغانستان بهتر است که بدین‌راه خدمت نمایند و راستی راه معقول استفاده از این اشخاص‌نیز همین است .

بعد ازطی یك حصه ترسناك سرك که‌کاملا خامه بودبیك قطعه دیگر رسیدیم که‌ارتفاع زیاد بود وموتر ما به‌بسیارزحمت توانست برآن بالا شود . بصورت مستقیم موتر مانمیتوانست این‌کوه بچه راعقب بگذارد. ازاینرو دربین سرك راست وچپ حرکت نمودیم تاازبلندی آن‌بکاهیم درآنطرف‌نشیب فوق‌العاده

زیاد بودوبه سرعت پائین شدیم درکنار کوکچه درخت و مزرعه سرسبزوجود داشت وطوری معلوم میشد که پروگرام استراحت ماراقبلا تهیه کرده بودند زمری، سیمون وویزی فورا آماده شدند که برای چند لحظه دربین آب خروشان کوکچه غوطه بزنند. ویکتور خربوزه‌ای راکه‌توسط زمری بصورت مخصوص قاش قاش نموده بود برای ماداد وباژدژهٔ بی‌انتها را درپیش گرفتیم. قرارحساب قبلی‌باید به‌فیض آبادمیرسیده‌یم ولی از فیض‌آباد اثری‌نود . درچنین سفرها بهترین وقت‌خوش وخوب را دریور داردکه مجبور است به‌سرك نگاه‌کند وموتر را ازتکان های بیجا وسوراخ های آنی حفظ نماید. برای اشخاصی که مصروفیت ندارند سفر های طولانی دلتنگ و خفه کننده است .

رانندهٔ ماهیچوقت احساس خستگی نمیکرد چه هرکس داوطلبانه خود را برای‌گرفتن عنان‌موتر حتی قبل ازپوره‌شدن وقت آماده می‌ساخت .

تاریکی شب آهسته آهسته هموار میشدولی از فیض‌آباد اثری مشهود نبود. چراغ‌ها راروشن نمودیم. شب پره‌های چرمی وديگر پرندگان شبانه ازجلو موتر، رد میشدند شاید بجنگل ودرختان ارچه جهت چرا وپیدانمودن خوراکه میرفتند. بالاخره بعد ازیکنیم ساعت مسافرت درشب ، جاده نشیب ومیلان زیاد پیدارد واز فراز یك‌پل به‌شهری که‌درآرزوی رسیدن آن‌بودیم رسیدیم. اولین اندیشه ماپیدا نمودن یك محل خوب برای شب گذشتاندن بود. اهل آنجا بماکلوپ راپیشنهاد نمودند. کلوپ یکنوع هوتل رایگان بودکه دربین یکجزیره کوکچه قرار داشت ویك چوب باریك جزیره را باساحل پیوست مینمود ما فیصله نمودیم درنزدیکی موترهای خودغذای

خودرا طبخ کنیم وتمام باروبارخانه را ازبالای چوب باریك در شب تاریك حمل ننملئیم کلوپ ما را بیاد قلعه های مستحکم قرون وسطی اروپا انداخت .

مردم بما کمك نمودندآب نوشیدنی و چارپائی‌آوردندگرد وخاك وگرما ویکتور رابسیار ضعیف ساخته‌بود . این طباخ خستگی ناپذیر فوری بخواب رفت ونتوانست ازماهیان‌بسیار خوب کوکچه مستفید شود و علاوه بر آن کار همان روزماختم نشده بود .

ویزی بایدعلاوه بردیگر ترمیمات دوتیر احتیاطی راپینه میکرد زیرا میخ موتر ماراپنچر نموده بود. هانس پیتردومین طباخ ما بود وبعداز اینکه ویکتور خوابید برای اوموقع پیدا شد هنر طباخی خود را نمایان سازد . درین ضمن‌من‌وسیمون وزمری بملاقات والی بدخشان رفتیم تااجازهٔ مسافرت و کوهنوردی خود رابرایش بسپاریم .

در مملکتی مثل افغانستان که‌آسمان بلند ومحلات دور افتاده است والی قدرت زیاد دارد وحاکم مطلق منطقه خود است .

درازمنهٔ قدیم که‌ارتباط مرکز باولایات بااسپ واشتر بود والی‌ها قدرت بیشتر داشتند وحاکم مطلق منطقه خود بودند وحتی اکثرا خودرا بمرکز مربوط نمیدانستند . در آسیای مرکزی بامکتوب هدایات ارسال میشود امروز کابل با ولایات توسط جیب ویا سرویس باهم ارتباط پوستی دارد. ودر بعضی شهرها طیاره وسیلهٔ حمل ونقل پوسته است.

یك تن ازعساکر که تعداد شان درافغانستان زیاداست، ما رابمنزل والی رهنمونی نمود. مسافهٔ پیاده‌روی زیادبود. در تاریکی شب ازبین کوچه‌های فیض‌آباد حرکت مینمودیم وبه

وجود چراغ جیبی گاهگاه دست خودرا بدیوار های گلی تکیه میدادیم . بالاخره سرما بیك دروازه تصادم نمود خودرا در شرق حقیقی که درزمان طفولیت ازآنان می‌شنیدم یافتم . یك عمارت بزرگ‌رومانتیك درتاریکی شب معلوم‌می‌شد .

دکانها تماماً بسته‌بود وخانه‌های بزرگ قصر مانند که با باقصور عِصر قدیم شباهت داشت در تاریکی شب جلوهٔ خاصی داشت .

در چایخانه‌ها حرکت وزندگی محسوس میشد مردهادور هم جمع‌شده چای می‌نوشیدند وچلم میکشیدند چند خواننده و نوازنده باآلات موسیقی ساخته دست خودشان محفل‌را گرم نموده بودند ازتاریکی یك‌کوچه داخل یك‌چایخانه که توسط چراغ پطرولی روشن شده بودمعلوم میشد برای‌تماشای بعضی چهره‌ها که‌بانور عجیب برازندگی مخصوصی حاصل کرده‌بود خیلی تماشائی بود ودیدن این منظره تصویری ازهزار ویك شب را تمثیل میکرد.

درقدم‌اول ما به‌مرکز پولیس رفتیم. شخصی که کمی انگلیسی بلدبود پاسپورت های مارا گرفته ووعده دادکه فردا صبح مجددا به قرار گاه ما اعاده‌میکند . پاسپورت را بدست‌پولیس دادن وعقب آن اندیشه نکردن در دیگرمملکت امکان پذیر نبود ومن‌در دیگر ممالك حاضر نمیشدم بدون رسید پاسپورت خودرا برای پولیس واگذار شوم اما در افغانستان به‌اطمینان کامل این‌کار راانجام داده میتوانستم زیرا به‌صداقت وراستی شان ایمان داشتم. بعدازنیم کیلومتر در تاریکی شب‌محل رهایش والی ازعقب دیوار های بلندویك جنگل انبوه معلوم میشد درمقابل دروازه یك پهره‌دار استاده بود وبدون ممانعت داخل محوطه شدیم ازیك راه باریك ازبین

پارك گذشتیم . بعد ازده دقیقه به‌دیوار دومی رسیدیم که در دهن دروازه سه‌نفر پهره‌دار آیستاده بود واز داخل شدن ما ممانعت کردند. زمری برای پهره‌داران ترجمه کرد وتوضیح نمودکه چرا دراینوقت شب بملاقات والی شتافته‌ایم .

دروازه بازبود وما میتوانستیم بداخل حویلی نگاه کنیم درین باغچه درپرتو نوریك چراغ‌برق بدون شیت، شخصی بایك خانم سیاه موی زیبا نشسته بود.

زمری به‌آهستگی به‌من گفت: شخصی‌که دربین باغچه نشسته والی است اودوخانم دارد اما درحال حاضر یك‌خانم اوهمراهش زندگی میکند .

سیمون گفت : چه وظیفهٔ‌خوب اگرآدم گور نرفیض آباد باشد .

سپاهی به همان سرعتی کـه از ما دور شده بود دوباره برگشت واظهار داشت .

گورنر حاضر است شمارا بپذیرد حینیکه‌ما آزبین‌دروازه داخل شدیم فرشته سیاه‌بداخل عمارت رفت مادر دل خوشحال بودیم‌که در فیض آباد دریك نقطه‌دور افتاده صحبت باخانم دست میدهد ولی‌این خیال ماحقیقت پیدا نکرد. درافغانستان مردها خانم‌هارا مربوط خود میدانند ودرین مورد کوچکترین انحرآنی را به‌ایشان اجازه نمیدهند .

والی در حدود چهل سال داشت و اهل کابل‌بود وازینکه دردل شب مزاحمش شدیم معذرت خواستیم ومتعاقبا دومکتوب سفارش دوستانش‌را برایش سپردیم‌هردو مکتوب را سرسری خواند وازما تقاضای اجازه‌نامه رسمی سفر بواخان را نمود.

از سیمایش معلوم میشدکه درمورد ماچه‌فکر میکند و

چنان معلوم میشدکه فکرکرده باکمك این مکاتیب سفارشی میخواهیم بواخان برویم وقتیکه مامکتوب رابا اجازه نامه مخصوص بصورت سیاه وسفید برایش دادیم عینك‌خودرا از جیب کشید ومکتوب راچندبارخواند آنوقت‌گفت شمامیخواهید بواخان بروید اجازه‌نامه دارید اماوقتیکه به‌اشکاشم رسیدید بحاکم محلی خود رامعرفی نمایید. امشب برایش تیلفون‌میکنیم واگر به‌کمکی ضرورت داشته باشید بگویید. میدانید که‌مردم افغانستان مهمان‌نواز است . (یس سر ، وری هوسپی‌تال لیبل‌اندوری نایس اند دید) .

بلی بسیار مهمان‌نواز و خوب .

پیش‌خدمت باشربت توت زمینی حاضرشد ومابزودی‌آن رانوشیدیم زیراعطش زیاد دامنگیر ماشده‌بود ، مارا بیتاب ساخته بود لهذاگیلاسها را بیباکانه نوشیدیم‌و به پشه‌هایی‌که درپرش بودند وگاه‌گاه دربین شربت‌ما می‌افتاد توجهی نه نمودیم .

والی گفت درفیض آباد زندگی کردن بسیار خوب‌است واکثرا درتابستان فیض‌آباد گواراتر وسردمیباشد اماکار در اینجا زیاد است (ای ام وری بیزی) .

ما نمیخواستیم وقت زیاد والی‌را بگیریم وازطرف دیگر برای مدت زیاد اورا ازفامیلیش جداسازیم . من‌بحیث یادگار سفر خودیك سگرت لایتر سویسی که‌درعقب آن منظره (فیروالدشتته‌ره) یکجهیل معروف سویس رسم شده برایش دادیم .

خسته ومانده‌که خطر افتادن ولغزیدن نیز موجودبود بطرف بازار روان‌شدیم . درراه بازگشت سپاهی مارامشایعت نکرد وازهمین لحاظ راه‌اصلی‌راغلط نمودیم، سه‌بار راه‌راغلط

نمودیم ازیك کنج بکنج دیگر میرفتیم واگر زمری باما نمیبود تاصبح بمحل اقامت رفقای خود برنمیگشتیم .

هانس پیتر بقدر کافی خسته بود. ویزی کار مشکل و

زیاد خودرا به‌انجام رسانیده بود موترهای سرویس فولکس واگون ما باتیر های جدید آمادهٔ حرکت بود. برای مدت کوتاهی پشه‌های گزنده ومورچه‌های پرنده مارا اذیت نمود بعد ازآن

هوا سردشد وپشه هافرار نمودند وبدون زحمت تاسحر خوابیدیم . مااز استحقاق مقرره خودچند جعبه بیرزیاد تر

مصرف نمودیم وازین ناحیه مورد اعتراض شدید هانس پیتر صرفه جو گردیدیم .

هانس پیتر موظف ذخیره مواد خوراکه مابود ولهذا هرجا وقتی اضافه روی مارا میدید بنای پرخاش رامیگذاشت

اما این بار حق بجانب نبود چونکه یکروز پرزحمت ومشکل را گذشتانده بودیم .

در محضر کاروان باشی :

آنروز بیشتر استراحت نمودیم چه واضح بودکه به یکروز بواخان نمیرسیم مشکلترین راه رابابد طی میکردیم

ازینرو درصد شدیم دیرتر بخوابیم من دربستر افتاده وبه‌آواز امواج خروشان دریای کوکچه وبه‌ترنم پرندگان گوش داده

بنزین درفیض‌آباد : درپهلوی ملاقات باوالی درفیض‌آباد وظیفه مهم دیگری هم داشتیم که‌آن عبارت ازمملو ساختن تانک های بنزین بود فیض‌آباد آخرین مرکزی بود که مااز آن‌پطرول گرفته میتوانستیم زیرا ازآن ببعد واخان شروع میشد و یکقطره بنزین میسر نمیگردید.

درآخرین نقطه فیض‌آباد دربین یک‌سرای بیلرهای‌بنزین جلب‌نظر میکرد .

تانک‌تیل اصولی وجود نداشت ومعامله بنزین ازبین بیلرها صورت میگرفت .

علی‌پسر جراروچالاکی بود مثل برق‌خودرا به‌نزدیک‌بیلر رسانید ویک‌نل رابری رابداخل بیلر پائین نمود وباقوت کامل هوارا ازبین نل‌بادهان کش نمود وقتیکه بنزین جاری شدسر دیگر نل‌آن را به‌تانک فولکس واگن ماگذاشت این بارنه‌تنها تانک وگیلنه های‌خالی‌را پرنمودیم بلکه علاوتاً یک‌بیلر صد لیتره رابرای احتیاط باخود گرفتیم. گرچه‌گرفتن بنزین باوجود بارسنگین کارخوبی نبود ولی‌چارهٔ دیگر سراغ نداشتیم وچون موتر ماطی ۹ هزار کیلومتر بیش ازطاقتش زیادحمل ننموده بودلهذا این‌محمول‌اضافی در چندکیلو متردیگر برموترتاثیری نداشت . امامعضله دیگرجای پیدا نمودن برای‌بیلر مملو از پطرول بودوبالاخره یکجای مناسب پیدا شد. خواستیم که این شهررا خوب تماشاکنیم برای این‌منظور به‌تمام بازارشهر

گردش کردیم دربازار ظروف کهنه مسی ، وکلاه‌های مندرس مخصوص همان منطقه وآلات موسیقی‌کهنه را تماشا کردیم. ولی‌فعلاً آرزوی برای آن‌ها نداشتیم چه‌لازم نبودکه موتر های بیچاره ما بیشتر سنگین شود..

بودم .

صبح بعداز یك ناشتای تقریبا دوساعته براه افتادیم. هنوز ۲۰ کیلومتر ازمحل شب‌باش دور نشده بودیم که‌جاده باندازهٔ بلندی پیداکردکه وتر ۱۲۰۰ سی‌سی ماقدرت بالارفتن را نداشت ، به‌عقب آمدیم وبه‌سرعت زیادتری موتررا حرکت دادیم . موترناله‌کنان تاحدی بلندشد وبوی کلچ به‌مشام ما رسید. تمام این‌مساعی بیهوده بود زیرا ازقدرت موتربالابود اهالی باماکمك نمودند وباکمك ایشان موتر را بلندتربردیم.

درهر قدم عقب عرابه سنگ میگذاشتیم به‌این ترتیب بالاخره توانستیم به‌سر بلندی برسیم .

این‌نوع دریوری درافغانستان معمول است وآنرا دنده پنج میگویند ازاین لحاظ معروف است هردیور لاری یك‌شاگرد دارد واین‌شاگرد درتمام سفر درعقب موتر ایستاده ویانشسته میباشد وظیفه آساسی وعمده کلینر این است‌که یك‌چوب‌کلوله دسته‌دار بدست دارد وحینیکه موتردریك کوتل مرتفعی بلند شده نمیتواند ودریور مجبور شود ماشین راخاموش و بار دیگر برای گرفتن قوت زیادتر روشن نماید کلنیر دنده‌پنج را عقب موتر میگذارد وازعقب آمدن موتر جلوگیری مینماید وآگر بلندی به‌اندازه‌ای باشد که‌هربار موتر فقط چندسانتیمتر پیش برود بازهم دنده پنج‌موتر رابه‌هدف میرساند رای اینکه اهمیت دنده پنج رابدانیم دردکان‌های اطراف کوتل شبر غیر ازهمین چوب های ممدموتر به‌خوردی وبزرگی مختلف متاع دیگری عرضه نمیشود. امااین روش بعضا به‌حیات کلینر نیز پایان می‌بخشد زیرا دنده‌پنج دربرابر سراشیبی سرك ووزن موتر مقاومت نتوانسته موتر پایین میرود وکلینر رازیر می گیرد .

بنا بدعوت هانس پیتر در یک چایخانه چای نوشیدیم درست وقتیکه چای مینوشیدیم ویکتور درحالیکه پنیر وروده پرکرده دردست داشت بعجله نزدما آمده وگفت که بیلر سوراخ است وتمام موتربوی بنزین میدهد .

ویزی درحالیکه دشنام میدادگفت:

ـ چه کار ابلهانه‌ای ! حالامجبور هستیم تمام بارموتررا پائین نمائیم .

سیمون گفت پروا ندارد چون بدون آنهم ناوقت شده و علاوتاً مواد خوراکه وآنچه ازبوی بنزین متاثر میشود دربین موتر نیست.

به‌اینصورت باز به‌سرای کاروانباشی رفتیم. بیلر را بزحمت ازموتر خارج نمودیم ویك بیلر دیگرگرفتیم بعد از اینکه موترما دوباره باز شد وسامانهای خودرا جابجا نمودیم فیض آباد زیبارا درحوالی ساعت ده ترك دادیم .

موتر درحال صعود برصخره ها :

راجع به‌سرك های واخان بسیار چیزهای تضاد شنیده بودیم که‌این مطلب ازهمه بیشتر موجب ناآرامی ماشده بود. وازخود میپرسیدیم که‌آیا ماباموتر فولکس واگن خوداین راه صعب العبور راطی نموده خواهیم توانست .

جان موستوفسکی عضو هیئت پولیندی که‌یك سال قبل به‌بدخشان مسافرت نموده بود گفت موترهای فقط تافیض‌آباد میرود وازان ببعد کار موترهای جیپ است .

بهرحال میخواستیم یك‌بار بیازماییم ودرصورت‌ضرورت میتوانستیم هردو موتر را درمحل آمنی بگذاریم وبجای موتریك تعدادحمال ها را استخدام نماییم اماتاجاییکه درخور امکان‌بود ازموترها استفاده نمودیم .

درمراحل اول جاده تادامنه‌های کوکچه یك اندازه هموار بود قریه های کوهی زیبا دراطراف دریا قرار داشت .سایه‌های سرد درختان چنار ودیگراشجار میوه‌دارمنظره جالبی راتشکیل داده بود بعضی اوقات جاده بهتر میشد وبمااجازه میدادکه به گیر دوم سفر نماییم وبه‌اینصورت ازمصرف تیل جلوگیری بعمل می‌آمد .

هنس پیتر ومن درموتر عقبی نشسته بودیم . برای اینکه ازگرد وخاك موتر جلوی درامان باشیم ازموتر اولی قدری مسافة گرفتیم . دریك پیچ‌بالائی یك پل دفعتاً بارفقای خود مصادف شدیم .

عبور از گلزگاه خطرناك :

دلیل توقف شان واضح بود. رفقای ما درقبال موتر ایستاده وبه‌تعجب بجاده‌ای نگاه میکردندکه مرد خرسوار دستار پوش بدون اندیشه‌ای ازبرابر آنان میگذشت جاده موجب توقف نشده بود ولی درجناح راست جاده دیواری از کوه بصورت عمودی قرارداشت که درارتفاع کم صخره ویا پارچه‌های بزرگ کونگ لامراد (نوعی ازسنگ چونه‌ای که دربین آن سنگچل دریایی محکم شده‌باشد) به‌بزرگی ۲–۳ متر مکعب معلق‌بود وممکن بودباکوچکترین حرکت، سنگ‌ها پائین‌بریزد راکب و مرکوب را زیرتن هاخاك وگل‌بسازد .
زمری ترجمان مانیز چنین صحنه‌ای را هرگز ندیده بود . هیچکس درفکر آن نبودکه همین سنگ های معلق که با کوچکترین حرکت از جایش بیجا میشنود .

تعجب فایده نداشت ماباید بالای اکسلیتر فشار میدادیم واز منطقه‌خطرناك‌بزودی هرچه‌تمامتر میگذشتیم این‌صخره‌ای که جند سال نیافتاده شاید درهمین ثانیه‌ای که ما اززیرآن

عبور مینمودیم نمی افتاد . ویزی عنانرا بدست گرفته انشاء الله گفته موتررا حرکت داد .

در بهارك :

دربهارك دره‌جرم بطرف چپ جدا میشود . انتهای دره‌جرم کوتل انجمن است که آلمانها چندین بار درآنجا کوهنوردی نموده‌اند . ما دره وردوج را پیش گرفتیم و بطرف شرف مسافرت خود را ادامه دادیم دفعتاً راه خراب شد. بحدی که دربسیاری نقاط مجبور به‌استفادهٔ گیر پنجم شدیم.

شخصی ازاهل بدخشان ازما تقاضا نمود وی‌را نیز باخود برداریم . وباآواز بلند صدا زدکه مرا تا واخان باخود ببرید . بسیار دردناك بود اما با تمام نیات نیك که داشتیم نمیتوانستیم به‌آن مردکمك نماییم . زمری مشکلات مارابرای مرد واخانی توضیح کرد. ولی اومشکل مارا درك نکرد . و ناراضی معلوم میشد .

میلان بطرف بالا زیادتر میشد وازهمه زیادتر مشکل دیگری نیز داشتیم که‌مادر بلندی‌ها سرعت موتر را زیادکرده نمیتوانستیم وآن اینکه اگر موتر بسرعت پیش میرفت‌سامان ولوازم داخل موتر صدمه‌میدید .

درسایهٔ یکدرخت چارمغز برای صرف نهار چاشت‌توقف نمودیم.

ویزی به‌عجله درمیان درختان رفت ویکمقدار چارمغز خام‌سبز رنگ را باخود گرفته برگشت .

بعد ازیك انشاء الله بادل ناآرام به‌سفر خودادامه‌دادیم. تا حال‌سفر بیك موتر عادی مشکل نبود و گاه ناگاه از دنده پنج استفاده مینمودیم. سفرما باموترهای عادی یکوضع عجیبی داشت هرقدر بیشتر میرفتیم بهمان اندازه برایما ثابت میشد که ادامه سفر ناممکن است وممکن موتر ماقدرت

پیشرفت را نداشته باشد .

هانس پیتر جلورا بدست داشت ومایوسانه میکوشید که‌موتر را درحال سرعت نگهدارد . ویزی ومن ازموترپائین شده موتررابجلو تیله میکردیم. وآواز موترآهسته آهسته خفه میشد وبالاخره آرام‌شد. کوهی که‌درمقابل ما بودسیصد متر طول داشت ومیلان بلندی آن به‌اندازه بودکه بابارمکمل مسافرت درین راه ناممکن می‌نمود وبکمك گیر پنجم بموتر نقصان میرسید وکلچ نیمه سوخته‌را بکلی ازکار می‌کشید.

تصمیم گرفتیم که‌مسافهٔ باقی مانده را باکاروان اسپ طی نمائیم. ارتفاع سنج ۲٤٨٠ متر رانشان میداد وجود میلان وارتفاع زیاد وقلت اکسیجن کافی بود که موتر بحد مطلوب کار ندهد .

پیاده کوتل رابلند شدیم واز آخرین نقطه بلندی در برابر خودیك سطح هموار لایتناهی را دریافتیم فیصله‌نمودیم بهر قیمتی که‌میشد موتررا بالا بیاوریم واگر بدین‌کار توفیق می‌یافتیم تامسافهٔ زیاد ازموتر های فولکس واگن خود می توانستیم کار بگیریم . حین بالاشدن موتر، دریافتیم که‌اصلا سرك در امتداد دریای وردج بیك همواری کشیده شده‌است. ولی سقوط کوهای اطراف سرك موجب این‌تغیر ارتفاع وتغیر مسیر سرك از راهای صعب العبور شده . این‌بی‌راهی در پهلوی سایر بیراهی های دیگری است که درچنین موارد سرك سازان ازآن استفاده می‌کنند .

یگانه راهی که‌برای بالا بردن عراده‌ها به این بلندی موجود بود همانا پائین کردن تمام بار واستفاده از گیرپنج بود. وقتی موتر تابالای غندی میرسید دوباره بارها رایکه‌یکه حمل مینمودیم بعد ازیك ونیم ساعت زحمت وکار متواتریکی

ازموترها را به‌سرکوتل رسانیدیم . حینیکه من وویزی در صدد بالانمودن موتر به‌کوتل بودیم زمری وسیمون سرك سابقه را دریافت وپیشنهاد نمودند که تمام اموال‌را ازراه سابقه وهموار به‌آنطرف کوتل برسانیم وبعدا موتر رابرده محمول خود را در آن بگذاریم .

بدبختانه این‌راه حل جدید نیز منفی‌بود وزمری مجبور شدکه درنزدیکترین قریه رفته یك تعداد اهالی راباخود بیاورد ، تامارا برای بلندنمودن موتر بکوتل وحمل اموال کمك نماید .

وقتیکه اهل قریه بسبروقت ما رسیدند ازآنان راجع به وضعیت سرك جویا شدیم طوریکه زمری ترجمه نمودراه بعد ازین بلندی زیاد نداشت وهموار بود.

برای اینکه یقین کامل حاصل شود من‌یکی ازاهل‌قریه را یکطرف‌نموده به‌اشاره‌ویاد نمودن‌اسم‌های زیباك واشکلاشم ازوضع راه معلومات گرفتیم. جواب اواین بود که‌بعد ازین راه هموار است. آرزو میکردم که گفته آنهاحقیقت داشته باشد. مردمیکه بکمك ماآمده بودند اشخاص قوی وتندرست بودند. دراول فکر کردیم‌که بارموتر راپائین نمیکنیم زیرا آنان خواهند توانست به‌فشار ازعقب ، موتر را ببالا رفتن کمك نمایند. اما بعدا ازفرط احتیاط نصف بارموتر را پائین کردیم .

تاجیکها مردم قوی هیکل‌بودند. طاقت باربری ایشان موجب حیرت ماشد. وزین ترین بیلرهای فایبر مارافقطیکنفر به‌بالا حمل مینمود. یك جوان‌بیلر صدلیتری بنزین راپابرهنه به‌پشت حمل کرد.

بامعاونت اهالی توانستیم موتر دوم‌را به‌زودی برسر

کوتل برسانیم .

راه یك اندازه هموار بود وبه این ترتیب درانتظار ماجرای دیگر براه افتادیم .

مردم تاجیك افغانستان بدون اینکه توقع مزدی داشته باشند این کمك را برای ما نمودند ومن به همت عالی ایشان ، مرحبا گفتم ،

زمری برای ما توجه کرد که حکومت افغانستان جاده های این منطقه را بالای مردم قریه ودهاتی که درامتداد سرك واقع اند تقسیم نموده وهرگاه موتری درحصه سرك یکی ازقریه ها خراب ویا محتاج بکمك شود مردم قریه همجوار موظف اند بموتر مذکور کمك کنند. امابهریك نفر پنجاه افغانی بخشیدیم وطوری معلوم میشد که ازین بخشش مابسیار خوش بودند مافکر میکردیم که این مردم بلندهمت ومهمان نواز در هرحال شایسته چنین بخشش بودند .

یك شب ناآرام :

شام شد ودرست نبود که درتاریکی به سفر خود ادامه میدادیم در صد افتادیم که یك محل شب باش پیدا کنیم . لهذا تصمیم گرفتیم درنقطه ای که بین مزرعه گندم ودریا ودر بین سرك واقع بود محل شب باش خودرا انتخاب کنیم .

هانس پیتر وویکتور مصروف پختن شدند وسیمون ومن موترهای خالی را دوباره بارنمودیم. گمان نمیرفت که بعد ازشام موتری ازین سرك عبورکند ازاینرو به آرامی خاطر حد وسطی سرك رامحل شب باش وتوقف خودانتخاب وبستره های خودراهموار کردیم. هوا بوره تاریك شده بودکه من و سیمون ازبار نمودن موترها فارغ شدیم وبه سراغ رفقایی که مصروف طبخ بودند افتادیم. درحالیکه میخواستیم یك بوطل

بنزین رابرایشان بدهیم دیدم‌که هانس پیتر مثلیکه مشعلی بدست داشته باشد، بصورت ترس آوری ازاجاق دورتر دوید. یك دست ویك پای او درحال سوختن بود این‌منظره مرا سخت متاثر ساخت . هانس پیتر وارخطا شده در عوض اینکه شعله فروزان رابه‌اثر قطع نمودن ارتباط باهوا خاموش نماید اول دربین مزرعه گندم دوید که‌به‌اثر آن یك حصه گندم راآتش گرفت بعدابطرف دریا سرازیر شدمن بعقب اودویدم ومیترسیدم‌که ازترس زیاد واحساس دردشدید ازکدام‌لوخیز نکند واز ارتفاع زیاد دربین دریا نیفتد. بعقب اوصدا زدم که خودرابزمین بینداز وبلافاصله خودرا باورساندم . در ضمن ویکتور یك‌چوکی کامپی را بدست گرفته در صدد خاموش ساختن آتش مزرعه بود. عنقریب مصیبت بزرگی‌رخ میداد. تاجیکهای دوست داشتنی وآماده برای یاری برماقهر میشدند .

سیمون موضوعرا درك نکرده‌بود وویکتور دشنام‌میداد که‌چرا این‌چوکی زیبارا بهرطرف پرتاب میکند.

وضع هانس‌پیتر خطرناك بود. دست هایش جراحت برداشته ودر پاهای اوجراحت های شدید وخونریزی‌بملاحظه میرسید. ولی‌وی خونسردی خودراحفظ نموده‌گفت :

هی‌بابا باکی ندارد فقطیك‌اندازه پوست سوخته‌است.

هانس‌پیتر رابالای یك‌چپرکت سفری جا دادیم وسیمون بیچکاری مسکن نموده زخم‌های سوختگی را پانسمان نمود.

این واقعه بمادرس عبرت دادکه بابنزین شوخی نکنیم وبیلر وتانك بنزین راسر بازنگذاریم. درحالیکه هانس پیتر بیچکاری تسکین دردنموده وبالای بستره استراحت کرده‌بود ما دراشعه کم‌رنگ چراغ‌تیل خاکی بصرف غذای شام

پرداختیم . وآرزو میکردیم که‌خداکند به‌اثر زخم‌های پیتر عملیات کوهنوردی مابسیار معطل نشود .

هنوز به‌بستر های خود استراحت نکرده‌بودیم که یك کاروان مرکب ازپهلوی ما رشد وسلام علیکم گفته آواززنگ های مرکب‌ها درتاریکی شب بادور شدن مرکب‌ها معدوم شد. یکبار دیگر استراحت مابا نمایان شدن چراغ موتر از دورمختل گردید فوراً همه‌ما ازبین خریطه خواب بیرون‌شدیم وبستره های‌خودرا ازراه‌کنارنموده موترهارا یکطرف‌ایستاده نمودیم . هانس‌پیتر راکه درحال نیمه اغمابسر میبرد با بسترش یکجا درنزدیکی کردگندم گذاشتیم . موتر بمانزدیك شد واز چراغ‌هایش برمی‌آمدکه ازموتر های جیپ است . حینیکه موتررسید دربین آن‌شش نفرافغان سوار بودندکه یکی ازآنان بسیار خوب انگلیسی حرف میزد همه‌اهل کابل بودند وبرای بکارانداختن بعضی پروژه‌ها درواخان مصروف خدمت بودند. باما بسیار پیش‌آمد نیك نمودند .

ازآنها ازوضع راه جویا شدیم گفت ازین به‌بعد دیگر میلانهای زیاد وقابل اندیشه‌ای موجود نیست گفتار اشخاص که توسط موتر درین سرك بصورت متواتر رفت‌و آمد داشتند مایهٔ تسلی‌ویقین ماشد موتر جیپ روسی علامه یونیسیف را داشت ومعلوم بودکه این اشخاص در رشته های مربوط به‌آن درواخان خدمت مینمایند . علاوتاً بما مژده دادند که سرك سازی درواخان انکشاف نموده است سال گذشته فقط ۳۰ کیلومتر بداخل واخان سرك موجود بوداما اخیراً تاقلعهٔ پنجه سرك ساخته شده وتقریباً یکصدکیلومتر درامتداد سرحد اتحاد شوروی باموتر میتوانستیم سفر نمائیم .

افغانهای آماده برای کمك ما را دعوت نمودند که همین حالا با ایشان یکجا به سفر ادامه بدهیم تا در تنهائی و نابلدی راه را گم ننمائیم. ما دعوت آنان را نمیتوانستیم بپذیریم زیرا هانس بیتر قابل حرکت نبود . ازطرف دیگر رسیدن موتر های ما باموترجیپ در اراضی وسرك های خراب غیر ممکن بود . صبحگاه یك تاجیك ما را از خواب بیدار ساخت یك جویچه آب در بین سرك سرازیرشده و نزدیك محل خواب ما رسیده بود واگر برای چند دقیقه دیگر بیدار نمیشدیم تمام البسه و بستر های ما زیر آب میشد درین منطقه رایج است که درزردی آفتاب مزارع خود را آبیاری مینمایند .

شب سرد و خوشگواری بود . اگر چه ما در یك منطقه کوهسار ووحشی خوابیدیم ولی از گرگ و شغال اثری ندیدیم در کتاب ها راجع به افغانستان و راجع بحیوانات درنده بسیار نوشته شده چنانچه یك خانم سویسی درکابل بما توصیه نموده بود که از گرگ ، شغال و سگها احتیاط کنیم . زمری از تفنگچه خود استفاده کرده نتوانست گر چه هر شب آنرا از مرمی پر نموده به زیر بالشت خود میگذاشت .

سیمون با مریض خودویزی در موتر یك دیگر جابجا شد. ویکتور، من وزمری در موتر دومی نشستیم بعد ازتوقف مختصر در بین یك دهکده ، با بلندی نسبتاً زیاد مواجه شدیم ولی از آن بدون حادثه و زحمت گذشتیم .

بعد از آن راه هموار و بسیار خوب شد.

دورنمای قله ۷ هزار متره آسیای مرکزی

بعد از یك مسافه ریگی و کوتاه سرك به دو سمت منشعب می شد .

یکی بطرف جنوب که به زیباك می رفت و از کوتل بلند گذشته به سر حد پشتونستان منتهی می شد . سرکی که ما

را به واخان می برد سرکی بود که بطرف چپ قرار داشت و از فراز یك کوتل ۲۷۸٤ متره سرداب می گذشت . و به قریه اشکاشم منتهی می‌شد. اشکاشم در دروازه واخان قرار دارد . بعد از دو راهی راه توسط یك چوب کج و کلنج تنه درخت مسدود ساخته شده‌بود دیدن این چوب ما را به‌توقف مجبور ساخت . بمجردتوقف ما یك مرد از کاروانسرای‌خارج شد از تنه پائین به لباس محلی ملبس بود ولی یـك جاکت ژاندارم و یك کلاه نظامی به سر داشت همین قیافه هنری که برای رسم نمودن بسیار مناسب بود از ما طالب اجازه‌نامه و پاسپورت‌های ما شد .بعداً یك کتاب بزرگ را بیرون‌کشید. و اجازه مخصوص سفر واخان ما را به دقت و صفائـی درج نمود . حین اجرای این مراسم بما اجازه داده شدکه بداخل کاروانسرای‌برویم . داخل‌الحاقیه مثل‌یك اطاق پاسبان‌پولیس بود. چند چوکی و یك میز در آن قرار داشت وقتیکه بخاری آتش شده او را دیدم فکر کردم اینجا نسبت به‌دره های پائین بسیار سرد تر است و پولیس موظف اصلا از کدام منطقه گرم افغانستان است که به اینجا آمده.

همین نقطه مرتفع کوتل سرد آب بود و ضرورت به صعود بیشتر نبود و راه به صورت‌هموارامتداد می یافت . اسپ‌ها بصورت آزاد در بین سبزه های نرم به چرا مصروف بودند و صخره های تاریك با آسمان آبی منظرة جـالبی را تشکیل داده بود .

از راه کمی‌میلان دارکه به تناسب دیگر جادة هالوکس معلوم می شد به بلند ترین نقطه کوتل سرد آب‌رسیدیم . نقشه ثابت نیست و من از وجود کوتل درشك و تردد بودم .

من فکر می کردم که‌زودتربه کوتل رسیدیم و ممکن کوتل

سرد آب بعد از آن دره پر پیچ بیاید .
ویکتور توقف نمود وبعد از بلند ترین نقطه کوتل منتظر موتر دوم خود شدیم . شمال سرد می وزید تا حال از گرما شکایت داشتیم‌ولی حال مجبور شدیم که در بین سامان و لوازم‌خود جاکت‌های خود را پیدا کنیم .
وقت بسیار را در بر گرفت تا توانستیم از موتر که حالت غیر منظمی را داشت جاکت خود را پیدا کنیم .
بالاخره رفقای ما رشیدند اما وضع هانس‌پیتر خوب نبود وتنها بکمك تابلیت مسکن ممکن بود به سفرش ادامه بدهد .
سیمون محتاطانه گفت : همین کوتل زرد آب است .
اما پیدا نمودن ارتفاع سنج در بین موتر و سامانهای درهم و برهم ما کار آسانی نبود . و علاوتاً ارتفاع سنج از دیروز به اینطرف عیار نشده بود.
ویزی گفت شماخود فکر کنید که همین کوتل است ویا نه بهتر است به سفر ادامه بدهیم اگر نه تا شروع زمستان بکوه مورد نظر خود نخواهیم‌رسید.
ما باو حق دادیم و بهتر بود پیش برویم .
بهمان آهستگی که بکوتل بلند شدیم از کوتل فرود آمدیم . چار اطراف ما فقیر معلوم میشد ریگ وسنگ‌اطراف ما را احاطه کرده بود تنها از دور یك خانه با چند درخت جلب توجه میکرد .
صد متر را طی نکرده بودیم که معما حل شد و بدون ارتفاع سنج ثابت گردید که کوتل قبلی کوتل زرد آب بوده است و حالا دانستیم که به دره دریای آموپائین شدیم به این ترتیب آخرین شك و تردید ما رفع شد و در برابر نظر ما کوهای دیو پیکر نمودار گردید.این کوه ها از سنگ سیاه و یخچال ها متشکل شده و آنقدر بلند بود که تنها کوهای

ششی هفت هزار متره با آن رقابت میتوانست . کمره عکاسی و فلمبرداری ما بفعالیت آغاز نمود و مثل همیشه هر وقت چیز نوی بنظر میخورد دست بکامره ها برده میشد . با استعداد کمی که در رسامی دارم در کتابچه یاداشت خود قلل کوه ها راسکیچ نمودم معلوم نبودممکن این سکیچ ها در حالیکه‌نقشه نامکمل بدست باشد کمك‌شایانی نماید . بالاخرمدرواخان با احساس اینکه انتظار ما برای صعودبه کوها دیر طول‌نمیکشد پیش رفتیم دریای‌امو و اکسویس که در تاریخ از آن نام‌برده شده بنظر نمیخورد .

یك آبادی در چپ و راست سرك دیده میشد . قرار نقشه باید این آخرین قریه اشکاشم باشد و طوریکه‌در زیباك تیر چوبی‌ما را متوقف ساخت در اینجا نیز یك چوب کج مارا متوقف ساخت .پولیس مربوط بما واضح ساخت که ما به اشکاشم رسیدیم .

پس اشکاشم تنها در روی نقشه وجود دارد .

برای مااشکاشم‌تنها یك راه دخول واخان نبودبلکه از ماه ها به این طرف کلمه اشکاشم برای ما یك کلمه اسرار آمیز می نمود . دردل‌آرزومیکردیم‌که اگر یك بار به اشکاشم برسیم ...

هنوزپاسپورت های خود را ارائه ننموده بودیم که یك پولیس کاملا مسلح از راهی که دو طرف آن چنار هاایستاده بود ما را بداخل محوطه رهنمائی نمودبداخل اطاق گلی‌رفتیم و درآنجاشخص چهل ساله‌که کلاه قره قلی‌سیاه بر سرداشت ازما استقبال نمود چهره این‌مرد به یونانیها شباهت داشت علاوه براینکه نیم رویش به یونانی نزدیك بود نامش‌طوری بود که اصوات یونانی از آن بر می آید .

زمری مطلبی را که او بزبان گفت ترجمه نمود وی را این چنین معرفی کرد .

سردار محمد یونس حاکم اشکاشم متعاقبا باقوماندان واخان حمیدالله جان معرفی شدیم.

حمیدالله دگر من اردوی شاهی افغانستان بود . اردوی افغانستان از زمره اردو دلاور و شجاع جهان‌محسوب‌میشود.

همین عساکر افغان بود که‌چندین بار عساکر امپراطوری انگلیس را شکست دادند . چشمان حمیدالله به یکمرد غیور و جنگجو شباهت داشت حینکه‌با او احوالپرسی نمودیم‌دستان نازك و نرم مادر بین دستانش مفقود شد پیش خود گفتیم مقابله با این شخص کار آسانی نیست .

سردار محمد یونس ما را بچای دعوت‌نمود از ماصمیمانه استقبال کرد و از ما دعوت نمود که چای را در خانه‌اش‌صرف نمائیم . خانه* شخصی اویك خانه چوبی بود که بخانه های چوبی سویدنی شباهت تام داشت هانس پیتر گفت فقط در کوهای اروپا باشیم حمیدالله خان هم در همین‌خانه‌زندگی میکرد چند دقیقه از نظر غائب شد و بعد از چند دقیقه سر تا به بالباس خودرا عوض نمود . برای شرکت بدعوت چای ما لباس رسمی خود را پوشیده بود که بیش از پیش مردمبارزو دلاور معلوم میشد ....

محل رهایش خوب‌نگهبانی میشدعساکر یونیفورم خاکی بوت هـای امریکائـی بر تن داشتند و باتفنگ آماده با مرمی استاده بودند و فقط یك اشاره دگرمن کافـی بـود که‌حاضر باش آماده فیر شود.

یکی‌از سپاهان‌چای گرم آورد وما از ذخیره خود چاکلیت و بسکیت‌و قطی خوراکه به‌آن ضم‌نمودیم ویزی بمن‌سرگوشی نموده گفت دیدی آب را از کجا آورده‌اند از جوی مقابل گفتم

آب جوی از این ارتفاع بلند ودرحالیکه جوشانده شود خطر ندارد .

میزبانان ما خوراکه های اروپائی را پسندید ولی ،ازصرف قطی های گوشت وروده پر کرده خود داری کرد .

حمیدالله خان قطی های ماهی را پسندید چند قطی آن را صرف کرد تون و ساردین که بالای یك پارچه نان وپنیر گذاشته میشد مورد پسند میزبانان ما قرار گرفت درین محفل چاکلیت هم علاقمندانی داشت .

سردار محمد یونس از هفت نوع پنیری که داشتیم خوود در همین موقع بود که یك توته پنیر گوشت دار بدستش آمد و ناوقت بودکه او را بتعلطی اش ملتفت بسازیم از بخت خوش که پنیر گوشت دار مورد پسند قرار نگرفت و فورا به یك نفر که در دهن دروازه ایستاده بود داد شخص مذکور پوزخند کنان توته پنیر را در جیب گذاشت .

دگرمن گفت بهتراست یك نفر ازسپاهیان مارا برای محافظت قرار گاه و موتر های خود با خود ببرید .

واخان یك منطقه دور افتاده است و برای خارجیهائیکه به این سرزمین پا میگذارند باید لقب دلاوری وشجاعت داد .

من فکر می کردم که شش نفر به یك بارگی در واخان گم نمی شود . از تاجك های کوهنشین ترسی نداشتیم زیرا تا حال گذاره بسیار عالی با ایشان نموده بودیم .

بطرز دوستانه از قبول خواهش شان امتناع نمودیم و گفتیم که برای یك نفراضافی در موتر خود جای نداریم علاوتا نمی خواستیم از پیش آمد نیك و مهماننوازی افغانها زیاد تر استفاده نمائیم ، گم شدن و از بین رفتن در کوهای واخان یك امر استثنائی نیست هر سال یك تعداد نفر در آلپ سویس نیز مفقود الاثر میشود .

سردارمحمد یونس گفته‌شما دیرآمده‌اید زیرا یك گروپ کوهنوردان ایطالوی قبل از یك ماه به اینجا آمده بودند . اطریشی‌ها هم در دراه صعودند . شما باید عجله کنید سی روز بعد درین جا برف باری آغاز میشود ما خود می فهمیدیم که کمی ناوقت شده بود. یازده‌روز توقف و انتظار درکابل بحال ماغیر مفیدبود زیرا در عوض می توانستیم در دره‌لنگر داخل‌شویم و یك منطقه کاملا تازه را ورد عملیات کوهنوردی قرار بدهیم .

برای سردار محمد یونس مایه تعجب شد وقتیکه برایش گفتیم که ما آخرین دسته امسال نیستیم .

یك هفته بعد از ما یك گروپ بزرگ پولیندی می‌آیند .

ماپولیندی ها را به کابل دیدیم که منتظر بار خانه خود بودند بار خانه‌شان بین تاشکندو شیر خان بندرمعطل‌شده‌بود. در آسیا خطرناك است که بارخانه بدون مشایعت‌صاحب آن فرستاده شود و چنانچه بعضی از هیئت‌هادرین‌مورد نغمه ها سرائیده‌اند .

ناوقت شده بود و موقع آن رسیده بود که این غذا و محفل را ترك بگوئیم وبه‌سمت‌واخان‌درحرکت‌شویم‌با حمیدالله خان وسردار محمد یونس خان طرح رفاقت ریختیم وخوش بودیم موقع‌بازگشت با این ها موفقیت خود را جشن بگیریم .

وقتیکه حرکت میکردیم دکرمن به‌عقب ماصدا زد به بلند ترین قله کوهای ما صعود نمائید .

در برابر دروازه چین .

سرك گرد آلود در بین دره اوکسوس روبه سراشیبی گذاشت . و بعد از آخرین پیچ‌به رودخانه‌مطلوب که مدت ها در انتظارش بودیم رسیدیم آهسته آهسته آب گل آلود وریك آلود امو در دشت هاوجلگه های تـاجکستان پیش میرفت.

آبیکه از کوهای بلند آسیائي سر چشمه میگیرد راه طویلی را می پیماید بالاخره به جهیل ارال میریزد . و یا در موسم گرما در بین ریگ هاخشك میشود . دیدن دریا کدام کیف مخصوصي ندارد ولی اگر فکر شود که این دریادر تاریخ آسیا مرکزی رول بارزی دارد و در سیاست این منطقه شامل است قدر وقیمت دریا بیشتر میشود و اگر به تاریخ نظر انداخته شود دریا اوکسوس در تحولات و دگرگونیهای ازمینه قدیم تاثیر بارزی داشته است . به آن طرف دریا تاجکستان شوري واقع است و عمارات و مزارع یك کلخوزمعلوم میشوددر سرحد دوملکت کدام علامه مهمی نبود یك برج تر صد و کتاره سیمی وجود داشت که در بین ریکها از نظر ناپدید میشد : واین تمام علامات سرحدی را تشکیل میداد .

در یك قریه نزدیك یك جوی خروشان توقف نمودیم . نوشیدن یك جرعه آب صاف و پاك بسیار پر کیف بود سطح دره در حدود ۲۵۰۰ متر ارتفاع داشت و گاه گاهی کوهای پر برف ازلابلای کوهای جانبی نمایان میشد و کوهای یخچال داردیو پیکر موجب ضربان شدید قلب ما میگردید . درواخان بالاخره ازنقشه جدید سروی جیولوجی استفاده میتوانستیم واگرچه این نقشه تنها یك فوتو کاپی بود ولي بماخدمات خوبی انجام میداد.

در اشکاشم نقشه سروی جیولوجی را تطبیق نمودیم و ثابت شد که نقشه یك سر موازاصل اراضی فرق ندادر . واز بخت بداین نقشه فقط تا دریای اوکسوس وخود دره راکه مربوط افغانستان است نشان میدهد واز روی نقشه قلل کوها را تثبیت نمی توانستیم . به سرك بطرف شرق امتداد داشت اراضی حاصلخیز نیزوجود داشت . سنگ ریگی و تپه های جغله سنگ به هردو طرف دیده میشد و بعضاکمی سبزی که نشانه یك مزرعه و علف زار باشد در داخل خاك افغانستان و

یا اتحاد شوروی جلب نظر میکرد.

وقتیکه از دره قاضی رد شدیم به چهار موترفولکسواگون هیئت اطریشی بر خوردیم این موتر ها مربوط به هیئت کوهنوردی اطریشی هندوکش بود که به دره نوشاخ‌منداراس صعود می نمودند سکی که اصلاانجنیر است و به آن دسته منسوب میباشد رفیق صمیمی من بود و همچنان سکی برای هیئت کوهنوردی ما رول مخصوصی را بازی می نمود . ٦ ماه قبل در یك جشن خم باهم‌دوریك میز نشسته بودیم او راجع به کوهنوردی در هندوکش با من صحبت نمود و مفکوره که سالها در کله‌ام خطور نموده بود از صحبت باسکی دوباره تجدید و تقویت شد . و حالا او به دره نو شاخ‌بلند رفته و من باپنج رفیق خود در قاضی ده نشسته‌ایم .

در عقب تپه ها کوه کشمی‌خان هدف رفقای کوهنوردی اطریشی ما قرار داشت . کوه کشمی خان که هفت هزار متر ارتفاع دارد قله مشکل و برای رفقای ما زحمات بسیاری را فراهم نموده . یك سال قبل کوهنوردان اطریشی به همین قله بلند رفته و ازنزدیکی‌قله‌مجبور به مراجعت شدند دلیل بازگشت شان از نزدیکی قله این بود که هیئت مذکور یك و نیم ماه در کابل منتظرسامان و بار خانه خود بودند.اطریشی ها نیز اموال خود را بدون مشایعت‌کننده‌فرستاده بودند .

در سطح سرك مقدار یك افزود شد می رفت از تمام چال ها و هنرهائی که یاد داشتیم استفاده نمودیم تا دربین ریگ‌بند نمائیم بالاخره‌موقعی‌رسید که‌تمام چال های‌دریوری مفید ثابت نشند و عرابه جلوی ما در بین ریگ فرو رفت . ویزی می گفت که بار موتر ژاکم نمائیم .

اول بکمك موتر عقبی‌موتررا بطرف عقب کشی‌نمودیم . ریسمان نیلون ما نزدیك به پاره شدن رسیده بود اما بالاخره

طاقت اورد و موتر دوباره براه افتاد .
قبل ازینکه دوباره‌حرکت نمائیم راه‌سنگ‌دار را انتخاب نمودیم درین تجربه خود موفق شدیم و ما به‌طرف شرق‌بطرف سرحد چین سفر خود را ادامه دادیم .
مبالغه‌است که می گویند زوریخ باچین سه برابر مسافه کابل با زوریخ‌است حالا ما به دروازهٔ سر حدی چین‌رسیده بودیم وقتیکه کلمه چین یاد می شود معلوم می گردد که یا از خانه خود چقدر دور رفته‌ایم .
در واخان جوی ها را از بین سرك گذشتانده‌اند بعضا از دنده پنج استفاده می نمودیم . در یك منطقه که سرك یك اندازه راست و هموار بود نفسی به آرام کشیدیم . ازآنطرف دریای اوکسوس تاجك های خوش مشرب با دست شور دادن بما سلام می کردند .
کارگرها بعد از ختم کار بایك موتر بار بری بخانه شان بر گردانیده می شد . بکمك‌نقشه دقیق می‌دانستیم که هر دره چه نام داردو به کدام نقطه کوها منتهی می شود . و دره قاضی ده‌راازدره‌نوشاخ‌ودره وارگ را از شش دره بی نام‌که به کوهای شش هزار متری را داشت تفریق می نمودیم .
یك سکیچ از کوهنوردان پولیندی را بـدست‌داشتیم توسط سکیچ مذکور قللی را که مقابل ما می آمد از همدیگر تفریق می نمودیم.
قله ۶۲۰۰ متری وارگ با دیگر قلـل بصورت اشتباه عوض شده نمی توانست در انتهای‌دره‌که سر بالائی‌خطرناکی داشت. کوه کشمی‌خان واقع بود که از طرف پولیندی هـا بحیث یك کوه هموار نام گذاری شده بود . در جنوب یـك هرم یخ دیده می شد که سر به آسمان می سایید .
ممکن‌این قله کوه نادر شاه باشد که هفت هزار متـر

ارتفاع دارد و توسط پولیندی ها فتح شده بود . بادشدید غربی می وزیدو ریگ را دربرابرمامی‌آورد . ما از قریه‌شخاور گذشتیم درختان بید که به ندرت یافت می شد از شدت‌شمال خم شده بود . در سکیچ پولیندی ها این منطقه‌را قرار گاه شمال خیز در زیر درختان بید نام گذاشته بودند پولیندی‌ها با مشکلات بادشدید مواجه شده بودند و حقیقت این است که باد تند از علامات مشخصه واخان است.

قرار نقشه ، دست داشته تا به قریه لنگر مسافه زیاد نبود . به امتداد مسیر دریا باریک وارتفاع در مجادله بودیم. یك گروپ ژاندارم افغانی از برابر ما رد شد . این ژاندارم ها سر حد طبیعی افغانستان و اتحاد شوروی را کنترول می نمودند .

باوجود مناسبات‌دوستانه بین افغانستان واتحادشوروی سرحدات خوب مراقبت می شد .

یك پوسته سوار سه‌نفری که‌لباس یونیفورم به تن داشتند در بالای یك خرسنگ ایستاده بودند .
اسپ های شان نیز در یك نقطه علف می خوردند و مثل آقایان خود از استراحت لذت می بردند .

زمیندار و یك جرمنی دلاور

ساعت٦ شام به‌قریه‌لنگررسیدیم عقب قریه لنگریخچال هرم مانندی جلب توجه میکرد . شاید همان قله ۷ هزارمتری ای که پولیندی ها آن را به سوزنیك مسمی نموده‌اند ،باشد یخ‌ها و بر ف‌های آن زینه آسمان را تشکیل داده بود .و برای ما مایه تسلیت بود که در دره لنگر چنین یك قله عالی وجود دارد . مابه‌لنگرآمدیم‌درحالیکه‌کوچك ترین حدسی راجع به کوهای آن نداشتیم .

موتر را به عقب‌راندیم‌ودرجستجوی اقامتگاه وشب‌باش

برای خود بر آمدیم محل اقامت ما باید نزدیك موتر ا وازشمال محفوظ بود .

از بین یکی از کلبه ها شخصی ظاهر شد . پاهایش برهنه و کلاه قدیمی تاجکی بر سر داشت . و چون ریگ درین منطقه زیاد است وشمال همواره ریگ رابادمی نماید.روی اینمرد مثل پاهایش یك قشر محفظه داشت .

زمری گفت :زمینداراست :

زمیندار مثل دیگر هموطنانش پیش آمد نیك و دوست داشتنی داشت از ما پرسید که از کجاآمده ایم. یك سلسله ممالکیرا که نامش را می دانست نام برد ولی نام سویس در آن جمله نبود. زمری گفت کاسویس بین پولیند و جرمنی واقع است کوهای بلند دارد. ومثل واخان است .

وی خواست بداند که آیا سویس هم با جرمنها وانگلیس ها جنگیده و تلفات شدیدی به آنها وارد نموده است وچون به درك این مطلب علاقه زیاد داشت قبل از اینکه زمری ترجمه کند ،زمری را خطاب موده گفت چه میگه .

جواب ما خجلت آوربود چه نسبت به جرمنی،ماسویسی ها آنقدر با انگلیس ها نجنگیده بودیم . در نقطه دور دست واخان مبارزه برای آزادی درروح مردم افغانستان زنده است. و در کنج دور افتاده مثل لنگرجرمنی بحیث یك مملکت دوست افغانستان درفکر مردم وجود دارد و این کشف ما موجب حسرت ماشد.

مردم لنگر بصورت بسیار مهمان نوازانه از مااستقبال نمود . زمیندار ها اجازه دادند که از روی زمین های شان موتر خود را بگذرانیم و به محل خیمگاه خود ببریم . و ما از این اجازه آنان خوش شدیم و از یکجا بودن قرارگاه و موتر ها مسرور بودیم .

از زحمت برافراشتن خیمه نیز نجات یافتیم چه زمیندار یکی از کلبه های خود را در اختیار ما گذاشت ، گرچه کلبه مذکور بدون سقف و متشکل از چهار دیوار بود ولی بهر صورت پناه گاه و یك محل رهایش گفته می شد .

میزبان به چندطفل که دور و پیش ما گشت و گذار داشت امر کرد که اطراف محل رهایش ما را پاك نمایند.

معلوم می شد خاطر مهمان خود را از هر جهت میخواهد گرامی و محترم بشمارد .

لنگر ، آخرین نقطه سفر پر مشقت موتر بود . مسافه‌ای راکه ازسویس تابه اینجاطی نموده ایم بالغ به ۹۲۴۸ کیلو متر میشد . ازجمله این مسافه بزرگ نصف آن باگین اول و با احتیاط تمام طی شده است .

وقت آن بود که موترهای خودرا استراحت می دادیم و ویزی بصورت اساسی وارسی تخنیکی مینمود . بادی که از غرب می وزید شدت اختیار نمود و در حوالی غروب طوفان عظیمی را تشکیل داد . در داخل کلبهٔ بدون سقف ما ، باد دوره می زد و ریگ و خاك برای ما مشکل بزرگی را تولید کرده بود .

ویکتور به زحمت زیاد هنر طباخی خود را بخرچ داده بود ولی ناراحتی که ازدرك خاك و گرد تولید شده نتوانستیم بخوبی غذای خود را صرف کنیم . چشمان ما از خاك و بادپت شده بود لهذا با چشمان پنهان غذا را فرو بردیم .

طوفان و شمال برای ما غیر قابل تحمل شد و این اولین شبی بود که درقرارگاه نا آرام شب راسپری می نمودیم تاریکی شده و مجبوربودیم ریسمان خیمه و تناب را پیدا و در محل خوبی نقل بدهیم . هانس پیتر مریض درعین حال آمر وسایط ولوازم بود و بعضاً مزاحم او می شدیم .

وقتیکه خیمه ما بر افراشته شد کمی آرام شدیم . زیرا

این خیمه ها در وحشی ترین بادها مقاومت می کند ومخصوص کوهای بلند است .

نصف شب بود که با پیچ و تاب شکم از خواب بیدار شدم. و متعاقب آن در هر ساعت یکبار به زیر آسمان مجلل صاف و پرستاره شرق از خیمه بیرون می رفتیم .

چه مشغولیت خوبی . این درد مخصوص تمام هیئت‌ها و اروپائیانی است که در مراحل اول به شرق سفر می نمایند. بعد از ناشتا این مرض شدت اختیار کرد و بعد از هر چند دقیقه‌در عقب بته‌ای‌می‌خزیدم درآنروز می‌خواستم لنگر راخوب از نظر بگذرانم دوتن ذخائر و مواد خوراکه ما به آسانی حمل و نقل نمی شد .

کوه هفت هزار متره که در آخر دره واقع است هدف خوب کوهنوردی به شمار می‌رفت اگرصعود از دره لنگرمشکل می بود بهتر بود که در همین دره می ماندیم و از اینکه ما در اول‌لنگرراهدف‌کوهنوردی خودانتخاب نمودیم‌خود رابمشکلات مواجه ساختیم.

یك‌هیئت کوهنوردی به بسیار سهولت به ناکامی‌مواجه می شود .

وازینرو باید تمام فیصله ها و تصامیم بصورت ثابت‌و قطعی گرفته شود و اگر ثابت گردد که فیصله قبلی وتصمیم قبلی موفق نمی باشد ،قبل‌از وقت باید تصمیم خود راتغییر بدهد . در اجازه نامه حکومت افغانستان بصورت واضح‌اجازۀ نامۀ ما بنام درۀ لنگر بود از قسمت نیك قرار اظهارات‌مردم در درۀ واخان‌یك تعداد زیاد دره ها به نام لنگر موسوم است . و سردارمحمد یونس نیز به این موضوع ملتفت شده بود و گفت که شما با اجازه نامه‌خودبرچندین‌دره‌اجازه‌عبورداريد.

به نزد الپینیست های هندوکش

روز گذشته شام تاوقت به لنگر رسیدیم و موقع پیدا نشد که پشتواره های خود را آماده سازیم و یا خاک گرد سرو صورت خود را پاک نمائیم.

از ساعت هفت چیزی گذشته بود که پشتاره های ما آماده شد و بحرکت حاضر گردیدیم.

من و سیمون و یزی براه افتادیم و با هیجان کامل می خواستیم هدف خود رابالاخره بخوبی از نزدیک بنگریم. در سفر امروزی ما دوربین جزو مهم و آله مورد ضرورت شدید من بودو بکمک این آله مهم بایدفیصله می نمودیم که دره لنگر را برای عملیات خود انتخاب نمایم و یانه.

امیدوار بودیم که تا بعد از ظهر به آخر دره برسیم و تمام قلل و راه ها را از نظر بگذرانیم. به این ترتیب توانستیم خطالسیر و پلان حرکت خود را طرح نماییم. بسیار نگران بودیم، که اگر این دره بما راه صعود ندهد دره لنگر دومی وسومی را برای عملیات خود انتخاب نمائیم.

یک راه باریک از بین مزارع نخود و دیگر غله جات می گذشت و بعد از کنار خانه های رومانتیک مردم عبور می نمود این خانه ها به دامنه کوه پیوسته بودو مثل سنگ های اراضی کهنه و قدیمی معلوم می شد. از سوراخ های دیوار ظاهر بود که تمام تاجیک ها سحرخیز نیستند. حقیقت این بود که بستر خواب انسان رابستر نرم تشکیل نمیداد بلکه اکثرابر زمین سخت مثل سنگ می خوابیدند مزارع سخت و کم حاصل خود را باشیوهٔ مخصوصی از دریای لنگر آبیاری مینمایند بعد از آخرین کلبه راه باریکی بکوه بلند شد. به امتداد دریاچه لنگر دربین سنگ های سیاه گرانیت راه می پیمودیم صخره های بلند و دیو پیکر اطراف ما را احاطه نموده بود. هر قدر بلند

می رفتیم به همان‌قدر خود راباشرایط جغرافیائی وطن خود احساس می نمودیم و کوه های الپ سویس را بیاد می داد اینجا در بین کوهای بلند خود را هفت هزار کیلو متر بطرف غرب می یافتیم . من به مشکل خود را به‌قدم‌رفقای خودبرابر می ساختم و احساس‌ضعف می نمودم .

علاوتاً آنقدر احساس تشنگی می کردم که ذخیرهٔ آب خود را کاملانوشیدم دلیل این ضعیفی مرا عدم تمرین‌ومرض لنگر یتوس بود که تمام شب خواب را بر من حرام ساخته بود ،آهسته آهسته راه دربین‌سنگریزه‌ها و خرسنگ ها گم شد با کمال بیچارگی‌ازیك خرسنگ بـه خـرسنگ‌دیگـری جمناستیك کنان خیز و جست می زدیم. خرسنگ گرانیت به وفرت وجود داشت . گرانیت و خرسنگ های آن در تمام جهان‌یك رنگ است. هنوز به‌روی خرسنگ‌ها مشغول‌پریدن بودیم که‌یك تاجك با قدم های سریع نزد ما آمد و همراه دست خود به اشاره نشان‌دادکه‌ماراه غلطرا پیش گرفته‌ایم‌و به‌سمت غلط دره آمده‌ایم . بسیار بلند رفته بودیم بالاخره آنمرد مهربان‌را تعقیب نمودیـم و بیك راه خـوب و مناسب برخوردیم .عجیب به نظر می خورد که چرا درین منطقه یك راه ساخته شده زیرا اهالی اینجا به کوهنوردی و رومانتیك بی معنی آن علاقمند نبودند .

کشمکش زندگی و مشکلات‌حیاتی شان زیاد ووقت‌برای کوهنوردی و صخره بازی نمی گذاشت و تمام‌مصروفیت‌شان برای‌منافع‌شان‌بود وسعی می کردند که برای‌حیوانات خودعلف وغذا تهیه نمایند وتا آنها را از گرسنگی نجات بدهند .برای من یك معما بود که در صخره های‌میلاندارددره لنگر چـه‌گنجی پنهان است‌درحالیکه هنوز غرق تفکر بودم تاجك تیز پا درافق از نظرم‌غائب شده بود بالاخره خرسنگ‌و پشته ها هموارتر

شد و در آخر افق یخچال بزرگی را که به آسمان بلند شده و
از لنگر نیز معلوم‌می‌شد دیدم . در سکیچ پولیندی هانسور
نیك نوشته شده . ای کاش به زبان‌پولیندی آشنا می بودم و
معنی این حرف‌را می دانستم . ارتفاع این کوه راپولیندی ها
۷ هزار متر تعیین نموده بودند .بهر حال این یخچال و قله
بزرگ هدف عالی کوهنوردی است. و اگر ارتفاع‌آن‌هفت هزار
نباشد و ۶۹۰۰ باشد باز هم هدف خوبی بشمار می رود برای
ما کوهنوردان محلی که هیچگاه کسی قدم به آن نگذاشته و
نرفته است ارزش دارد .

نیم ساعت دیگردر بین پشته طی طریق نمودیم ، در
ارتفاع ٤ هزار متر بلند تراز سطح بحربه یك چراگاه کوچك
بر خوردیم .و برای ما واضح شد چرا اهالی‌اینجا یك راه‌بزور
ساخته‌اند معلوم شد که از علف این چراگاه‌بصورت منظم
استفاده می شود .

چهره های‌چوپانان‌به قهرمانان کتاب‌های‌قدیمی‌شباهت
قدیمی شباهت تام داشت . خانم ها ـ بزها ـ گوسفندان و
گاو ها را حفاظه‌می کردند . این‌کوهنشینان‌هندوکش اشخاص
مورد اعتماد و دوست داشتنی بودند . خانم های شان‌ازما‌دور
نرفتند و به تعجب بما نگاه کردند . ویزی گفت اگر یك دختر
بیگانه را تیز تیز زیر تیغ نگاه خود قرار بدهیم وبخواهیم
چهرهٔ او را مطالعه کنیم از شرم چادرخودرا بروی خودمیکشند
واین یك حرکت مخصوص و مشخص مسلمین است.پوشیدن
روی را اسلام حکم نکرده بلکه این عمل زادهٔ حسادت مردهای
است‌که نمی گذارند خانم های شان را کسی ببیند اما هر
دختر محجوب دهن خود را در برابر بیگانگان مستورمی‌نماید.

این چراگاه کوهی نیز توسط سیستم آبیاری منظم از
دریاچه لنگر آبیاری می شود . در جویهای که از کوه پائین

می شود آب پاك و صاف جریان دارددرحالیکه درباچه لنگرآب گرد آلود و سیاه رنگ داشت .در بعضی نقاط چراگاه بعضی درخت های بید و یگان ، یگان گل دشتی جلب نظر می کرد که وجود چنین اشجار وبته‌هادر آسیای‌مرکزی از نادرا ت است.

اکثر باشندگان این چراگاه‌ازدردچشم شکایت‌داشتند. بیك نظر سطحی بما ثابت شد که چشمان شان کاملا صحت نیست . سیمون تخریش شدید را در ناحیهٔ چشم دریافت و از اینرو مرهم چشم و کریم توزیع کرد و با یك‌دنیا تشکر این مردم چشم خود رابامرهم‌مالیدند.عقیده ایشان به طب‌بی انتها است . این حقیقت را بایدگفت که ادویه ما برای‌اقوام کوهنشین تاجك مثل یك معجزهٔ اثر می بخشید .

به سپاسگذاری از تداوی سیمون چوپانان بما ماست تعارف نمودند و سیمون توانست اعتماد مردم را جلب کند . و این جلب اعتماد تنها ازناحیه‌تداوی او نبود بلکه سیمون‌در بین ما یگانه شخصی بود که ماست را بمقدار زیاد صرف‌کرده می توانست .گر چه یك کلمه حرف این مردم را نمی‌دانستیم هر چند مدت زیادی‌را با چوپانان‌سپری نمودیم. از سیمایشان سادگی طبیعی تراوش می کردوموجب آن‌بودکه مارابطرف‌خود جلب نمایند. متاسفانه این قدرت جلب نمودن در نهاد ما اروپائیان وجود ندارد . ما مجبور بودیم به رفتار خودادامه بدهیم ما برای این به آنجا نیامدیم که ایله گردی‌نمائیم بلکه برای این آمدیم که‌راها را از نظر بگذرانیم . و پروگرام خود را ترتیب دهیم با نگاه های سوال کننده بطرف ما نظر می کردند ونمی دانستند که چرا ما بالا تر می رویم . با تمام انواع اصوات با ماحرف زدند بدون اینکه یك کلمه‌اش فهمیده شود . ا زسیمایشان چنان معلوم می شد که ما را به عواقب ناگواری که ارتفاعات بلند بوجود می آورد ملتفت می سازند.

و ممکن به سنگریزهو برفکوچ فکر می کردند . و همچنان ممکن در مخیله شان خطور می کرد که ما در صدد پیدا نمودن خزانه‌ای می باشیم . یك بار در راه همالایا چنین واقـع شد که مردم فکر می کردند ما در کوهای مرتفع خزانه جستجو می کنیم و یك گوره از من سوال نمود که طلا در آسمان یافت می شود ؟

کوهای خطرناك لنگر

چند قدم پیش نرفته بودیم که دومین کوه دیو پیکر درهٔ لنگر به نظر خورد (لنگر ۶۹۰۰ متره)، دیوار شمال که بصورت ترسناك و عمودی پائین آمده بود انجام بزرگ دره را تشکیل میداد .این دیوار مهیج ترین دیوار انجام دره‌ای بود که در عمر خود دیده بودم.

سنگلاخ های یخبندان و برف پوش تراس های یخچال را تشکیل میداد و بشکستگی های به عرض صد متر که خطر سقوط یخ را دارد وجود داشت . در حالیکه صعود به این دیوار از نقطهٔ نظر تخنیك کوهنوردی نیز مشکل بود و بافقدان اکسیجن و وسائل امروزی صعود بر آن بکلی نا ممکن محسوب می‌شد. ولی از طرف غرب و شرق راه سراسر تیغه قابل عبور دیده می شد .

در اولین بر خورد ، از لنگر صر فنظر می نمودیم . چه قله هائی موجود بود که اگر هفته ها تلاش می کردیم به آخر آن نمی رسیدیم .وعلاوتاً خطر برف کوچ شدید ما را تهدید می نمود و طوریکه دیده می‌شد برج های یخ بسته و آماده سقوط در دیوار ها آویزان بود و افتادن آنها احتمال یك برف کوچ را هر آن ممکن میساخت .

هر کوهنورد ، برفکوچ را از نظر نمی اندازد و کوهنوردی وقتی خوش آیند و پرماجرا است که آمیخته به احتیاط هنگام ظهر باشد .

به ارتفاع بلند در یک چمن زار باشکوه استراحت نمودیم. درین روز حال هر سه ماخوب نبود . سفر طولانی موتر وگرما ما را به دانل مسکه نرم ساخته بود و طوری احساس می نمودیم که کوها و هوای لطیف و کم اکسیجن را نمی توانیم تحمل کنیم یعنی تنبل، بدون شوق. و تشنه برچمن نشسته بودیم و خوش داشتیم که فوراً برگردیم .

دروطن گاه گاه به اثر خرابی هوا خسته می بودیم، درین روز نیز چنان خسته و مانده بودیم . سیمون بر ما صدا زد ما باید پیشی برویم.

با قدمهای سست بطرف بلندی کوه بحرکت افتادیم. پانزده دقیقه بعد خواستیم ، آب دریاچه لنگر بنویشیم مگر ریگ و خاك آب دریاچه ما را دیگر اذیت نه کرد زیراآهسته آهسته با آب خت آلود عادی شده بودیم . هانس پیتر پودر لیموناد را از لوزان بدون اینکه ما اطلاعی داشته باشیم با خود گرفته بود . ذایقه لیمونادکهنه با آب ریگ وخاك آلوددریاچه لنگر چندان خوش آیند نبود . اصلا بایداین لیموناد درقطی های فضله انداخته می شد ولی هانس پیتر بحیث وزیر خوراك هیئت آن راباخود گرفت. او مرد مقتصدو دوراندیشی است.

گرچه سیمون، وویزی بصورت متواتر فاژه می کشند ولی باز هم حال شان نسبت به حال من خوبتر بود حینیکه مادر حواشی یخچال بدودسته تقسیم می شدیم من راه کوتاه تر را انتخاب نمودم.

لنگر برای ما تمام شده بود حالاتنها قله مغرور سورنیك باقی ماند که راه بر آمدن به آن در عقب قله دیگری مستور بود و از محل ترصد ما دیده نمی شد . در پهلوی سورنیك یک قله ٦هزار متره دیگر به نام شاه بحیث یك هدف عالی کوهنوردی

محسوب شده میتوانست .

خسته‌ذله بریك خرسنگ نشستیم سیمون وویـزی در وسط دره لنگر از نظر ناپدید شدند .

بعد از یك و نیم‌ساعت موفق به اجرای وظیفه خود شدم یخ‌های دیو پیکر سورنیك در برابرم ایستاده بود و من به دوربین ضرورت نداشتم که امکانات صعود را طالعه‌و از نظر بگذرانم .

در سورنیك مانند لنگر تیغه کوه قابل صعود بود ولی راه‌صعودبرهر دوقله خارج از تشریح است .

نه تنها کوهنوردی بر آن قلل‌نا ممکن بود بلکه‌خطرات مربوطه آن نیز زیاد بود . به این صورت دومین کوه بزرگ لنگربرای ما غیر قابل تماس ماند یگانه چیزی که بعد از این باید انجام میدادیم رفتن‌بیك دره‌دیگر واخان وجستجوی امکانات‌مناسبتر بود . بعد از درك این حقیقت تلخ بزودی به بازگشت‌شروع نمودیم. یك نگاه آخری‌برقله‌پنج‌هزارمتری مقابل خودانداختیم سنگ های این کوه کاملا سیاه بود و کوهنوردپولینده‌ی در سکیچ خود این قله را بنام چارنی یعنی‌سیاه موسوم ساخته و ارتفاع‌آن را ۵۶۰۰ متر قید کرده است . نقطه تقاطع سنگ سیاه و گرانیت سفید که قله و حصص بلند کوه از آن‌متشکل است به‌وضاحت معلوم می شود و به اثر یك درز و شکست بزرگ صعود برین صخره بسیارمشکل بود هنوز فکر نمیکردم که باری به فراز این قله بلند می رویم‌و سنگ سخت این به مسعان ما چون سرمه آردمی‌شود .

من فوق‌العاده خسته شده بودم و یکان حمله تب بدنم را میلرزاند مجبوراً به زیر سایه یك سنگ به خواب پرداختیم. در سایه سنگ خنکم گرفت به آفتاب‌خزیدم که آنجا نیزگرمی کردم و سر تا به پا به عرق غرق شدم .

وقتیکه به‌طرف پائین‌دره می رفتم نسبت به‌گذشته‌خسته تر شده بودم‌زیرادرفاصله های هرماه بزمین دراز می‌کشیدم که‌نیرو وقوت بگیرم تا بتوانم به سفر خود ادامه بدهم. یك نوع ضعف وبی‌حالی که‌تاحال قطعاً نمی‌شناختم‌عایدحالم‌شده بود عادت داشتم که بعضاً عینك‌سیاه‌آفتابی به‌چشم‌بگذارم. و تنها در غبار ، یخ و برف و یا به ارتفاعات بلند همالایاعینك در چشم می گذاشتم.

در درهٔ لنگر عینك آفتابی خود نگرفتم چه واضح بودکه به ارتفاعات بسیار بلند نمیرفتیم و ما تنها با پشته ها و خرسنگ‌ها سر و کار داشتیم.

چشمانم سوزش گرفت و من هیچ‌چاره‌ای در برابر آن نداشتم ممکن انعکاس نور از برف و یخ در بین دره موثربوده است. این واقعه‌ای بود که یك بار در حیات خود تاثیرات شدید نور را درپائین دره درهمالیا احساس‌نمودم. قصدکردم که دیوار های‌یخچال هندوکش را هیچ وقت بدون عینك ملاحظه نکنم.

در نزدیکی کلبه های لنگر سیمون‌وویزی با من‌تصادف کردند. آنها نیز راجع به‌امکانات کوهنوردی اطلاع خوشی با خود نیاورده بودند.

باین ترتیب‌چارهٔ جز پیدا کردن یك دره دیگرباقی‌نماند. چه شروع عملیات از دره‌لنگر حکم خود کشی‌را داشت. وقت کم داشتیم. دیگر هیئت های کوهنوردی به قله ها رسیده بودند و ما هنوز نمی دانستیم که قرار گاه خود را در مدخل کدام دره انتخاب نماییم.

جمعه‌بود به ساعت ۱۸٫۴۰ وقت‌کابل پروگرام‌مخصوص خود را از رادیو برن انتظار می بردیم. هانس پیتر دکمه رادیو را بیك طرف و طرف دیگردور می داد ولی استیشن برن

را نمی یافت . تمام استیشن ها کم و زیاد شنیده می شد ولی
از نغمات محلی المانی‌وسویسی اثری نبود .دفعتاًآواز پولکای
سویسی راشنیدیم بالاخره زحمت هانس پیترموثر افتاد .باید
دقت می کردیم که این استیشن‌دوباره گم نشود زیرا اگریک
هزارم حصه ملیمتر دکمه رادیو پس و پیش شود . این
استیشن از دست میرود هفته ها از وطن اطلاعی نداشتیم. و
قلب ما ،برای شنیدن اخباروطن‌می‌تپید این‌پروگرام مخصوص
سویسی هائی بود که در خارج حیات بسر می بردند.

در این اخبار از اجمال واقعات هفته گذشته راپورداده
میشد و متعاقب آن یک‌موزیک محلی سویسی نشر می‌گردیدو
درآخر موزیک نطاق رادیو می گفت :

اطلاعات برای هیئت کوهنوردی سویس درهندوکش.
آواز نطاق محبوب ایدی ویپف که سالها به آن‌آشنائی‌داشتیم
فرقی پیدا نکرده حتی مسافه۹ هزارکیلو متر هم درآن‌تغییری
احساس نمیشد.

در این سرویس خبر مهمی نبود اما خبر ناگوار برای
نرسیدن فلم های ما به‌سویس بود . در حالیکه رفقای ما سه
هفته قبل ازطهران یک‌پارسل فلم را ارسال نموده ومن‌قبل
از حرکت‌از کابل‌فلم ها راتوسط‌پوسته فضائی فرستاده‌بودم.

از اینکه فلم های ارسالی ، از کابل به سویس نرسیده
مایهٔ تعجب نبود ولی فلم های‌ارسالی طهران را گم‌شده‌حساب
کردیم .

در چنین پروگرام کوتاه برای سلام های شخصی وقت
زیاد بود سیمون‌و هانس‌پیتر سلام های زیادی حاصل‌نمودند
ولی برای ویزی ویکتور و من کسی سلامی نه فرستاده بود .

چهره هانس‌پیتر از خوشحالی‌می درخشیدزیرا زیباروبی
توسط رادیو برایش سلام فرستاده و گفته بود که هر آن بتو

فکر می کنم .طبعا روادار هرگونه خبر برای هانس بهتربودم.
هانس پیتر درین روز های اخیربنا بر سوختگی‌پا و دست‌خود
مشقات زیادی را متحمل شده بود. واین پیام‌خوش مایه‌سرور
او شد و از آنجا که دو ساعت‌بعد عین پروگرام تکرار می شد
طبعاً هانس پیتر آرزو داشت بار دوم سلام آن ماهرو را از
رادیو بشنود و تیپ ریکاردر راجهت ثبت سلام‌ادیوئی مذکور
آماده ساخت . در حالیکه اطلاعات را می شنیدم‌و ویکتورغذای
خوبی برای شام تهیه‌نموده و آمر کارخانه ما از صنعت‌طباخی
خودما را محظوظ می ساخت . دیسرت من عبارت از تابلت
خواب، معده و تابلیت های دیگربود . در حالیکه سرم گیچ
می رفت و عضو عضوم سستی می کرد بداخل خریطه خواب
خود خزیدم . یکی مثل دیوانه از خواب صدا زد ایطالوی ها
آمدند .از آواز بلندتکان خورده وبیدار شدم وبربستر سفری
خود نشستم و چشمان خود را مالیدم هی لعنت چقدر روشن
است. بلی طبعاً ساعت ۸صبح بود .

وازین دانستم که قرص های خواب خوب اثر انداخته بود
از خیمه به بیرون نظر افگندم در سرك‌ریگزار موتر بار بری را
تشخیص دادم که مملو از بیلر های فایبر و صندوقها بود
چنین می نمود که این‌لاری به‌هیئت کوهنوردان مربوط باشد.
در تعقیب موتر بار بری یك سرویس روانه بود سرنشینان
سرویس با کلاه و دست بطرف ما اشاره می کردند ودستان
خودرا حرکت می‌دادند .دریك لحظه لباس‌پوشیدم و نو
اردان را خوش آمدید گفتیم . از ما پرسیدند کجا می روید
معلوم‌شد که‌رفقای کوهنوردایطالوی‌ما در حال بازگشت بودند.
دونفر افغانها با ایشان بحیث رهنما سفر نموده بود . تاقریه
پنجه باموتر رفتند و از آن‌به‌بعد یك‌کاروان اسپ‌را پیدانموده
وبه قله شش هزار متری بابه تنگی صعودکردند.

نیم ساعت تمام با هم یکجا بودیم . تعداد زیاد ایطالوی ها مربوط به کلوپ (الپینو ایطالیانو واقع روم) وداکتر شان از اهل ورونا بود . واضح است که ما در ایطالیا رفقای کوهنورد زیادی داشتیم .
موضوع صحبت ما را عملیات کوهنوردی در الپ تشکیل میدادو راجع باینکه سفرهندوکش مانع چندین دوره کوهنوردی و پروگرامهای مختلف در الپ شده قصه ها نمودیم . درضمن صحبت بخاطرم آمد که ما فلمهای عکاسی شده خود را به رفقای مهربان ایطالوی خود بدهم تا بعد از رسیدن شان به ایطالیا فلم ها را از آنجا به سویس ارسال نمایند .داکترهیئت کوهنوردی ایطالیاکه از اهل ورونابود پیشنهاد مرا پذیرفت. پیش خود می اندیشیدم که مردم سویس در لوزان راجع به رسیدن نابهنگام فلم ما ، تعجب خواهند نمود .
متاسفانه که وقت کافی برای نوشتن راپور و مکتوب نداشتیم ورنه بهترین موقع فرستادن مکتوب و راپور ما بود. رفقای ایطالوی ما عجله داشتند و از ماجدا شدند و یك سلسله خاك باد از عقب خود باقی گذاشتند . بازگشت ایطالویها در حالیکه ما هنوز نمی دانستیم به کدام دره پیش برویم برای ما موجب اندوه و تاثر شد . در حقیقت ما یك روز را بهدر صرف نموده بودیم .

درجستجوو کشف دره های اورگند

فردای آن روز بدو گروپ منقسم شدیم تا وظائف کشفیاتی خود را زود تر انجام بدهیم . هانس پیتر برای چند روز دیگر بنا به جراحتهایش برای حرکت آماده نبود و من هم با مریضی که مرا از دو روز تکلیف میداد نمی توانستم به گردش و حرکات کشفیاتی شرکت کنم لهذا بحیث موظف کارخانه و نگهبان قرار گاه برای نوشتن راپور و روزنامچه در قرار گاه ماندم .

به اینصورت برای فردا دو گروپ را موظف ساختیم ویکتور و سیمون دره سفلی و ویزی وزیری دره علیااورگند را تحت نظرو کشفیات قرار میدادند . باقی روز را به‌تهیه و ترتیب مواد خوراکه و انتظام سامان کوهنوردی که از لوزان ببعد هرگز باز نشده بود مصروف شدیم .برای اولین بار یك خواب بعد از ظهر و یك‌میدان‌شطرنج‌میسرشد. و رای اولین بار در اینجادریافتم که از جمله ٦ نفر اعضای هیئت ما ٤ نفر دیوانه شطرنج‌اند .

ازاینرولازم بود متوجه باشیم که این بازی شاهانه نباید وقت زیاد ما را تلف سازد .

در قرارگاه بحیث یك‌نفریکه‌به‌سگرت عادی نبودم بحال رفقای خود حسرت می خوردم که با دود سگرت در استراحت خستگی ، تشنگی و کسالت را فراموش می نمودند .

دود سگرت در مواقعی که آدم عصبی باشد . خوشی‌و سرور و نیرو می بخشد .

با تعجب درك کردیم که ذخیره پطـرول مـا از نصف گذشته و تیل موبلیل ما هم رو به خلاصی است .این مصرف زیاد در حالیکه‌به‌بلندی‌می‌رفتیم و بر سطح و اراضی ناهموار حرکت می کردیم یك امر عادی بود . و از همین حالا ثابت‌بود که ما با تیل موجوده به نزد کار و انباشي رسیده‌نمی توانیم. صرف نظر از آنکه در حین عملیات کوهنوردی خود بـرای سوخت و اجاق های خود یك مقدار کافی بنزین بکار داریم . و اگر بنزین مصرف نکنیم اجاق های ما خالي می‌ماند و ماباید تنهاباید با بسکویت و کشمش می ساختیم و سد جـوع می کردیم .

یگانه راهی که باقی می‌ماند این بود که به حاکم نزدیك خود که در خندود مرکز دارد سلام بفرستیم و خواهش کنیم

که از فیض آباد یك بیلر پطرول برای ما مطالبه نماید ، و بـه مجردیکه یك جیپ و یا یك موتر بار بری به واخان می آمد بفرستند. ازین که پطرول برای ما میرسد مطمئن بودیم چـه والی فیض آباد خودش بما وعده هرگونه کمك را داده بود .

زمری مکتوب ما را بیك خط بسیار خوب فارسی نوشت و بدست پسری داد که وعده بردن آنراتا به خندود که ازاینجا ٤٠ کیلو متر فاصله دارد برساند .

برای اینکه نظر به وعده های آسیائی بیلر پطرول ناوقت نرسد. پطرول را برای شش سپتمبر فرمایش دادم و فقطیك هفته قبل از حرکت ما باید بنزین بما می رسید .

شفق داغ ٤ رفیق جانب ماموریت خود حرکت نمودندمگر من و هانس پیتر به خواب عمیقی فرو رفته بودیم و عدم وجود چهار رفیق خود را در چند ساعت بعد درك نمودیم .

ما هردو مریض حالت خوشی نـداشتیم . زیـرا تمام مشقات ومشکلات چنین سفر را به خود قبولدار شدیم ووقتیکه اصلامیدان کار زار شروع شد مااز صنف اول خارج شدیم

رفقای ما از لنگر با سرویس کوچك فولکس واگون به حرکت افتادند . ازآنجا که سیت جلو فقط گنجایش سه نفر داشت ، سیمون به بام موتر بالا شده بود و هر وقتیکه یك موضوع دلچسپ را درك می کرد بر بام موتر تك تك میکرد و موتر متوقف می شد . دره متعاقب لنگر برای کوهنوردی مورد دلچسپی نبود چه کوه دره مذکور کوتاه بود و به یك دیوار و قله پنج هزار متری هم موسوم به کوه اوروپ منتهی می شدساختمان سرك طوری بود که دریور ما هر بکارداشت برای اینکه موتر زود خراب نشود و از طرف دیگر به ریگ فرو نرود باید از تمام هنردریوری استفاده شود . بعد ازقریه آورگند ریگ زیاد شد که عرابه های موتر در بین ریگ فرو

میرفت و جلو رفتن را محال می ساخت . سه نفر از موتر پائین شدند می خواستند در یك لحظه موتر را از ریگ خارج سازند .اما به این آسانی اصلاح این نقصان امکان نداشت و عرابه کوچك موتر بیشتر در بین ریگ فرو میرفت. و از سر و کله همه عرق سرازیر شده تا اینکه موتر براه اصلی برابر میگردید و راه ریگی به انجام رسید . متعاقب آن با پل شکسته بر خوردیم.همه از موتر پائین شدند و از پل گذشتند .

از همین جا اورگند پائین ، شروع می شد . سیمون و ویکتور به موتر سواری خاتمه دادند .زمری وویزی پیش رفتند. راه بـه همان منوال پیش میرفت . و تغییری در آن رو نما نگردید . با دریوری ماهرانه به نقطه اورگند بالا رسیدند. موتر را الی بعد از ظهر به قسمت وطالع بدون محافظ گذاشتند و سرنشینانش به راه ادامه دادند .

درین ضمن ویکتور وسیمون راه باریك اورگند پایان را پیش گرفته به مسافرت خود ادامه دادند . بر خلاف سایر دره های هندوکش که ما آنرا می شناسیم اورگند پائین به میلان زیاد آغاز می شود و بعداً بصورت هموار پیش می رود . بعد از اولین تپه قله هفت هزار متره اورگند نمایان شد .

این قله قابل صعود می نمود . از دور چنان بنظر می رسید که دره های یخچال دار و میلانی هر چند خطرناك معلوم می شوندولی راه عبورداشتند به این ترتیب یخچال های سست و برج های یخ قابل سقوط کمتر بنظر میخورد .

بعد از دو ساعت راهنوردی به یك چمنزار رسیدند که نسبت به لنگر وسیع و حیوانات اهالی بچرا مصروف بود. در نزدیکی چمن دریك خانه گلی ساده ،یك فامیل ۱۵ نفر ی زندگی می کرد و همینکه به چمنزار رسیدند فقط یك جارچی جار زده باشد از هر سوراخ و خانه مردم بدورشان جمع شد.

در اول چوپانان بی اعتماد بودند اما وقتیکه سیمون یك کلمه دوستانه اظهار نمود .

دوستانه پیش آمد نمودند . موسفید فامیل ازایشان استقبال نمود و حتی زنان فامیل احوالپرسی نمودند ودست دادند .

پیش از اینکه پشتاره های خود را بزمین بگذارنددختر های کوچك با قالین های زیبای افغانی آمده سنگ ها را یکطرف نمودند و برای نشستن آنان جای مناسبی درست کردند . حتی در یك‌قریه و چراگاه دور افتاده افغانستان هم مهمان با احترام استقبال می شود .خوراکه های بیگانه ، سوخاری ، نان شورو بسکیت دست بدست مهمانداران ماهی گشت . مسکهٔ تازه و ماست آنها بزودی به سرسفره آمد . کوچکترین عضو فامیل که یك طفل شش ماهه بود و سنگ های رنگه در لباس رنگارنگ او آویخته‌شده بود نیز به‌هیئت معرفی گردید . وداع با این‌مردم مهربان‌مشکل بود . هر دو رفیق ما سفر خود را با قلب مملو از محبت و دوستی‌چوپانان ادامه دادند . دو ساعت دیگرپیش رفتند و باز بیك چراگاه دیگری بر خوردند . گرچه مردم این چراگاه پائین کمی فقیر تر بودند ولی‌دور نمای چرای حیوانات گاوها وغژگاوها جالب بود. این چراگاه ۴۰۰۰متر از سطح بحر ارتفاع داشت.

منظرهٔ قله هفت هزار متره زیبا و دلکش بود .وغیرازین قله دیگر مستور از یخ که ۶۵۰۰ متره بلندی‌ودرست ازطرف پولیندی ها اندازه گیری شده بود جلب نظر می کرد .

این قله را سرت اورگند پایان‌می نامند. حصبص قله ، ما را بطرف خود جلب‌می نمود اما راه صعود توسط صخره ها قطع شده بود .

با هیجان کامل قله را مورد مطالعه قرار دادیم. سه ساعت

کامل باید از بین یخچهالنها میگذشتیم .

در ارتفاع ٤٥٥٠متر وظیفه سیمون وویکتور پایان یافت. راهنوردي ٨ساعته شان بی مورد نبود . و قله های اطراف دره اورگند پائین را خوب مطالعه نموده بودند . اورگند در کتاب سروی اوف اندیا ۷۰۳۸ متر از سطح بحر تعیین شده که این ارتفاع و صعودبر آن خالی از پروبلمو مشکلات نبود .

در هندوکش و همچنان در همالیا نسبت به الپ جریان برف کوچ شدید تر است و برج های یخدار به زودی سقوط می نماید .

قله برف دار اورگندپایان بما چهرهٔ خوشی نشان داد . از نوك قله یك تیغه کوه به داخل دره پائین شده منتهی به یك یخچال شده بود .زینه های سنگلاخی از پائین خوب قضاوت شده نمی توانست اما فکرمی شدکه به نوعی از سنگلاخ بالا شده و یا از کنار آن رد شده می توانیم. از طرف دیگر قله شامخ یك قول تیغه‌ای بطرف دیگر خود داشت که قدری طویلتر اما از نقطه نظر تخنیك صخره بازی آسانتر بنظر می خورد .

در پهلوی قله هفت و شش هزارمتری یك تعداد قله های پنجهزار متری دیگر نیزوجود داشت که تا حال کسی بر فراز آن بالانه شده بود ،و میشد قرار گاه اساسی درارتفاع ٤٥٥٠متر برپا گردد علاوتاً دو جهیل کوچك در نزدیکی هم قرار داشت که ازنقطه نظر صرفه جوئی موادسوخت بسیار خوب بود و مامجبور نبودیم برای آب مورد ضرورت خود برف را توسط اجاق ذوب کنیم .

سیمون وویکتور از عملیات کشفیاتی خود راضی بودند و عقیده داشتند که همین دره یك درهٔ ایده آلی برای عملیات کوهنوردی می باشد . ویکتور به عقیده خود ثابت بود و در عالم خیال از قله هفت هزارمتری فلمبرداری می نمود .

مشکل دیگر حمل بار خانه‌ما به ارتفاع ۴۵۵۰ متر بود . از اینکه اهالی خواهند توانست که بار سنگین ما را ازدریای خروشان بگذرانند قابل شك و تردید معلوم می شد . بهر حال فکر کردیم این کار بعید از امکان‌نیست در کنارچشمه‌ئی نقره فام ویکتوروسیمون استراحت‌نمودند واز آبهای‌شیرین لذت می بردند درین ناحیه آرامی مطلق حکمفرما بود مگرپیش ازینکه تاریکی شب فرا پرسد ویکتورو سیمون در پائین دره رسیدند و منتظر زمری وویزی بودند که توسط موتربه لنگر برگردند . ده دقیقه نگذشته بود که خاك باد زیادی درشرق نمایان شد وویزی وزمری با آنان پیوستند .

ویزی وزمری از عملیات خودخوش‌نبودند. جوان افغانی که‌به کوهنوردی عادت نداشت . بهتر دید در گوشه‌استراحت کند ، وویزی به تنهائی به کشفیات خود ادامه داد . صخره های عظیم‌و سنگلاخ های‌متواتربه ویزی‌ثابت ساخت که‌اورگند چرا قابل صعود نیست .

بالاخره معلوم شد که هدف فردای ما کجاست‌هر دوموتر فولکس واگن از لنگر بطرف اورگند برده می شد و آنجاتثبیت می‌کردیم‌که چقدراموال به‌قرارگاه اساسی‌برده‌شود وکدام اموال در موتر باقی بماند .

در قدم نخست به چمنزار اولی نقل مکان می نمودیم و فردای آن به قرار گاه‌اساسی در ارتفاع ۴۵۵۰ متری‌خود را می رساندیم .

فصل دوم

کبك پنیردار و طوفان ریگ

تاریکی شب آهسته آهسته رخت می بست و مردم‌دهکده لنگردر میان‌کلبه های‌خود خواب بودند. هوا سرد وشمال غربی بصورت استثنائی آرام شده می رفت . روز پـر مشقت‌را در

مقابل داشتیم و هر کس بوظیفهٔ خود آگاه بود . ویکتوراجاق پطرولی را معاینه نمود و دشنام داده اظهار کرد که یك واشل لیك شده است . او میدانست که باید ما قبل از حرکت غذای گرمی صرف کنیم . دیگران و من خیمه را دوباره جمع نمودیم و موتر های سرویس فولکس واگون خود را مملو ساختیم .

وقتیکه آواز موتر مابلند شد چند نفر ازمردم لنگر به نزد ما آمدند .

سیمون آخرین گولی هاو مرهم اضافی را به ایشان سپرد.

با احتیاط با موتر های سنگین بار خود به حرکت افتادیم و میخواستیم خود را بقلب واخان برسانیم چون رفقای ما یك روز قبل درین راه مسافرت نموده بودند، می دانستند که در کدام نقاط راه موانع موجود است و باید احتیاط کرد . موتر به گیراول بود و احتیاط را شعار خود ساخته بودیم و حاضر نبودیم که کمك جمپن و یا اکسل موتر ما از کار بیفتد .

سرك تانیم کیلو متر درکنار اوکسوس پیش میرفت سرحد اتحادشوروی به نزدیك ماقرار داشت.

درهمین نقطه دریای آمو ازبین یك تنگنای سنگی باموا ج کف آلودو آب سیاه رنگ و مملو از ریگ ولوش می گذشت.

اراضی ریگزار که روز گذشته موجب عرق ریزی ماشده بود امروز بماروی خوش نشان داد و ما بدقت کامل در نشانه موتر هائی که قبلا ازین راه عبور نموده می گذشتیم زیراموتر ها در جای عرابه های خود ریگ را فشرده وزمین سخت را تشکیل داده بود. از طرف دیگر درین ریگ های تقریباً صحرائی وزن زیاد موتر نیز مفید بود زیرا از سلیب نمودن آن جلو گیری میکرد . ویکتور با مشت گره کرده جلو را محکم گرفته بود ونمی گذاشت که موتر ازخط سیر موتر های قبلی منحرف شود وبه ریگ سست بلغزد و در بین ریگها بند بماند .

به اینترتیب بدون اینکه‌مجبور به توقف شویم دیگزار را عبور نمودیم . کمی فراتر از قریهٔ اورگند محل توقف و قرارگاه خود را انتخاب نمودیم . برای توزیع و تقسیم نمودن بارخانه میدان وسیعتری بکار بود . در مقابل ما پل زیبائی قرار داشت که تاجك ها آن‌را به سبك چنین‌مخصوصی حکاکی کرده بودند .

بعد از رسیدن بار موتر را خالی نمودیم‌و به کاراساسی و مشکل شروع کردیم درین وقت می خواستیم بدانیم که آیا قطی گیاه سرش ، نان نمکی ،ریسمان کش .فراموش مانشده هنوز به تخلیه اموال موتر شروع ننموده بودیم که مرد های قریه دور و پیش ما را فرا گرفتند از وضع معلوم می شد که این مردم از سال گذشته که پولیندی ها ازآنجا رفته بودند دیگر مرد خارجی رابه‌چشم ندیده اند وواضح است که‌درین صورت باید کنجکاو باشند ولی‌ما با صبر وحوصله چشمان آشکار ناظرین را متحمل شدیم .

با کمك ترجمان راجع به حمل اموال با مردم صحبت نمودیم . معلوم می شد که اهل قریه منتظر ما بودند وبرای بدست‌آوردن پول در بدل صرف انرژی خوش بودند وقت کار در آنجا حساب نمی شد وقت به وفرت وجود داشت‌و پولیکه در برابر اجرای یك کار گرفته می شود در زمره مفاد خالص محسوب میگردد.

ازمیان آنهمه دومرد، که‌اصلابسیار خوش و خندان‌معلوم می شدند ،مردان قوی قریه بودند این دو در مذاکرات با ما شرکت نمودند . ولی دیگران حیثیت تماشاچی را داشتند یکی ازین دونفر یکی‌موزه کوهنوردی بپا داشت بمانشان دا د و گفت این بخشش سال گذشته است او موزه کوهنوردی کرتی نظامی و دستار به سر داشت با این لباس مختلف‌چهره جالبی گرفته بود .

معاش حمال ها در روز ۲۰ افغانی بود. مانمی‌خواستیم بر مردم واخان جبر کنیم ازاینرو برای شان روزی ٤۰ افغانی مزد قبولدار شدیم : باوجود این معاش دو چند از ما تقاضای بیشتر داشتند ما صنعت چانه زدن آسیائی را بکار بردیم و گفتیم ما مهمان شما هستیم و در صورت لزوم شما بدون‌مزد برای ما کار خواهید کرد .

به بسیار زودی به پیشنهاد ماراضی شدند. ووقتیکه دریافتند که ما اموال را دریك روزنه‌بلکه به دوروز می‌خواهیم به‌قرارگاه اساسی خود نقل بدهیم‌خوش بودند درین جا جمله اساسی امریکائی‌که وقت پول است صدق نمی کند و برای این مردم یك روز بیشتر تاثیری ندارد . . چیزی که برایشان مهم بود کار زیاد و مزد گرفتن زیاد بودوخوش بودند که‌مزد دو روزه را یکجا بدست می آوردند ما هم مسرور بودیم که بزودی کاروا نحمل و نقل اموال خود را تشکیل دادیم .و آرزومیکردیم که‌مردم واخان مثل مردم بدخشان کار کن و زحمت کش باشند .

درین نقطه دریای اوکسوس در سطح هموارى جریان داشت و به یك جهیل شباهت پیدا کرده بود . تنها فرقی‌که نسبت به یك جهیل داشت این‌بودکه‌رنگش سیاه و تاریك بود واینجا و آنجا یگان بته سبز به نظر می خورد ولی‌بصورت عمومی منظره اراضی خشك و خالی بود .

وقتیکه مردم و حما ل‌های ما دوبار به قریه مراجعت نمودند ما به کار خود و تنظیم و تربیت بار خانه خود دواره آغاز نمودیم هنوز خوب پیشرفت نکرده بودیم که باد تندغربی به وزیدن آغاز کرد . در همین موقع درك کردیم‌که محل‌بود و باش خود را چقدر بی عاقبت‌اندیشانه‌انتخاب نموده‌ایم .

مادر جریان مستقیم باد غربی قرار داشتیم و ریگ را

به شدت به روی مامی‌زد . وتمام اشیا وسامان‌ما که دور
و نواحی ما قرارداشت بزیرریگ‌و خاك مستور می شد.
نقل دادن خیمه ها ، موتر ها و اموالیکه از موتر پائین
وبیك نقطه دیگر نقل داده می‌شد ساعت ها کار را ایجا ب
می کرد و تا وقتی که‌ماموفق به‌نقل اموال می شدیم ریگ
بدون چون و چرا بداخل سامان و لوازم ما نفوذ می نمود .
بالاخره فیصله کردیم که طوفان ریگ را قبول نموده وحوصله
نمائیم . چنددقیقه نگذشته بود که قواره مضحکی را اختیار
نمودیم ولی با عزم‌آهنین کار خود را ادامه دادیم .
سامان ولوازمیکه در قرار گاه‌اساسی و مرکزی برای‌ما
لازم بود یکطرف نمودیم و اشیائی که در حین بازگشت مورد
ضرورت قرار می گرفت دوباره بموتر جابجا نمودیم .
حینیکه ما مصروف جمع آوری و ترتیب و تنظیم سامان
و لوازم بودیم ویکتور در بین خیمه بدون اینکه از باد اذیت
ببیند رای ما کیك پنیر دار و توست و پنیر روغنی الای نـان
آماده ساخت . درین روز یکجائی غذا صرف نمی کردیم بلکه
به نوبت یکی‌بعد دیگر به خوردن غذامصروف‌شدیم باینصورت
پنیر و توست را داغ داغ از روی تاوه‌می خوردیم واز طرف
دیگر از مخلوط شدن غـذا باریگ جلوگیري می‌شدمتعاقباً که
چای می نوشیدیم ریگ و خاك تیره شده و دانه های ریگ
بزیر دندان ما صدا می داد .
به نوبت یکی بعد دیگر به خوردن غذا مصروف شدیم به این
صورت پنیر وتوست را داغ داغ از روی تاوه می خوردیم ودز
حوالی شام از جمع آوری و ترتیب‌و تنظیم فارغ شدیم .
شصت عدد بیلر قطی چوبی و صندوق در حالیکه از ریگ
پوشیده شده بودند در مقابل خیمه های ما قرار داشت . کار
بسیا ر مشکل و پر مشقت بـو د ا ز هیـئت هـا ی

کوهنوردی که اندیشه ترتیب و تنظیم و مشکلات حمل و نقل را نداشته و تمام سامان و ادوات شان به قرار گاه مرکزی بدون کدام درد سری میرسد یادآورشدیم بحال این دسته کوهنوردان حسرت خوردم. کارما به انجام رسید و کارروز خودرا ختم شده پنداشتیم ولی سیمون بیچارهٔ هنو ز هم مصروف بود.

در تمام قریه شایع شد که در بین هیئت کوهنوردان یك طبیب هم وجود دارد . یك تعداد زیاد مریضان اهل قریه بدون اعتنا به طوفان ریگ در دهن خیمهٔ سیمون نوبت گرفته بودند .

زنان ـ مردان و اطفال به مرد سویسی ریش داراعتماد نمودند . اکثرا این مردم از درد چشم که در واخان به وفرت دیده می شد شکایت داشتند .البته با این طوفان های ریگ درد چشم یك امر عادی بود . بعضاً زخم های ملتهب شده داشتند . یك مرد جوان از بی اولادی شکایت می کرد سیمون برایشان تابلیت ویتامین میداد . یك مادر طفل لاغر و ضعیف خود را آورده بود سیمون می دانست که با این مادر بیچاره چگونه کمك نماید .

درا ثنای شب طوفان تمام نه شدوبادتندخیمه ماراتکا ن میداد . برای اینکه از شرریگ محفوظ شویم تمام محفظه های خیمه را بستیم و خود را در بین خیمه محبوس نمودیم . اما بزودی فضای گرم و خفه کننده ما را از خواب باز داشت و ویکتور بستر خود را در کناریك مزرعه گذاشت گر چه از شر شمال رهایی نیافت ولی ازطوفان ریگ درامان بود .

حرکت بطرف قرار گاه مرکزی

کسانی که در حمل اموال ما کمك می کردند بما گفتند قبل از طلوع آفتاب حاضر میشوند وواقعا همهٔ آنها شفق داغ حاضر شده وبه عهده خود و فاکردند

پیر و جوان قریه برای حمل اموال ما آمده بودند و همه می خواستند از مزد حمل و نقل بهره ببرند تعداد نفراز تعدادیکه ما بکار داشتیم زیاد تر بود . و علاوتاً یك تعداد حیوانات باربر از قبیل اسپ، مرکب و غژگاو را با خود آورده بودند . قدرت استرداد اشخاص داوطلب را نداشتیم از اینرو چشمان خود را پت نموده همه را مصروف ساختیم. کسانی که حیوانات بار بری آورده بودند خودشان اموال ما را حمل نمی کردند بلکه حیوانات خودرا بارنمودند درآخرچندنفربدون حموله ماند بعضی اشیای که اصلادرکمپ مرکزی ضروری نبودبرای حمل ماند ولی این مشکل رانیز زودی رفع کردیم با این ترتیب که آماده شد اما با اینهم شش اسپ قشنگ و زیبا اضافه ماند فکر کردیم که الی کمپ مرکزی به سواری این اسپ ها برویم اما اینکار یکنوع استراحت طلبی محسوب میشد . و همین کافی بود که به اثر کثرت اشخاص از پشتاره ها خود را فارغ ساختیم مادست خالی راه می پیمودیم . تنها به هانس پیتر که پاهایش سوخته بود اجازه سواری اسپ را دادیم .

یکی از رفقای ما پیشنهاد کرد که سواری اسپ درچنین اراضی ناهموار بهترین تمرین حفاظت موازنه می باشد . واین تمرین نگاه داشتن تعادل و موازنه در ضمن صخره بازی بما کمك خوبی می کند در کمپ مرکزی خواهی نخواهی تمرین حرکات خودرا شروع می نمودیم و از طرف دیگر اشخاصی که اسپ های خود را برای سواری ما آورده بودند بادریافت جواب رد ناراضی می شدند.

سواری اسپ تا کمپ مرکزی و یا مناصفه آن ماجرای خوب کوهنوردی در آسیای مرکزی شمرده می شد و در فلم ویکتور صحنه های جالب افزود می گردید .

با یک احساس نا مطمئن و دودلی همه ما به استثنای ویکتور براسپ‌ها سوار شدیم ویکتور کامرهٔ خود را بدست گرفته از ما پیشتر می رفت . با استخدام حمال ها و اسپ سواری با بودجه خود بی باکانه رفتار کردیم .

چنانچه سیمون متفکرانه گفت خرچ امروز ما درحدود یکصدو پنجاه فرانك می‌شود قبل از اینکه‌حرکت‌کنیم هرد و موتر فولکس واگون خودرا دریك نقطه محفوظ از طوفان ریگ جابجا نمودیم یکی ازاهالی حاضر شدکه تابازگشت ازکمپ مرکزی موترهای مارا حفاظت نماید. وشبها نه‌در نزدیکی موتر ها بخوابد .

من با فراغت ازکاربالای‌یك اسپ سواری نشستم . پسری که واسکت زیبای دست دوزی‌به تن داشت‌و ممکن از اجدادش برایش میراث مانده بود اسپم را جلوکش‌می نمود . سوار کارورزیده‌ای نبودم وسیمون برایم بعض هدایاتی داد تا در سر بالائی و سر پائینی ها نیفتم .

۵سال بود که اسپ سواری نکرده بودم . پنج سال قبل در نیپال تا نزدیکی سر حد تبت به سواری اسپ رفته بودم ولی سفر من‌برپشت زین خوش آیند نبود این اسپ‌های‌ظاهراً زیبااصلاً برای‌سواری نبودندبهر حال‌حرکت‌ما نسبت به‌پابطی تربود. چوچه تکیه کلام ماشده بود . اگر قسمت با ما یاری‌نمی کرد و چند قدم دیگراسپ به جلو می رفت در یك بلندی بالای زین فشار می آمد و تسمهٔ آن کنده می شد و بیك لحظه هردو بالای ریگ ها می افتادند .

سوار کاران محلی نیز چوچو می گفتند ولی در حرف شان تاثیر بیشتر بود زیرا به محض اینکه صدای خود رامی بر آوردند اسپ ها به سرعت به راه می افتادند . و در بلندی

ها و سراشیبی های زیاد ، مثل زمین هموار طی طریق می نمودند . چنین می نمود که‌این مردم روی زین اسپ تولدشده و نمو کرده‌اند .

در اروپا در چنین اراضی نا هموار‌اسپ سواری نمی‌کنند سیمون گفت طرف بلندی دره اسپ سواری کاملا‌ناممکن است طوری معلوم می شود که در اینجا از هزار ها سال سوار کاری رایج‌بوده و در دره مشکل و اراضی هموار همه یك امر عادی است‌اسپ ها با کمال قدرت و آرامی در این اراضی پیش می رفتند . دیری نگذشت که من خود را حاکم اسپ خود فکر کردم و به اندازه ار هنر سوار کاری ام اطمینان حاصل کردم که پسری را که اسپ مرا جلوکش می نمود مرخص کردم . و عنان را بدست خود گرفتم . راه‌باریك بلندو بلند تر می شد خود را بالای زین محکم گرفتم و نظر ه دستور سیمون در االای ها خود را عقب می‌انداختم‌وسعی میکردم که‌به جلو نلغزم . بمن ثابت شد که با چنین شرایط سوار‌کاری نسبت‌به پیاده بلند شدن زحمت ده و مشکل تر است و دلیلی که این سوار کاری ما را رای صعود به کوها کمك می کند صدق پیدا می کرد . راستی برای مابسیار لذت بخش بود که در عقب زین اسپ در کوهسار گاز بخوریم. سرعت حرکت حمال های ما حیرت آور ود . و اگر به حرکت خود چنین ادامه میدادند مستحق بخشش زیاد می شدند از همه بیشتر حرکت‌سریع غژگاو ها مایه تعجب‌بود . در ظاهر‌غژگاو حیوان تنبل‌وسنگین جلوه می‌کند اما با یك بار ۱۲۰ کیلو گرام به بسیار خوبی در بلندیهای فوق العاده بسرعت حمال های ما حرکت می‌کرد و علاوتاً در راه باریك و ارتفاعات زیاد با اطمینان کامل پامی گذاشت .

مردم واخان در هندوکش مثل سر پاش ما در هما لیا

از غژگاو استفاده اعظمی نموده برای همه امور از آن‌کار می گیرند . این حیوان باربر بارکش و حیوان سواری است و ضمناً از شیر و گوشت آن نیز استفاده بعمل می آید .

از پشته نسبتاً با میلان زیاد بلند رفتیم نقطهٔ تقسیم آب و تیغهٔ کوه نمایان شد .این نقطه تقسیم آب آمو و چترال محسوب می شد . کوهای خالی و سنگلاخ در جلو ما قرار داشت .

در طرف شرق قله ٦٧٢٦ متری پیک کارل ماکس دیده می شد . این کوه‌با جلال و عظمت از یخ و برف پوشیده بود. و علاوتاً سلسله کوه واخانسکی در جلو نظر ما بود . ایـن سلسله کوه از پامیر بام دنیا شروع شده و سومین کوه بلند جهانی را تشکیل میدهد .

در چمن زار کوچکی که‌ویکتور و سیمون به مهمان نوازی فوق العاده استقبال شده بودند توقف نمودیم و حمال های اورگندی ما با این مردم اگر خویش نبودند لااقل آشنا بودند . برای ما نیز رئیس فامیل قالینچه مزاری گسترد و ماست و مسکه تعارف کرد . ما هم پنیر قطی و روده پر کرده تعارف کردیم روده پر کرده‌به نظر عدم اطمینان دیده می شد و با یك تبسم از خوردن آن امتناع ورزیدند چوپان ها وحمال های ما با هم سر شوخی و تفریح را گذاشتند .

مردم واخان بکلی عکس آن است که در بارهٔ آنهامطالبی نوشته شده و یا شنیده می شود مردم واخان خوش مشرب، ظریف و مهربان‌اند .

در موزد این مردم قانع و شریف مطالبی نوشته شده‌که دور از انصاف و حقیقت است . مثلا جهانگردان نوشته‌اندکه واخانی ها رهزن و چهره های خود را عقب موی اسپ پنهان می نمایند و بینی های‌خود رابازغال سیاه‌می کنند(زغال سنگ

در تمام گردو نواح واخان پیدا نمی شود) در دور چشم خود حلقه سیاه رسم می کنند به این ترتیب چهرهٔ خود را عبوس و نا پسندیده می سازند . و خلاصه مردم وحشی‌اند .

اما این نوشته هاعاری از حقیقت بوده و قضاوت‌سطحی و بانجا و حتی مطلقاًمغایر حقیقت و واقعیت است .

در بستر یك دریاچه که بطرف‌با لامیلان داشت پیش می رفتیم در اکثر نقاط آب‌دریاچه راه را از بین‌برده بود وچون دریاچه درچال طغیان بود سعی می‌کردیم خودرا از دریاچه‌دور نگهداریم . و در جاهائیکه راه دیگری وجود نداشت و راه متصل دریاچه می گذشت از اسپ پائین می شدیم . زیرا از عقب زین اسپ نگاه کردن به پائین سرگیچ کن است.

بجای اسپ های اهلی و زیبای افغانستان بهتر بود به پای خود اتکا می کردیم . هر وقتیکه تصمیم به فرود آمدن‌می گرفتیم حتماًراه تنگ می شد و فرود آمدن مشکل میگردید .

در یك نقطه‌باید ا زدریا می گذشتیم و همینجا بود که قدر اسپان را فهمیدیم صاحب اسپ برا ی‌اینکه از مرطوب شدن جلوگیری نماید به عقب سوار شد . و اسپ بیچاره و حوصله مند از روی اجبار هر دو نفر را از دریا می گذشتاند . حمال ها نیز پاچه های خود را بلند نموده داخل آب شدند اساساً گذشتن از آب برایشان پروبلمی نبود .زیرا بلوجود جریان شدید آب هیچ کدام شان موازنه و قدرت حمل را از دست ندادند .

در تپه‌دیگر بلندی و ارتفاع به اندازه‌ای زیاد شد که دلم بحال اسپم سوخت و علاوتاً تمایل این طرف و آنطرف بحدی زیاد شد که حوصله‌ام سر آمد . یکی از صاحبان‌اسپ را صدا زدم ، جلو اسپ را برایش واگذا رشدم و باراسپ را سبك ساختم این شخص حیوان دوستی‌ام را درك نکرده و بعد

از چند قدم خودش براسپ سوار شد . در حالیکه من برای این اسپ را واگذار نشده بودم که او از آن استفاده کند بلکه دلم بحال اسپ سوخته بود .

زبان آلمانی بالهجهٔ سویسی بدون ترجمان وسیله افهام و تفهیم شده نمی توانست و پسر تاجك با یك لبخند رفیقانه از جلورد شد و اسپ بیچاره را به بلندی بالا برد .

وقتیکه به سر پشته رسید طوری وانمود کرد که من باید یاد بگیرم که چگونه به بلندی ها بر پشت اسپ می توان بلند رفت . و با شخصی که ازغرب دور می آید و سوار کاری بلد نیست احساس همدردی نشان داد .

ارتفاع سنج ما بلندی را ۳۷۵۰ متر نشان میداد . تنگنا بپایان رسیده و برای زمین دره جا گذاشته بود . میدان دره با سبزه مستور بود در کنار چپ این میدان کوچك یك دیوار عظیم زرد رنگ گرانیت بصورت عمودی بلند رفته گوئی به آسمان آبی منتهی شده است . زرد و آبی دو رنگ متضاد بسیار جالب و دلکش جلوه می کرد به این دو تضاد رنگ سیاه و خاکی رنگ های وسطی را تشکیل میداد . این منظره زیباو دیدنی بهترین منظره هایی بود که امروز صبح به دیدار آن توفیق یافتم .

مثلیکه هانس پیتر وویزی از یك دهن آواز بکشند گفتند: دیوار جنوبی ایگولی و میدی .

واقعاً دیوار زرد جذاب بود . ذوق عجیب صخره بازی مارا بطرف خود می کشانید . گرانیت این منطقه مثل گرانیت آلپ دارای گل سنگ نیست بلکه خیلی لغزنده است. ولشم است و اتکاء ندارد .

ازین گرانیت زرد رنگ، مردم آنجا کلبه های محلی آباد میکنند که مادر آخرین دقایق به آن ملتفت شدیم این

کلبه ها به دامنه کوه از سنگ طوری ساخته شده که از دور بنظر نمی خورد .

سبزه چمن کوچک تمام شده بودو حیوانات شان به سبزه های قلیل دور و نزدیك مصروف چرا بودند .

ویکتور می خواست یك پسر چوپان را فلمبرداری کند اما موفق نشد و وقتیکه این پسر کامره را دید شروع بگریستن کرد .

گرچه هنوز ۳ بعد ازظهر بود. فیصله نمودیم شب را در چمن زارصبح کنیم . زیرا ازآن ببالا برای کسانی که بستر نداشته باشند جای شب باش میسر نمی شد. فردای آنروز بهر حال به قرار گاه مرکزی خود رسیده می توانستیم وبرای حمالها نیز دو روز پر مشقت نمی بود .

این چمن زار و میدان کوهی موقعیت بسیار عالی داشت. و اگر چنین جائی در سویس می بود فوراً بر فراز آن قهوه خانه‌ای اعمار می گردید . و پست کارد تهیه و فروخته میشد و مهمانان را برای تماشای آن جلب میکردند . ازدیوار زرد رنگ یك چشمه‌سرازیر می شد که یك‌جهیل کوچك راتشکیل میداد و در آن‌کوهای اطراف منعکس می شد .

مخصوصاً قله ٦٥٠٠ متر شاه ما را هر دقیقه بطرف‌خود جلب نمود . چنین یك قله باید فتح شود . و ما آن را یکی از اهداف عملیات کوهنوردی خود قرار دادیم. راه صعود تثبیت شد و انشاءالله گفته خطوط مستقیم ما را به قله می رساند. آب چشمه دل آرامارا به پاکی دعوت نمود . و ما به پاکی‌و صفائی و غسل پرداختیم .

ما می خواستیم بالاخره در قرار گاه اساسی بحیث اشخاص پاك ونظیف برسیم . بابرس و لیف هل بدن های خود را که از مشاهد تا حال روی آب را ندیده بود شستیم .

همراهان حمال، به تعجب به‌ما مـی‌نگـریستند و ایـن مصروفیت ما را بیهوده می دانستند . تنها ساکنین قدیم این چراگاه مشکل ما را درك و فکر می‌کردند که چرك و کثافت بدن ما با این آب سرد رفع‌نمی‌شود.ا ز اینرو یك کوزه آب گرم برای ما فرستادند .با کمك آب گرم ریگ و خاك را ازبین موهای خود خارج ساختیم و خود را مثل یـك طفل نـوزاد احساس کردیم . تنها ویکتور از آب گرم استفاده نـکرد او خودرا عاری از مرض مدنیت فکرمی کردوعلاوه برآن وظیفه خود می دانست تا ما رادراثنای شست و شوفلمبرداری‌نماید

ویکتور که در عین زمان آمریت کارخانه را بعهده‌داشت بپاکی علاقه نگرفت .

پاکی برای کارخانه مضرنبود.قاشق، پنچه ،بشقاب و دیگ ها باید نظیف می‌بود . و ما با صابون و جالی ظروف را می شستیم و همراهان مابه‌تعجب‌بمامی نگریستند .و طباخ‌ما چنین ظروف صاف و پاك المونیوم و پلاستیك را در هیچ روز سفر خودندیده بود . و اگر طباخ‌ما میخواست با مطبخ‌انطباق نماید باید خود را شست و شو می نمود .

بعداز غروب آفتاب هوا بمثل یخ‌سردشد وو ا قعـه دل انگیز درین سفر شروع گردید . برای اولین بار جاکت و لحافهای گرم را سَر دست‌گرفتیم‌وبرای‌اینکه‌شب را درکوهای مرتفع می گذشتاندیم خوشنود بودیم .
درینجا برعکس پائین دره باد آنقدر شدید نه بود .

درکوهای بلند طوفان هـای شدید بسیار دلچسپ است امابه این شرط که دریك نقطه‌محفوظ وخارج ازخطربودوباش داشته باشیم. زندگی دربین خیمه ویایك دیوار یخچالی‌تلخ است .

برای اینکه اسپ ها دربرابر سردی شب محفوظ باشد اسپ هارا باجل گرم مجهز نموذند. اما مرکب وغژگاوازین

لطف بی‌بهره بودند. جسم شان باپوست ضخیم باید دربرابر سردی مقاومت می‌نمود :
کسانی که درحمل ونقل اموال باماکمك می‌نمودند درکلبه های گلی خوابیدند ولی مادربین؟ خریطه خواب ولحاف های گرم وتوشك رابری در هوای آزاد خوابیدیم وبه ستارگان زیبای آسمان آسیای مرکزی چشم دوختیم. درحال نیمه‌خواب بودم‌که هانس پیتر صدا زد. چقدر ظالمانه است که درچنین یك شب‌زیبا وآسمان‌جالب بخوابیم واین ستارگان وعروسان زیبای آسمان را نظاره ننمائیم .
اگر به مشورهٔ هانس پیتر رفتار می‌نمودیم باید تمام‌شب زنده داری می‌کردیم وروز آن‌را به خواب می‌گذشتاندیم. ولی این کاررا تنها خود هانس پیتر انجام داده می‌توانست وبس بهرحال درهندوکش نسبت به الپ شب زنده داری ممکن نیست .
صبحگاه جهیلك کوچك یخ بسته بود وطوری‌که‌طفلکان دراولین برف زمستان خوشی می‌نمایند ما نیز ازدیدن یخ خوشنود شدیم .
هریك انگشت خودرا به یخ تماس می‌داد. بالاخره به یخ رسیدیم وعنقریب به اندازه کافی یخ خواهیم داشت .
براه افتادن یك کاروان نظر به تجربه حاصله وقت زیادرا دربرمی‌گرفت ازاینرو ماقدری پیشتر رفتیم تاراه‌بهتر برای حیوانات خود پیدا نمائیم. زمری درآخر کاروان حرکت می‌کرد البته بارسیدن زمری اطمینان حاصل می‌شدکه تمام بارما انتقال داده شده و هیچ چیز نه مفقود ونه فراموش گردیده است .
اسپ های ما ازسردی وخنکی روز گذشته ضعیف معلوم می‌شد. هرقدر عنان را محکم می‌گرفتیم و یا پایهای خود فشار می‌دادیم به آهستگی پیش می‌رفتند. چاره این بود که جلورا بدست صاحبان اسپ بدهیم چند قدم آسپ مارا جلوکش نماید .
چندین بار اسپ های ما ازآب جاری گذشت، این آب ها

درصبح نسبت به ظهر بسیار کمتر میباشد . زیرا سردی شب ازآب شدن یخها جلوگیری می‌نمود. راه بالای ذخایر عظیم برف ویخ معلوم نبود اینجا وآنجا یخها براق معلوم می‌شد. دربین یك برف بزرگ یك پارچهٔ زمین سبزه دار مطابق به آرزوی ما وجود داشت، اینجا می‌توانستیم اسپان خودرا بگذاریم .

مادرین ضمن از ٤ هزار متر بلندتر رفته بودیم،حیوانات بیچاره بدون چون وچرا مارا بالاتر می‌بردند درین موقع قصه اسپ اسکندر مقدونی بخاطرم‌آمد. اسپ معروف‌اسکندر موسوم به بوکی فالوس در حین لشکر کشی اش و عبور ازهندوکش بمرض توتك دچار شد. (توتك مرض ارتفاع بلند است ومردم واخان فشار بلند وسر دردی را بنام‌توتك یاد می‌کند) وقتیکه اسکندر درقرن٤ ق،م درکوهای‌هندوکش می‌خواست قلهٔ خدایان را دریابد به این تکلیف گرفتارگردید گرچه وضع اسپ مابهتر بود ولی ازین ببعد درپشت زین نشستن ویك طرف ودیگر طرف متمایل شده لذت بخش‌نبود خلص اینکه اسپ سواری کیف خودرا ازدست داده بود.

بدون اینکه از اسپ ها وداع نمائیم پیاده یك میدان بزرگ را پیمودیم واسپ ها درصدد خوردن سبزه هابودند. سوار کار ماهر ماسیمون نیز رفتن به پای‌را مستریح تر می‌پنداشت .

آهسته آهسته دامنه جغل زار برای حیوانات بار بر مشکل می‌شد و مابه ارتفاع فینستر هورن رسیده بودیم. ازآن ببعد باید راه را جستجو می‌کردیم وبرای اینکه راه‌ازنزد ماگم نشود بابیرق زردرنگ که ازدور نمایان می‌شد علامه گذاری می‌نمودیم .

سیمون وویزی پیشتر رفتند تادرکمپ مرکزی‌واساسی محل کمپ را تعیین نمایند. محل مسکن مرکزی آنقدر دور نبود. هانس پیتر مجروح درعقب قافله براسپی سوار بود وویکتور با کامره فلمبر داری خود دربین قافله مصروف فلمگیری دیده می‌شد. من دراین طرف وآنطرف دامنه‌سنگ‌زار

می‌دیدم ودرصدد پیدا نمودن راه عبور مناسب بودم. ولی باثر مساعی راه عبور یافت شد. بالاخره به یك گردنه‌ریگزار وسنگریزه رسیدیم وفکر می‌شد که نقطه آخرین صعود برای حیوانات فرا رسیده باشد. اما بازهم راه عبور ممکن گردید. چند صد متر بطرف چپ و راست این طرف وآنطرف راه می‌گذشت وازآن ببعد درك کردم‌که راه کمپ مرکزی‌پیدااست وحاجت به کشفیات نمی باشد .

من منتظر کاروان بودم وزودتر ازآنچه من درانتظارآن بودم کاروان رسید سر قافله غژگاوها بودند. غژگاو حیوان باظاهر تنبل ولی اصلا کوهگرد وچالاك. ارتفاع ۴۳۰۰ متر به حیوانات مذکور هیچگونه تاثیر نکرد وچنین مینمود که اصلا غژگاو ها برای این ارتفاع پیدا گردیده اند اما مالکین آن خسته وذله معلوم میشدند .

بعد ازظهر به نقطه مطلوب رسیدیم دریك تیم دایره مقابل ماقله مغرور جلب توجه میکرد این‌قله تاحال از طرف کسی تسخیر نشده ومارا بطرف خود می کشانید .

سیمون وویکتور با وظایف کشفیاتی خود کار خوبی انجام داده بودند محل تثبیت شده با ۴۵۵۰ متر ارتفاع یك نقطه ایدالی بود. ازطرف دیگر تقاطع جغله سنگ زاری که توسط یخچال آورده شده بود درشب ووقت غبار پیدانمودن کمپ را سهل می‌ساخت. درارتفاع قله ماتر هورن بالای سنگریزه یخچال دوجهیل زیبا وجود داشت که درهیچ نقطه جهان بالای چنین سنگریزه چنین جهیلی وجود ندارد گویی این دوجهیل برای ما ساخته شده بود ازآب یکی آن برای نوشیدن واز دومی برای‌شستن ظروف‌ودست وبامی‌توانستیم استفاده نمائیم .

ورودکاروان شروع شد حمالهایکی بعد دیگری رسیدند غژگاو های متحمل ازبار سنگین واضافی آزاد شدند. پسر دوازده ساله هم درباربری ماسهم گرفته ویك صندوق بیررا به بالا حمل کرده بود بطور بخشش یك پیراهن کهنه را برایش دادم. صندوق ها، بیلرها فایبر وجوال ها به صورت

درست وصحیح چیده شد. غژگاو ها مرکب ویك اسپ سیاه پیرکه به این ارتفاع بلند آمده بود دربین یك گودال برای استراحت جمع شده بودند .

حمال های مادر صدد هموار نمودن قرار گاه مرکزی شدند. و چون ریگ و جغله یخچالی به آسانی یك طرف می‌شدند به آسانی وبه سرعت کار هموار کردن محل کمپ پیش رفت نمود درآنجا دیدیم‌که این‌مردم کوهسارچه‌اشخاص زحمت‌کش وساعی می‌باشند. درظرف ۲۰ دقیقه یك میدان وسیع برای قرارگاه ماتکمیل گردید بعداً واخانی های مادریك کنار نشسته‌به منتظر بدست آوردن مزد خود شدند. مامیز کامپینگ ودوچوکی مقابل‌آن‌را گذاشتیم وسیمون نوت های صد افغانیگی را دربرابر خود چید بدون اینکه بسیاردرمورد بخشش حمال ها مذاکره کنیم همه ما موافق بودیم که این اشخاص دو ست داشتنی شایسته ۲۰ افغانی بخشش می‌باشند .

زمری ضمن یك بیانیه ، آن‌هارامخاطب ساخته واز طرف ما از آنها تشکر نمود.وگفت سویسی هامسرورند که درکوهای شما فرصت کوهنوردی می‌یابند. طوریکه شما کوهای بلند دارید سویس نیز مملکتی است دارای کوهای بلند،سویس دور است‌وبسیار دورتر ازکابل ونورستان می‌باشد واینها برای دیدن کو های افغانستان مخصوصاً هندوکش به این سفر دور-ودراز اقدام نموده اند. یکی از دونفریکه همیشه ازطرف اهالی حرف می‌زد سوال نمود که آیا واقعاً ما ازکارشان راضی می‌باشیم. ومی‌خواست رضایت مارا باردوم بشنوند. زمری برای خوشنودی ماازآنها پرسید که ایشان ازماخوش‌اند. مردان اورگندگفتند ازاینکه مهمانان ماازماخوش‌می‌باشند وازین‌سبب‌خوشنود هستیم. عالی ترین مزد برای ماخوشنودی‌انسانا ست.

بعد زمری هرکدام رایکه یکه به نزدیك میزما طلپید هرکدام پیروجوان ازما یك نوت صد افغانیگی راکه‌به‌تمثال اعلیحضرت محمد ظاهرشاه مزین بود بدست می‌آوردند.

هر کدام نوت هارا به غور میدیدند واگر یك کنج آن پاره ویا خراب می‌برد دوباره مسترد می‌نمودند. دراخیر بایك فشار وفشردن دست ازگرفتن مزد خود از ماتشکر میکردند .

طبیب مادربین مردان وپسران قیمت خوبی پیدا کرد وی بالای میز خود تمام سامان ولوازم طبابت را هموار کرده بود. حدیث است که اگر خداوند برای کسی ثروتی اعطامیکند باید ازثروت آن سایر ابنای نوع نیز مستفید شوند .

ما خودرا مسرور حس مینمودیم که مردم واخان گر چه نوت را به دقت میدیدند ولی بازهم آنرا قبول می‌نمودند. در دره های دور وگوشه آسیای مرکزی پذیرفتن پول کاغذی یك امر عادی نیست ما درهمالیا چندین جوال مملو از پول سیاه را باخود حمل مینمودیم .

بحمال های خود گفتیم که یازده روز بعد دوباره بیایند واین بار فقط ٤٠ نفر باشند وحیوان بارکش باخود نیاورند.

در اول سپتمبر میخواستیم تمام لوازم کمپ مرکزی‌را به پای قله هفت هزارمتره نقل بدهیم وچون‌از فراز یخچالها میگذشتیم حیوانات نمیتوانستند درده روز آینده مابه بلندی عادت میگرفتیم ومیتوانستیم پیش برویم. برای‌عادی شدن ومطابقت دراول میخواستیم به قله شش هزار متری بالابرویم اگر دراین کوهنوردی به صعود این قله موفق نشویم باز هم یك عمل تطابقی واعتیاد شمرده میشد وعلاوتاً یك قله پنج هزار متری نیز بود .

درنزدیکی قرار گاه خود سه هدف کوهنوردی‌پنج هزار شش هزار وهفت هزار متره درمقابل داشتیم. در کوههای آسیای مرکزی وهندوکش غربی یك تعداد قله بحیث قلل‌اولی وتجربوی نام گذاری شده است ولی باید گفت که وقتی‌بریك قله‌نام گذاشته شود که آن قله فتح گردد وهمچنان اهالی آنجا برای قله مذکور نام نداشته باشند لهذا وقتی بریك قله نام میگذارند باید هیئت کوهنوردی عنعنه آنجارا مدنظر بگیرد. اما برخلاف درهندوکش غربی آسیای مرکزی قلل وبرج هایی است که نام اروپایی دارد مثلا بعضاً تمام شهر

وقریه ای که کوهنورد درآن مسکن دارد برآن قله گذاشت شده چنا نچه برای سهولت کار شان قله را بنا م قله مایر و ماتری هورن مسمی نموده اند. این امرتنها مر بوط به هندوکش نیست بر بسیاری از قلل دیگر نیز این نوع نام گذاری شده که مثال زنده وبرجستهٔ آن مونت ایوریست است .

بلندترین قله دنیا ازطرف اهالی آنجا نام دیگری دارد وعلاوتاً نام آن زیباتر وخوش آهنگتر وپرمعنی تر میباشد.

برای ما سویسی ها چقدر مایه تعجب خواهد بود که قله ماتر هورن واقع کشور سویس بنام مونت واخان موسو م باشد اتفاقاً قلل واخان برخلاف قلل دیگر هندوکش نام هایی دارد اگرچه نام این قلل بروی نقشه نیست ولی اهالی نام هرقله را میدانند. قله هفت هزار متری بنام صرت اورگند بالا یاد میشود قله ای که ازطرف پولیندی ها بنام قله سیاه موسوم شده به نزد اهالی بنام کوه یوروپ مشهور است.

حمال های ما درحالیکه سه نفره بریك غژگاو سوار شده بودند شاد وخندان مارا ترك دادند. امروز قریه اورگند خوب ثروتمند شده برای اکثر مردان این پول عایدبرجسته سالش محسوب میشد زیرا برای زندگی ساده اینمردم این مبلغ یك مبلغ کافی بود ثروت وهستی این مردم حیوانات اهلی ومزارع خشك وخالی شان است ازگوشت وشیر، روغن وپوست، پشم این حیوانات استفاده می نمایند .

برنج، گوشت و چای و بوره به ندرت یافت میشود درهوای خشك وسخت این منطقه میوه نیز نمیروید ازپوست گوسفندان برای لباس وبوت استفاده میشود ووقتیکه پوست وپشم ازاحتیاج شان ضافه باشد به فیض آباد جهت فروش میبرند ودرعوض تیل خاك، گوگرد وبوره میخرند. کشمش وتنباکو درجمله اموال لوکس محسوب میشود .

خوشوقتی حمال های مابخوبی احساس میشد باصدافغانی که بدست آوردند هرکدام یك بز ویاسه برچارم قیمت یك

گوسفند را تادیه کرده میتوانستند. ازاینرو این مبلغ پول زیادی برای مردم کوهنشین بود .

کمپ مرکزی قلعه مستحکم ما:

کمپ اساسی ومرکزی مسکن دایمی ما محسوب میشود. دریك محل باقی ماندن ونجات اززحمت حرکت هرروزه لذت بخش بود. بالاخره به مسکن خود رسیدیم شب آرام را بعد ازخستگی پیش‌رو داشتیم. خیمه بزرگ را برافراشتیم ودر ضمن کار پرزحمت دریافتیم که مادرارتفاع قله مونت روزا قرارگاه خودرا اختیار نموده ایم. وقتیکه آب برای نوشیدن ویا درصدد بستن ریسمان خیمه به خرسنگ ها بودیم‌قلب‌ما مثل ماشین ریل بصدا میامد تخست شش های ما به هوای مرتفع عادی نبود ولی چند روز بعد این همه مشکلات رفع میشد وما باارتفاعات بلند اعتیاد حاصل می‌نمودیم .

خیمه قرار گاه مرکزی را باید مثل قلعه مستحکم می‌ساختیم تادربرابر هرگونه اختلالات جوی مقاومت کند درعین حال این محل باید نقطه مبدأ حرکت برای عملیات کوهنوردی درکوهای جانبی باشد ویکتور باتخته سنگ ها مطبخ اعمار کرد ویزی و سیمون یك عمارت شخصی برای جا بجا نمودن وسایط شخصی شان ساختند بدین نوع‌ترتیب وتنظیم خوبی درقرارگاه ما حکمفرما گردید.

از این محل میتوانستیم قله شش هزار متری را خوب ببینیم وبا دور بین سمت شمالی وراه های صعود را خوب مورد غور ودقت قرار بدهیم صرت اور گند پائین طوریکه ازنام طویل آن پیداست یك منظره وحشت ناك ومشکل را تشکیل داده بود. شکستگی یخچال یکی بعد دیگر وبرج های آمادهٔ سقوط و یخچالهای آویزان زیاد داشت گویی دست مقتدری قاش قاش وکوفته باشد .

ازبین این یخچالها مثل نردبان آسمان قله سر برفلك کشیده بود وطبیعت برای این‌قله سر بفلك کشیده راه‌صعود داده بود یك صخره بدون درز سفید رنگ به خطوط شیك

ومغرور تابه قله منتهی می‌شد میلان بطرف بالا زیاد وازخطر خالی نبود ولی ممکن بود مسئولیت خطر را بعهده بگیرم .
راجع بخود قله که یك موضوع تثبیت شده بود درمورد آن مناقشه نمودن زاید بنظر میرسید راه رفتن به قله‌مطمئن نبود یك دیوار عظیم سنگ بین ما وقله قرار داشت وبه‌یك صورت ممکن بود که ازاین دیوار سنگی بگذریم اطراف آن ازنقطه نظر تخنیك صخره بازی ساده معلوم می‌شد اما بسیار خطرناك بود زیرا صدها متر یخچالهای مهیب وسهم ناك درمقابل قرار داشت باید خودرا به تقدیر میسپردیم وازیخ هائیکه آماده سقوط وافتادن بود می‌گذشتیم این یخ‌ها مثل انگور های پخته شده بدیوارها آویزان بود تماشای منظره وانتخاب راه صعود جمله کلاستیك ترستینررا بخاطر دادکه گفته مرگ درکوهسار وکوهنوردی اکثراً مرگ قهرمانانه نیست بلکه غالباً احمقانه میباشد. این جمله خوش آیند نیست ولی دراکثر موارد صدق میکند .
اگر دیوار صخره قابل صعود نباشد پس باید تماماً بطرف راست برویم وازقول شمال غرب راه خودرا انتخاب نمائیم به اثر این بی‌راهی راه رسیدن قله درروز طویلتر میشود. امااین راه مطمئن تر است .
رسیدن به رآس قله راه مختلف داشت که هرکدام ان حاوی ضرر ومنافعی بود قلت اکسیجن محسوس کردید چند روز لازم بود تاششش های مابه این ارتفاع بلند وقلت‌اکسیجن عادی میشد. شب نسبت به چمنزاریکه شب گذشته‌را سپری نمودیم سردتر بود. ترجیح دادیم زیرخیمه بخوابیم. برای اولین بار طی سفر خود یك خیمه بزرگتر وآرام را بد ست آوردم. چقدر گوارا است که تمام اعضای هیئت دربین یك خیمه جابجا شود زیرا اگر هیئت کوهنوردان‌درخیمه جداگانه خواب نمایند ناراحت کننده است چند ساعت بعد درسینه خود این محل برای ما ثابت شد. برای اولین بار دریك قرارگاه مرکزی که زمین آن را برف ویخ نه بلکه سنگ‌های یخچالی تشکیل میداد خوابیدیم وبه‌هرجاییکه‌قدم میگذاشتیم

سنک پاك وصاف وجود داشت ووقتی که برف بحد وفرت وخسته کن باشد وجود چنین زمینی خیلی خوشگوار است چند ساعت بعد درسینه خود آرامش خنی میشد و فشار سنگین کمی تقلیل یافت وآهسته آهسته وضع ماعادی گردید مابه ارتفاع بلند آلپ برآمده بودیم هانس پیتر گفت که به خاطر باید داشت ما درارتفاع قله والینور بلند ترین قله سویس میخوابیم .

هرلحظه ازخواب بیدار میشدیم. خواب ما بسیارکوتاه بود. رویایی بی‌معنی وپهلو گشتن ازیك طرف به آنطرف لایاد موجب ناراحتی بود بایك نفس عمیق دوباره بخواب‌میرفتیم.

شب دربین بستر خود به اندازه ای ناآرام بودم که بالاخره چپرکت سفری‌ام شکست وبروی زمین افتادم عرق‌را ازجبین خود پاك نمودم گفتم چه خواب عجیبی دیدم. خوابم ازین قرار بود .

سرویس فولکس واگن را می راندم و دیوانه وار به اکسلیتر فشار میدادم .

ازیك یخچال به یخچال دیگر موتر را میراندم مثل‌یك تراکتور وتانك موتر فولکس واگنم بر سنگریزه وجغله ها بلند میشد بالاخره دربین برف موترم ایستاد .

یخچال آماده به سقوط ویخچال های آویزان را بالای سر خود دیدم .

ازتنبلی بستر سفری را دوباره درست ننمودم وباخود گفتم که خوابیدن بروی زمین نیز ناراحت کننده نیست .

هانس پیتر ازخواب بیدار شده بود زیرا زخم های‌وی اورا اذیت میکرد وما ازمشاهدهٔ وضع اش متأثر بودیم .

شب اول یك شب مستریح وآرام نبود وفردای آن حینیکه قهوه‌را مینوشیدیم همه تازه‌معلوم نمیشدیم امابا‌آنهم طبع ماخوش بود. تصمیم گرفتم که همان روز بطرف قله شاه بلند برویم ودیواز سنگی راکه راه صعود را برما بسته است ازنزدیك ملاحظه نماییم ویك مارش بطرف بلندی برای بلدیت واعتیاد نیز مفید بود وامید وار بودیم که شب‌متعاقب

آن خوب خوابیده بتوانیم .
زمری ازهمه مازیادتر علاقه به کوهنوردی پیدا کرده بود اویگابه کوهنورد افغانی بودکه میخواست حتی در بین اعضای هیئت کوهنوردی ما اولین شخص باشد که برقله بلند شود زمری هرگز به کوه ها نرفته واز کوهنوردی اطلاعی نداشت وتصور نمیتوانست که صعودبرقله وفرود آمدن ازآن چقدر تکلیف ده است بهرحال برای ما مایه مسرت بود که اوتنها یك ترجمان خوب نه بلکه به کوهنوردی نیز علاقه پیداکرده بود وآرزو میکردیم که این مسرت مادراثنای عملیات کوهنوردی برای همیش باشد بابوت های کوهی عینك برفی ولباس گرم اورا مجهز ساختیم وبطرف یخچال در حرکت شدیم .
هانس پیتر را درقرارگاه گذاشتیم او بانگاه حسرت از عقب مانگاه میکرد .
زخم های سوختگی اودرد مینمود چنانکه حرکت وگشت وگذار را درگرد ونواح کمپ نیز برایش مشکل ساخته بود در داخل چنین شرایط به کوهنوردی هر گز اقدام کرده نمیتوانست .

اولین تماس باکوه :

ازاولین برف وسنگریزه یخچال گذشته به خودیخچال رسیدیم یخ روشن وشفاف دربرابرم قرار داشت دربرخورد نخسبت بایخچال به یك آب یخ مواجه شدیم درزهای بزرگ که خانه ها دربین آن غارت شده میتوانست مارا مجبور میساخت که ازآن خیز بزنیم آب جاری ومهیب در درزهای یخچال جمع شده بود واز اینجا وآنجا آواز شکستن یخ بگوش میرسید .
برف برنگ های متعدد جلوه نمایی میکرد. رنگ سفید درحصص سایه برنگ های آبی وسبز مبدل جلوه میکردویك فضای زیبا ومتلون را تشکیل داده بود .
نیم ساعت اول مایوسانه هرطرف رفتیم کوه درنخستین روز قدرت خودرا بما نمایان ساخت وثابت کرد که یخچال

های هندوکش نسبت به یخچال های الپ متفاوت است قلل کوهای اطراف خود را درآغوش یخ های نوک درازمی یافتم .
ویکتور بـایك خیز و جست زیاد بالای یخ چند زینه وجای پائ حفر کرد وبعد درروشنی وضیاء زیاد بعد به‌زیر آفتاب به سطح مرتفع یخ رسیدیم کوه معظم هندوکش دومین درس خودرا شروع نمود. اوبما برف یخ زده ومتلاشی شده را نشان داد نوك های تیز وکارد مانند آن به برف یخ زده شباهت نداشت نمیدانم که چرا ما به اجسام تیز وبرنده برف ویخ نام گذاشته ایم این نوع یخ ازگروه خطرناك بودوما باید به‌آن پنجه نرم می کردیم .به‌اثراشعه‌تابناك آفتاب و خشکی هوا آن یخها به اشکال مختلف‌مبدل گردیده بود اوضاع‌جوی آسیای مرکزی روزها وهفته ها خوب وروشن است وآفتاب باقدرت کامل درقلب یخ نفوذکرده میتواند این یخ‌ها اکثراً یك یك ونیم متر ارتفاع‌داشت ومابايد به‌آن مجادله‌مینمودیم. بعضی اوقات بین اجسام شمع مانند ونوك تیزراه عبورموجود بودکه ما میتوانستیم بمشکـل ازآن عبور نمائیم و موانع را ازمقابل خود برداریم .
بوت های مـا تو سط این یخ باوجود یـکه با وسایـل کوهنوردی مجهز بودمی لغزیدیخ‌ها دراشعه‌خورشید میدرخشید ومثل یك کله پنگوئین ها نمایان میشد شکل حیوانات‌متعدد آهو ،خرس راگرفته‌بعضاًمانندگل‌های‌رنگارنگ‌معلوم‌میشند ، یك باغ‌زیبای طبیعت‌بوداین‌نوع‌بوته های‌وسیع بر ف ویخ‌که به مرغزاری شبیه بود باری موجب تـکلیف ورنج ما میشد وضمناً مورد بهت وتحسین ما می‌گردید درآخر به یخچالـی رسیدیم‌که یخ‌ها بصورت عمود دربـرابر مـا بلند شده بود زمری که به کوهنوردی عادت نداشت مانده وخسته نشسته بود ودرك کردکه کوهنوردی تنها عبارت از صعود وکمایی نمودن افتخـارات تسخیر قـلل نیست از هر سوراخ آ ب مینوشید گفتار مارانمی‌شنیدوفکر میکرد خودش بهترمیداند ویزی وویـکتور درآن طـرف یخچال از نظر غایب شدند. سیمون دریك توته بزرگ یخ بصورت عمودی بالای سرما

ایستاده بود وبه سرعت جای پا ودست برای خود حفرمی کرد من به زمری نشان دادم که چطور ممکن است باموزه های کوهی وزاغ نول امکانات صعود بالای این یخ‌ها ممکن میشود.
صعود وصخره بازی جنبه دلچسپ را گرفت بالاشدن یك دیوار عمودی حکم مفقود شدن را دریك گودال تاریك داشت دراول بدون ریسمان حرکت کردیم وتاجائیکه برای ما کوهنوردان ممکن بود بدون ریسمان رفتیم اما زمری نمیتوانست بدون ریسمان حرکت کند وسیمون سرریسمان را به پشتاره خود بست. من صدا زدم که سیمون نبایدبه‌سرعت حرکت کند هرسه ماخودرا بیك ریسمان بستیم. وزمری را دروسط گذاشتیم بعد ازبالا شدن به صخره عمودی باز هم باهم ارتباط داشتیم. یخچال مستور وبابرف که درزهای آن هم بزیر قشر نازك برف پوشیده بود خوب تشخیص نمی شد لهذا بهتر بودکه احتیاط را ازدست نمیدادیم درچنین مواقع خطرناك خودرا باز نکردیم ماویکتور زمری را تعقیب نمودیم آنان ازنظر ما پنهان شده بودند ودرصدد پیدا کردن یك نقطه ضعیف دردیوار ایستاده بودند. به ارتفاع پنجهزار متری به یك بلندی وکوپان مانند یخچال برخوردیم برای بار اول منظره راازنظر گذشتانده می توانستیم. ازپهلوی مایك کمربند مقطوعه وبعد ازچند دقیقه دونقطه رنگه را دریافتیم ویکتور وزمری خودرا به نیم راه صخره رسانده وطوری معلوم میشد که یك راه مناسب دریافته اند آهسته آهسته بلند می رفتند صخره به یخ مبدل شد. قله درشعاع آفتاب تجلی میکرد وسنگ های متمایل به پائین نشانه سنگ‌های شکننده بود.
خوب خسته شده بودیم. بروز اول به ارتفاع پنجهزار متر بلند رفتن فعالیت خوبی بود بالای پشتواره خود نشستیم پاهای خود را دراز نمودیم وگذاشتیم که آفتاب تیز پوست مارا بسوزاند آنجا رفقای را تعقیب می نمودیم که مثل آرتیست های سرکس دردیوار یخ هنر نمایی می کردند. خوب پیشرفت نموده بودند وطوری معلوم میشد که وضع بهتر شده بود چه هردو ازهمدیگر جدا شده بودند. ویزی به یك خرسنگ

نزدیك شد وویکتور بازاغ نوع آهنی درصعود به کوه‌وفادار ماند. بعضا همراه چکش نوك تیز خود زینه می‌ساخت. توته‌های یخ‌دراشعه آفتاب مثل نقره برق‌می‌زد هردو رفیق درآخر صخره باهم ملاقی شدند. نقطه حاکم کوه شش هزار متری ما مغلوب شد. ماازنتیجه کار روز خود خشنودوراضی بودیم. ماسه‌نفر اصلا تیغه شمال غرب را کشف می نمودیم وچون باچشم دیده میشدکه سنگلاخ ها به تیغه شمال قابل صعود است. ازرفتن اجتناب نمودیم ازبین بعضی درز های مشکل گذشته به حاشیه یخچال که ویزی وویکتور روی آن قرار داشت رسیدیم. آواز چکش یخ شکن بگوش می‌رسید وپارچه های یخ بهرطرف می‌پرید. چند دقیقه بعد رفیق های خودرا دیدم که ازدیوار عمودی یخ بطرف ما پائین می‌شدند.

ویزی وویکتور تیغه کوه وراه صعود آن را بسیار پسندیدند. ازچشمان شان ذوق واشتیاق صعود برکوه‌نمایان بود. ماهم ازاینکه راه صعود تیغه را دریافته بودند خشنود بودیم. رفقای ما درتیغه کوه درجای مناسبی دیپوی اموال‌مارا تاسیس نموده بودند. کامره عکاسی موادی که به آن‌ضرورت نداشتند بایك ریسمان ویك تعداد فانه وپیچ های یخ آنجا گذاشتند.

ماهم دروقت فرود آمدن یك مقدار کافی مواد غیر ضروری آنجا گذاشتیم واز حمل آن خودرا نجات بخشیدیم.

حین فرود آمدن ازیخچال راه تازه‌ای جستجو میکردیم وبیشتر بطرف غرب رفتیم به این صورت ازدو درز بزرگ ومهیب نجات یافتیم. مگر بابرف های نسبتاً سست روبرو شدیم. وما ازروی مجبوریت دربین برف های سست ویخ‌های جنگل مانند برای خود راه می‌ساختیم راه نوردی ما شبیه رفتار دربین جنگل های انبوه مناطق استوایی بود وبرای کندن بته ها وشاخه یخ های نوك تیز کارد بته کنی ما زاغ نول بود.

ازموضع اول که به آن بلند شده بودیم زودتر به‌سنگ ریزه بقایای یخچال رسیدیم وازآنجا یعنی ازبین سنگ ها

وسنگریزه ها به کمپ مرکزی واصل شدیم .
زمری وسیمون به قرارگاه رسیدند ما سه نفر برای یك استراحت نشستیم درین ضمن آفتاب غروب کرد هواسرد شد وقله اطراف‌ما در روشنی زرد شام می‌درخشید چون‌روز پرزحمت راسپری نموده بودیم خیلی خسته بودیم .
شبانگاه به اهمیت انطباق درارتفاعات، بلند پی‌بردیم انطباق باهوای نازك در اثر صعود به ارتفاعات تا حدود پنج هزار متر زودتر میسر گردید امشب قلت هوا را حس نمیکردیم ونفس ما سنگینی نمیکرد. درجمله من‌کم طالع‌بودم زیرا تمام شب درتب می‌سوختم وعرق ازسرتاپایم جاری‌بود لنگریتیس‌که از چند روز عاید حالم شده بود مرا آرام نمی‌گذاشت ازقهر وغضب سر تاپایم می‌لرزید وباخودمیگفتم که درین قرارگاه مرکزی‌هم این مرض خبیث دست از سرم برنمی‌دارد. فردای آن روز هوا صاف وروشن بود ودرآسمان ابری دیده نمی‌شد و این وضع جوی یك وضع خاص هندوکش است .
زمری از درد سر شکایت میکرد لهذا بهتر بودباهانس پیتر بماند. این دو میتوانستند به ترتیب وتنظیم ذخایرمواد خوراکه به پردازند اگر حقیقت بگویم من‌هم آرزو داشتم به کمپ مرکزی بمانم واستراحت نمایم وخستگی‌روز گذشته وناارامی شب را تلافی کنم مگر من ترسیدم که این‌لنگریتیس خبیث وقتیکه در حال استراحت با شم بیشتر موجب اذیتم شود واگر بااغماض به کوه های بلند روم ممکن تکلیفی‌نبینم ازین لحاظ تصمیم گرفتم که به نقل دادن مواد به کمپ اول سهیم شوم :

دوخیمه کوچك درارتفاع ۵۳۰۰ متر:

به زودی بالای یخچال رسیدیم ولی علامات روز گذشته را یافته نتوانستیم. وما درحالیکه سوزنك های یخ دراشعه آفتاب میدرخشید درصدد حفر جای پا وراه صعود جدید بودیم . درحالیکه بارسنگین تر را حمل می‌کردیم شش های مامثل دیروز مارا اذیت نمی‌نمود واین‌نشانه ای از اعتیاد

وانطباق ماباهوای رقیق‌بود. سیمون، ویزی ومن پشتواره‌ای سنگین داشتیم. وهرسه پشتواره هموزن نبود . هرکدام نظربه قدرت‌خود پشتواره خودرامملونموده بودیم درین‌حصه بنابر سبکی وکمی بار من دربرابر ویزی وسیمون کم‌آمده بودم. ویکتور بار نمیبرد وخودرا وقف نقل‌کامره فلمبرداری فلمگیری وفرو بردن نفس وقید نمودن آن نمود. ویکتور که بیست وپنجمین فلم کوهنوردی رامی برداشت موفق بنظر می‌خورد اما درضمن ۲۵فلم‌خود فکر نمی‌کردکه‌قله شش‌هزار متری نیز صید کامره اش میشود .

سیمون ویزی ومن رول ممثل وحمال فلم اورا بازی می‌نمودیم باوجود این هم درین روز خیلی پیشرفت کردیم بعد ازدوساعت به پای دیوار صخره رسیدیم درآخرین نقطه یخچال نقش پای روز گذشته را یافتیم‌که برای رسیدن به هدف ما کمك نمود .

بعد ازتوقف مختصر ونوشیدن‌چای اموال خودراباخود گرفتیم وبا پشتواره های خود به صخره یخچال بلند رفتیم. حصه فوقانی صخره ساختمان صخره عظیم‌را بدوحصه‌منقسم نموده بود .

مافیصله نمودیم که ازراه سنگلاخی بلند رویم وازیك سنگ مدور ومعلق بالا رفتیم وبعد از آن می‌بایست ازیك زبانچه یخ می‌گذشتیم. این یخ سیاه رنگ جای پانداشت وبه مشکل می‌توانستیم خودرا باموازنه نگهداریم گذشتن‌از موانع پرزحمت وخطرناك است وپشتواره سنگین درین حال خطرناك تکلیف مارا زیادتر می‌نمود. بعد ازچند متر دربین یك درز قرار گرفتیم. طبقه سنگ های سنگلاخ بطرف‌پائین متمایل بود. گرانیت آن ساده وصخره بازی کیف مخصوص داشت وبا علاقه زیاد بر آن بلند می‌رفتیم به احتیاط آهسته آهسته دربین سنگ های سست وبی‌انسداد خزیدیم‌ومجبور بودیم هرقدم خود را خوب بدقت مورد مطالعه قرار دهیم. درین ضمن باد شدید بوزیدن شروع نمود ومارا تکان میداد به این ترتیب حظ بردن از ارتفاع پنجهزار متر انجام یافت

وباید بااحتیاط کامل جان خودرا حفظ می‌نمودیم وباپشتواره سنگین خود ازتیغه کوه عبور نمودیم. بالا رفتیم بعدازبلند گرفتن نفس اداره جسم به بلند ترین نقطه تیغه کوه‌رسیدیم. وپشتواره را یك طرف انداختیم وبه درازی دربلندی هموار تیغه کوه گذاشتیم پاها ودست هارا دراز گردیم از ترمزخود نوشیدنی گرم گرفته بخوردن رودهٔ پرگردهٔ دود زده آغاز نمودیم. یك آدم سنگی شهادت می‌دادکه انسانها به این‌قله آمده بودند وذیپوی مواد ویزی و یکتور توسط همین علامه نشانی شده است. ازقسمت خوش که اینها دیپوی بزرگی نساخته بودند بدون آن محموله ماخوب زیاد بود.

از عقب یك پشته تیغه مانند بلند تر ر فتیم بطرف راست ما دیوار سنگی وپرتگاه عظیم و بطرف چپ ماقله یخچالی شش هزار متره وجود داشت در حصص پائین کوه باسنگ پایین باگرانیت دار بازی می‌کردیم اما حال مواد دیگرکه بنام تون شیفر یاد می‌شود بزیر پایها یما بود. درنقطه بالایی کنار صخره عظیم‌که فوق‌العاده شکننده‌می‌نمود نقطه ارتباط هردو نوع سنگ محسوب می‌گردید.

ارتفاع سنج ما ۵۳۱۰ متر نشان میداد دراینجا کوه به صخره عمودی مبدل می‌شد که ازسنگلاخ ویخچال متشکل شده بود. درهمین نقطه بهترین محل برافراشتن کامپ‌بلند مابود. وکمپ نمبر اول باید درهمین جا گسترده می‌شد. در دونقطه امکان برافراشتن خیمه های کوچك موجود بود. دربالای یك سنگ مدور که به سطح بالایی خود هموار ی داشت ویا بالای یخچال دریك سطح هموار در اول محل خیمه خود را بالای سنگ تعیین نمودیم تاازبالای یخ‌نشستن نجات یابیم ولی باد شدیدی می‌وزید وروی یخ ازبادپناه‌بود.

وجود یخ به زیر بستر وارتفاعات بلند باتجهیزاتی که داشتیم آنقدر مشکل نبود ولی باد شدید را نمیتوان‌به‌آسانی تحمل کرد. درین محل تعیین شدهٔ قرارگاه تمام بارهای‌خود را خالی نموده دربین پارچه خیمه خود بستیم. ریسمان های خیمه را توسط یخ های مخصوص یخچال به یك نقطه‌مصئون

نصب کردیم. به اینصورت یك خیمه مواد غذایی کافی برای چند روز و کامره فلمبرداری ویکتور به این نقطه بلند انتقال داده شد، فردا میخواستیم چند توشك بادی وزابری واجاق تیل خاکی را به کمپ نمبر (۱) برسانیم . درهمالیا این کار مشکل نیست وشرباس درحمل ونقل بار و خانه کمك میکنند اما درهندوکش باید کوهنورد شخصاً این کار را انجام بدهد. دربرابر کار پر مشقت حمالی سودی که نصیب کوهنورد می‌شود همانا اعتیاد وانطباق با هوای رقیق است. خسته وکوفته به فرود آمدن شروع نمودیم این روز پرمشقتی بود مااز حمل نمودن بار وویکتور از فلمبرداری زیاد همه مانده شده بودیم. اما دربرابر آن خاطر آرام داشتیم که فرداولین قرارگاه مرتفع ما آماده میشود وکسی مارا ملامت کرده نمی توانست که‌وقت را بیهوده ازدست دادیم که فرود آمد ن از یك صخره عمو د ی‌زو دتر از حد تصو ر ،ممکن شد.

درکمپ مرکزی :

درکمپ مرکزی خودرا تازه تر وقوی تر یافتیم وطوری معلوم می‌شد که هوای پایین دره راتنفس می‌نماییم. وازنفس کوتاهی اثری نبود نشانه دیگر مطابقت به ارتفاع، گرسنگی مابود. ویکتور اجاق‌را به نزدیك خود آورد وشیره بادنجان رومی اشپاگتی وگوشت را باهم آمیخت. غذایی توأم باسلاد توت زمینی وچکه دانه روی سفره را زینت داد .

ما ازقلت مواد خوراکه شکایت نداشتیم حینیکه چای گرم می‌نوشیدیم راجع به‌پلان های فردا مذاکره نمودیم . فردا می‌خواستیم به کمپ نمبر یك بلند رویم وفیصله شد شب را درآنجا می‌گذرانیم وپس فردا به طرف قله براه می‌افتیم .

ویزی در ین مذاکره خوشبین بود شب را درارتفاع ۵۳۱۰ متری می‌گذشتاندیم وازآنجا دریك روز به ۶۵۵۰متر بلند می‌رفتیم وقله‌را فتح‌نموده ودرهمین روز بدون‌استراحت ضمنی به ۵۳۱۰ متری فرود می‌آمدیم. درآنوقت این پلان او خوب بود ممکن انجام می‌شد ولی به اندازه خسته واز کار

می‌افتادیم که دیگر درهندوکش قادر به قله بازی نمیشدیم لذا تصمیم گرفتیم که نخست به کمپ اول می‌رویم. یك‌شب را درآنجا میگذرانیم. دیده شودکه بعدازآن چگونه پلان را طرح نماییم.

دربیرون خیمه هـوا نیمه تـاریك وسرد شده است. تابینی خریطه خواب راکش نمودیم ودعا میکردیم که زودروز نشود. سرمای قله شش هزار متری دراستخوان ویزی‌نفوذ نموده وقرار نداشت حتی نمی‌توانست که خواب آرام کند صبح وقت قبل ازوقت عادی کوهنوردی قهوه گرمی آورده شد. مانمی خواستیم که ویزی را برنجانیم. نوشیدن قهوه گرم درین ارتفاع بلند خوش آیند بود. ازبستر پـر خـارج وبوت هارا به پـانمودیم . گرچه خوب عـادی شده بودیم ولنگیر توس مزمن هنوزهم مرا تکلیف‌میداد واعتمادبر خود را ازدست داده بودم ودرست نبودکه سه رفیق خودرا تنها می‌گذاشتیم تالوازم وبار خانه را به کمپ اولـی تنها حمل نمایند. لازم نبود من بدون بار به کمپ اول بالا بروم واگر ازصعود به قله شاه صر فنظر میـکردم خاطرهٔ تلخی برایم بشمار میرفت. من می‌خواستم باتمام قوا مساعی خودرابرای صعود بخرچ بدهم ولی اینکار درارتفاعات وکوه های‌سربفلك کشیده کار سهل وآسانی نبود باهانس پیتر فیصله نمودم که ازکمپ اول به تنهایی برمی‌گـردم وچون راه فوق‌العاده مشکل ویخچال بسیار خطرناك بود بـا هانس پیتر فیصله کردم که فرود آمدن مرا ازکمپ اول تحت مشاهده قراربدهد ومرا تعقیب نماید قبل ازحرکت درصدد جمع آوری سامـان ولوازم خود شدم پشتواره عادی را از لباس گرم جراب‌هـا چکش ها، برمه یخ، شیرینی سرفه وصد ها چیز دیگر مملو نمودیم .

هانس پیتر درجمع آوری پشتواره وجوال دریایی‌بامن کار نمود درین ضمن ارتفاع سنج من گم شده بودمن یـك ارتفاع سنج بسیار عالی با درجاتی‌که واضح خوانده می‌شد داشتم. درتمام وقت این ارتفـاع سنج بامن بود وحالا کـه

موقع خدمت حقیقی این ارتفاع سنج رسیده بود ازنظرغایب بود. ویکتور مرا مخاطب ساخته گفت:

حالا تسلیم شو که ارتفاع سنج دقیق‌تو درلوزان‌مانده. تمام چیز های دیگر بخاطرت بود بجز همین ارتفاع سنج.
لعنت برشیطان این نوع‌گفتار هارا کنار بگذار من بصورت یقین میدانم که خودم ارتفاع سنج را برداشتیم: بجیب پطلون مخصوص کوهنوردی نمودم اما حالا این‌پطلون را نمی‌یابم. بهرحال یك ارتفاع سنج دیگری داشتم‌که تا ارتفاع شش هزار متر کار میداد ولی ازقسمت نیك که این قله‌ها قبلا اندازه‌شده‌بود. قله آی‌که برآن می‌رفتیم‌شش‌هزار متر ارتفاع داشت. پشتواره ما نسبت به روز گذشته‌سبکتر نبود اما باوجود آن زودتر پیشرفت نمودیم. نقش پاهای‌روز گذشته تشخیص شده می‌توانست بعد ازظهر به کمپ نمره یك رسیدیم اول خیمه هارا برافراشتیم یخ های ایستاده تیغه مانند نسبت به پائین وبالا کمتر بود. دریك درزکوچك یخ آب یافتیم درحالیکه انتظار نداشتیم به ارتفاع ۵۳۰۰ متر آب پیدا میشود.
پیدا شدن آب نوید خوبی برای ذخیره مواد سوخت مابود. شب اول درکمپ نمبر یك به آرامی نگذشت هر آن ازخواب بیدار میشدم ارتفاع‌ما ازکمپ‌قرارگاه فقط ۸۰۰متر ولی باوجود آن ازخواب آرام کمپ مرکزی واشتهای خوب‌آن اثری دیده نمی‌شد. هرکدام مابه هوا محتاج شدیم باوجود برودت ۲۰ درجه راه ورود خیمه را باز گذاشتیم. تاهواتازه وزیاد داخل خیمه شود .
بازهم فقدان اکسیجن محسوس بود وخیال می کردم که یك وزن سنگین برسینه های ماگذاشته شده تنهاویکتور ۴۶ ساله آرام خواب بود وانتظار فردا وفلمبرداری فتح قله شاه را می‌برد .
ویزی درحالیکه نیمه خواب بود خیمه را به یك تونل که هردوطرف آن مسدود شده باشد تشبیه نموده بی‌خوابی

ومشکلات نفس کشیدن اورا به اندازه ای تکلیف داد که می‌خواست باپاپوش عادی بروی یخچال هوا خوری کند .
سیمون طبیب ما نیز ناآرام بود. درعالم رؤیا خیمه را ازقله بطرف قله دیگر نقل میداد بعد ازهر پنجاه متر خیمه هارا می‌افراشت وهیچ وقت به آخر قله نمی‌رسید. من نیزباخواب های ترسناك درمجادله بودم خریطه، بیلرها مواد خوراکه به نزد من آورده می‌شد ومن درصدد تنظیم وترتیب آن ها بودم کاروان بی‌سر وپا بارخانه مارا حمل می‌نمود. واین بارخانه انجامی نداشت حمال ها بدون اظهار حرفی ازمقابلم می‌گذشت انجام نداشت یك سلسله تخیلات وحشتناك مرا رنج میداد یك کاروان ارواح ازجلوم می‌گذشت و دربین سنگلاخ ها ناپدید می‌شد. من ازباز گشت صرف نظرنمودم.
صبح فوق‌العاده سرد بود نمی‌خواستم قبل از طلوع آفتاب در افق بیدار شویم حینیکه آفتاب طلوع نمود از بی‌خوابی نیم جان بودیم وآرزو نداشتیم ازبین خیمه کوچك خود بیرون رویم یك جرعه قهوه داغ مارا ازخواب بیدار می‌ساخت درنزدیکی زنگوله های یخ را مشاهده نمودیم. ویکتور به فلمبرداری فعالیت می نمود ودر آرزوی بدست آوردن بهترین فلم ارتفاع بلند ومشکلات‌آن را درك‌نمی‌کردیم به هراندازه ای‌که او زیادتر فلمگیری می‌نمود به همان اندازه به قوت ونیروی بلند می‌رفتیم. ازینرو من اورابه زیبایی‌های طبیعت ملتفت می ساختم هی‌ویکی در بالای این خرسنگ حتماً ازما فلمبرداری کن. وفکر کن که پس منظر چقدرفریبا است این افق نظر تحتانی را بنگر .
عکاس ازچنین مشورت ها بدش نمی‌آمد وبه فعالیت کامل فلمبرداری می‌کرد. درین ضمن ما نمی‌توانستیم نفس تازه کنیم .
برعلاوه ویکتور ویزی نیز تند می رفت واز استراحت های کوتاه استفاده نمی‌کرد. خط مقطوعه یخچال که بطرف راست ما قرار داشت تصویر جالبی را تشکیل میداد که ازدیدن این منظره عالی تنها کوهنوردان وهوانوردان محفوظ

شده می‌توانست. دریك خط مستقیم برفراز ماقله شاه بود مگر هنوز هم هزار متر ازما دور بود. راه صعود ما ترسناك ومهیب بود زنگوله های یخچال ویخ های نوك تیز ایستاده عبور را مشکل ساخته تمام سرت بامیلان زیاد ازبرف ویخ پوشیده بود. دیدن این منظره قلب های کوهنوردی ما را تکان میداد .

یخچال طرف چپ ما به سطح ریک مال شباهت‌داشت وازیخ صاف وهموار اثری دیده نمی‌شد.

اشعهٔ آفتاب صرب‌برف یخداررا باهزاران لگن‌حاشیه‌دار مبدل ساخته بود. بدون شك صعود برچنین‌یك سطح‌آسانتر بود. مجبورا محتاطانه حرکت را بروی این یخ ادامه دادیم.

باوجود اطراف زیبا وتبدل درکوهنوردی وصعودخودرا خسته، مانده وذله حس می‌نمودیم. جای تعجب نبود مادریك ارتفاع ۵۵۰۰ متری بلند رفته بودیم وعلاوه برآن مرضی‌که درلنگر سر دچارم‌شده مرا آرام‌نمی‌گذاشت شب تب‌میتمودم وصبح بعد از هرچند دقیقه مجبورم می‌ساخت که عقب یك سنگ بروم وعلاوتاً عطش که به ظرفیت بوتل ترمزم‌مطابقت نداشت مرا تکلیف میداد. باآنهم فکر می‌کردم پیشرفت‌ممکن است. به اندازه‌ای خسته بودم‌که فکر می‌کردم‌دیگر ایستاده شده نمی‌توانم اما بالاخره باید کمی برخود حاکم باشم‌رفقایم باید ازعدم توانایی ام حس نکنند واز خاطر من قدم های‌خود را کوتاه تر ننمایند. به بسیار مشکل قدم را به نزدیك قدم می‌گذاشتم .

درارتفاع ۵۶۰۰ متر صخره تمام شد وبه یك صرت مملو ازیخ وبرف مبدل گردید بیش ازانتظار درد من شدت اختیار کرد. حس کردم که سیمون نیز باقوت وقدرت کامل نیست به بسیار احتیاط از احوالش جویا شدم جوابش کاملا بمیل من بود. اطلاع ازحال زار اوبرمن موقع دادکه ازوضع خود مطلعش سازم وازاینکه رفیق هم ریسمان من برای‌امروز نمی‌خواهد بیش برود و استراحت کند برای من آرزوی برآورده شده بود. هردوی ما برزمین نشستیم وهیچ کاری

غیر ازچند تنفس عمیق ننمودیم .
ویزی وویکتور بلندتر رفتند وما کسل مشاهده کردیم که باجرئت وشجیعانه پیش می‌رفتند وبایخچال پنجه نرم می‌کردند. بانوك بوت وآهن زاغ نول ویزی یخ نوك تیز را شکست این یخ‌های نوك تیز در یك صرت که میلان آن زیاد باشد مثل زینه کار می‌دهد. وضرورت به دوز کردن ازراه عبور نمیباشد دوصد متر بالاتر ویکتور وویزی نیز باز گشتند وبا گذاشتن پل‌پا دریك صرث میلانی کار قابل ملاحظه ای‌را برای فردا انجام دادند درمحل استراحت خود آنچه را فردا درکمپ اولی ضرورت نداشتم گذاشتم. برای اولین بار درافق هندوکش ابر ها دیده شد صبح دودانه ابرك کوچکی مانند ماهی بودکه برفراز پامیر شنا میکرداما حال نصف آسمان پوشیده شده وبعضی ابرها دور قله شاه را گرفته وعلاوه برآن هوا بسیار سرد شده وباد تند میوزید هوای خوب دایمی آسیای مرکزی انجام شده و یك تصادف بدی برای صعود فردای مابود .
به فرود آمدن آغاز نمودیم استراخت درزیر اشعه آفتاب خیلی گوارا بود. وآرزو میکردیم زودتر به خیمه‌برسیم وبزیر خیمه بخوابیم درفرود آمدن نیز به قدرت بیشتر ضرورت داشتیم آهن کوهنوردی را به احتیاط به زمین فرو می‌بردیم درحین فرود آمدن آثار وپل‌پای خودرا دوباره‌روشن نمودیم تافردا خوبتر وبهتر راه خودرا بیابیم. ضمناً بعضی یخ‌های نوك تیز سدراه میشد که آنرا نیز ازبین بردیم.
بعد ازظهر باد غربی به شدت به وزیدن آغاز کرد وهوای برسات هند راکه ازطرف شرق نفوذ نموده و صبح مثل ماهی درهوا شنا می‌کرد وآهسته آهسته زیاد شده بود برطرف ساخت یکی ازمزایای هندوکش این استکه باوجود هوای ابری برسات ندارد .
برخلاف کوه همالیا که درنزدیکی آن واقع است. درهمالیا هوای خوب کمتر واکثراً طوفان برف درپروگرام روزمره شامل است .

بعد ازظهر را باخواب، پختن وخوردن سپری نمودیم گولاش بالعاب وین خوراکه ای بود که ویکتور درپختن آن مهارت فوق‌العاده داشت ویك کوهنورد باید خورا که های لذیذ وخوب بخورد. من باید پرهیز می‌کردم وتنها سخاری وچای سیاه می‌نوشیدم .

ساعت پنج آفتاب به‌عقب یك‌قله کوچك پنهان شد سردی شدت اختیار کرده وآرزو نداشتم بخوابم کمی‌بلندتر رفتم درمحلی که هنوز آفتاب داشت بروی سنگ ریزه ها افتادم ونیم ساعت دیگر ازاشعه تابناك آفتاب مستفید گردیم . تابالاخره گلوله آتشین آهسته آهسته نزول کرد ودرعقب صخره ها وقلل ناپدید گردید .

سایه های سیاه دره هابلندتر آمد ودرقلل وتیغه های کوه رسید . شامگاه آهسته آهسته بطرف کمپ نمبر یك روانه شدم .

به استثنای من دیگران شب دوم را درکمپ نمره یك بخواب آرام سپری نمودند . من هم از قلت اکسیجن وکمی هوا شکایت نداشتم ولی تبی‌که هرشب دامنگیرم میشد مرا آرام نمی‌گذاشت وفردای آن ضعیف وناتوان می‌بودم .

بهتر بودکه ازکمپ اولی برمی‌گشتم وبطور یقین‌ثابت شدکه بارفقای خود نمی‌توانم برقله شاه برسم ازاینکه درین عملیات کوهنوردی باوضع صحی نایل شده می‌توانستم‌برایم نامعلوم بود .

بیرق سویس برای اولین بار دریکی ازقلل هندوکش (شاه ــ ٦٥٥٠ متر)

رفقایم خودرا برای صعود آماده ساختند هرسه نفر خودرا تازه حس می‌نمودند. وبرای کوهنوردی آماده بودند. شرایط بلند رفتن برقله تکمیل گردیده هوا خوب وابر های افق بکلی به نظر نمی خورد. رفقا روز گذشته آثار خوبی بجا گذاشته وتانصف قله دیگر زحمت بکار نداشت باید حرکت می‌نمودند. واگر ارتفاع هزار متر دریك روز طی

نمی‌شند درحصه وسیط محل رهایش وشب باش تعین وخیمه برافراشته می‌شند .

هنوز آفتاب طلوع نکرده رفقایم ناشتارا صرف نموده اند ومن بخود اجازه دادم که درخیمه استراحت کنم واستراحت را موجب تنبلی خود می‌دانستم باطلوع آفتاب رفقایم به تیغه کوه رسیدند وحرکات شان را واضحاً تعقیب نمودم قسمت وتقدیر عملیات کوهنوردی بدست آنان بود وآرزو می‌کردم که موفق شوند امروز ویا فردا به قله برسند. دوساعت بعد ازجا برخاستم اولین نگاهم تماشای کوه بود .ولی می‌خواستم رفقای خودرا بیابم هرقدر دیدم رفقا بنظر نخورد. کجارفته اند وچه شده اند؟ سوالی بود که درمخیله ام خطور می‌کرد. باردیگر بدقت آثار روز گذشته‌را ازنظر گذشتاندم وهرقدم دیروزه را بیاد آوردم یخ ، برف، یخ های بلند نوك تیز ایستاده واویزان سنگلاخ همه رایکه یکه از نظر گذشتاندم دربعضی جایها آثار پل پای روز گذشته بوضاحت جلب نظر میکرد اما درهیچ نقطه ای رفقای خودرا نه دیدم واز خود سوال می‌کردم چه شده اند .

دوباره دندانه وتیغه کوه را ازنظر گذشتاندم بالاخره دریافتم که اینها ازتمام مسافه امروزگذشته وبه نقطه ای که روز گذشته ازآنجا باز گشته ایم رسیده اند دربالای سطح بزرگ یخ بحیث نقاط کوچك سیاه مشخص شده میتوانستند. بعد ازیك استراحت کوتاه به صعود ادامه‌دادند مسافه ای که روز گذشته ما برای آن نصف روز بکار داشتیم دردوساعت طی شده بود معلوم می‌شد که وضع شان بسیار خوب است واینکه در ۲٤ ساعت انسان چقدر به ارتفاع بلند مطابقت واعتیاد حاصل می‌کند غیر قابل باور است .

نگاه هاي من بطرف ایشان خالی ازحسرت نبود. من باید امروز صبح برخود تلقین می‌کردم وکمی همت بخرچ میدادم وخودرا ملامت می‌نمودم که چرا اینقدر نرم وضعف بودم .

به مطبخ کمپ رفتم اگتر به کوه قدرت بلند رفتن

نداشتم ظروف رفقای خودرا شسته می‌توانستم از درز یخچال دوچای جوش مملو ازآب نوشیدنی آوردم خودرا بمنزله آمر لوژستیك حس می‌کردم که درعقب جبهه‌باتیلفون جنگ راپیش می‌برد.

دربین خیمه به جمع آوری اشیایی که در اینجا مورد ضرورت نبود پرداختم رفقای ما بدون چون وچرا محمول کافی برای پائین بردن داشتند. تجهیزات کوهی من درنقطهٔ استراحت دیروزی بود. وپشتواره رفقایم را سنگین خواهد ساخت با گرفتن بعضی سامان غیر ضروری بطرف کمپ قرارگاه روانه شدم حین فرود آمدن متواتر رفقای خودرا مشاهده می‌کردم پیشرفت شان فوق‌العاده عالی بود وطوری معلوم می‌شد که بطرف بالا می‌دوند.

درنزدیکی سنگ بزرگی که‌شبیه چهره انسان بود استراحت کردم ساعت ده هانس پیتر بلند می‌آمد اشارهٔ فیصله شده را کنترول می‌کرد پنج دقیقه قبل ازآن که تفنگچه اشاره را مملو ازکار طوس سرخ نمودم وعلاوه برآن یك حرکت دست نیز دادم. هانس پیتر بدون چون وچرا درك می‌کرد که من ازصعود برقله صرف نظر نموده ام.

شاید ازکمپ قرارگاه بادور بین دیده باشد که تنها سه نفر مصروف بلند رفتن برقله می‌باشد . تام به ساعت ده راکت را بطرف آسمان آبی‌فیر نمودم راکت بایك آواز بلند دوباره نزول کرده بر برف های یخچال افتاد ومنظره جالب ودیدنی را تشکیل داد . .

به بسیار احتیاط ازیك درز خطرناك سنگ گذشتم‌اول سنگی را خوب زینه ساخته بودم وبعداً بالای یخ و سنگ دندانه ای فرود می‌آمدم. پائین‌شدن من بدون ریسمان‌واتکاء بیك رفیق بود. به تنهایی فرود آمدن کیف مخصوصی‌دارد. آدم تماماً مربوط به خودش می‌باشد .ودقت زیادتر را ایجاب می‌کند. کمك خارجی را منتظر نمی‌باشد و تنها خوشرویی کوه را آرزو میداشته باشد. یك‌حرکت غلط واتکاء نادرست به مرگ منتهی می‌شود . این مرگ، مرگ قهر ما نا نه

ویامرگ احمقانه می‌باشد. این همه تخیلات برای من تاثیری نداشت هدف من تنها فرود آمدن یقینی وصحیح بود.
پشنواره بدون شکل و توشك رابری بزرگ درحین فرود آمدن مرا اذیت می‌کرد. ونسبت به بلند رفتن بیشتر مرا بیك طرف وطرف دیگر گاز می‌داد ونگاه داشتن توازن رابر من مشکل می‌ساخت.
بالاخره به آخرین مرتبه صخره رسیدم واین صخره بازی لذت بخش بود. پاها باید خوب از هم دور می‌شد وبه قوت کامل کف بوت رابری را بر سنگ تماس دادم. اتکاء دست باید مطمئن می بود جمنا ستیك خوش آیند درطبیعی ترین باغ دنیا انجام شد وبه دندانه کوه ایستاده شدم یخ های نوك تیز ایستاده که درائنای صعود ازآن گذشتیم به آسانی طی شد. باقی فرود آمدن ازروی یخچال وسنگریزه ها هوا خوری محسوب می‌گردید.
درنقطهٔ دیپوی سابقه توقف مختصر نموده آخرین ترمز چای را نوشیدم و پس از خستگی نوشیدن چای گرم لذت بخش بود. هوا گرم ومرطوب ولی درهیچ نقطه ای ابر دیده نمی‌شد.
دربالای یخچال آثار پاها نمایان است از درز های شکستگی یخ به اندیشه می‌شدم حس کردم که درز برف یخچال آنقدر ساده نیست هوای گرم به خطرناکی این درز های یخ افزوده بود. یك قدم بدون تفکر کافی بودکه دربین آب یخچال غرق شوم وبرای ابد اززیر خروار ها یخچال بیرون نیایم. من باید به آن خطر معنویات خودرا از دست نمی‌دادم انشاء الله گفته پیش می‌رفتم.
یخچال برخلاف توقع من وقت زیادتر دربر گرفت بالاخره مجبور شدم که آثار گذشته را ترك بگویم زیرا یخ درمرور زمان نرم تر شده بود. راه دفعتاً دربرابر یك درز بزرگ بریده شد پل های برفی که قبلا برای ما گذر را میسر ساخته بود نرم وقابل اطمینان نبود. رفقای من‌نسبت بمن سریعتر حرکت می‌کردند. دردامنه قله رسیده وبحیث

نقاط کوچك سیاه خوب تشخیص میشدند. درکمپ قرارگاه فضای رستاخیز برپا بود . بایك نگاه خفه که موجب ترس و اندیشه میشد. زمری از من استقبال نمود . از حنجره هانس پیتر کلمات زهرآگین خارج گردید. وطوری وانمود نمودندکه بحیث آشپز در ین عملیات کوهنوردی اشتراك نموده اند وباید تماشا کنند که چگونه آنان یك قله را عقب قله دیگر فتح میکنند . حرف بدهن من خشك شد. من میتوانستم فکر کنم واحساس می کردم کـه چقدر دردناك است که بنابر ناتوانی ممکن نشود به قله برایم وبا چشمان باز ببینم که رفقا قله هارا فتح مینمایند. چه این کارمانند فقیر گرسنه ایست که بر سفرهٔ اغنیاء نـگاه کند وبچشم ببیند که دیگران ازانـواع اطعمه میخورند وفقیر بـاشکم گرسنه جز تحمل چاره ای نداشته باشد. به هانس پیتر گفتم عزیزم من احساس ترا درك میکنم اما من چه چارهدارم که توپاهای خود را سوختی و حال به این کمپ قرار گـاه مرکزی نشسته رفقای خودرا بدور بین تعقیب مینمایی اوگفتار مرا رد کرد. اما اینقدر خفه کننده اظهار نموده بود که باعث رنجش من شود وعلاوه کردکه گفتارش انفلاقی بودکه ازدرد ناتوانی وتنفس هوای نازك ورقیق بوجودآمده گفت وشنود ما برطرف شد. ومایکدیگررا خوبفهمیدیم .

موضوع زمری ساده نبوداوخفه بودکه چرا اورابا خود نگرفتیم. زمری قبول نمیکردکه یك کوه بلند مثل شاهبرای الپینست هایی که سالها تجربه کوهنوردی دارد یك مساله مشکل شود ویك شخص بیتجربه را به چنین یـك سفر خطرناك بـاخود همراه ساختن نه تنها دیوانگی بود بلـکه سر نوشت تمام عملیات کوهنوردیرا درتهلکه انداختن بود. برایش گفتم که به کمپ اول با مابلند رفته نمی توانستی ودرد سری که برایت بیدا شده بود کسی ملزم نبود. امـا باوجود آن برای زمری کاملا قـابل قبول واقع نشد بـرای تسلی باوگفتم که درقله بنجهزار متری باما همراهی کرده میتواند. اما به شرطیکه تمام راهنوردی را به تنهایی‌انجام

بدهد . بایك نگاه قابل قبول نظری به کوه زیبا انداخت وگفت (دات اس تاسنگ).
نزدیك ضمن صحبت بارفقا ملاقات دونفر اهالی اورگند را ازنظر انداخته بودم یك‌مرد ویك‌پسر ازقریه‌هو ر گلند بالاآمده بودند تاملاقات تهزیبی‌نمایند. ماایشان‌رابه غذا دعوت نمودیم وبعداً آنها قطی های خالی‌کنزرف‌را جمع‌آوری نمودند قطی خالی برای ایشان یك شی قیمت بها محسوب می شد . زیرا قطی های فلزی نسبت به کوزه گلی ایشان بمراتب بهتر ومستحکمتر بود. بعد ازجمع آوری قطی های فلزی باما خدا حافظی نموده رفتند .
بادوربین رفقای خودرا دیده می‌توانستیم لازم نبودکه دوربین را بسیار زیاد دربرابر چشم خود نگهدارم. رفقای مابه قله رسیدند وبرفراز قله ایستاده بودند .
برای اولین بار پرچم سویس برفراز بلندترین قله هندوکش دومین کوه بلند جهان به اهتزاز آمد. واین روز ۲۶ اگست ۱۹۶۳ بود .
صعود برین قله غیر قابل باور بـه سهولت صورت گرفت. و احمقانه بود کـه من به ایشان همراهی نکردم ودرآخرین دقیقه برگشتم. بهر حال اولین موفقیت عملیات کوهنوردی مابسیار مهمتر از تشوش وپشیمانی من‌بود . وسنگ بزرگ ازدلم افتاد (این اصطلاح وقتی بکار می‌رود که مشکلی برطرف وامید کامیابی پیدا شود) .
من بودم که آمدن‌به هندوکش‌را فیصله نمودم وتصمیم گرفتم که دریك‌کوه بکلی ناشناس عملیات خودرا آغازنمایم هیچکس از رفقای‌ما باور نمی‌کردندکه اولین صعودوتسخیر را برقلل انجام داده می‌توانستیم وبسیار دردناك می‌بود . اگر بدون تسخیر اقلا یك قله به وطن باز می‌گشتیم. گرچه دره های هندوکش را معلوم وراه را برای دیگر کوهنوردان هموار نمودیم باصعود بر قله شش هزار متره (ویکتور، سیمون ویزی) هیئت کـوهنوردی ما را بیـك نتیجه عالی رساند . اگر بنا عواملی نتوانیم به کدام قله دیگری صعود

تکنیم ویانتوانیم قله دیگری رامغلوب نماییم تسخیرومغلوب ساختن قله هرم نما ی یخچالدار ٦٥٥٠ مترکافی است کـه درزمره موفقیت های مادرج گـردد و بـا سربلند به وطن برگردیم .

فرود آمدن نیز به سرعت انجام می‌گـرفت ماآنها را تعقیب می‌کردیم سعی می‌کردند که درنقاط بلند وسرد شب رانگذرانند. وخوش بودند کـه یخ خطرناك را عبور نموده دریك نقطه خشك وخوب شب را صبح کنند .

هانس پیتر به پختن شروع نمود ومانیز خواستیم این روز را بنظر قدر بنگریم وبرای قدردانی این روز یك خوراك خوب ولذیذ ضروری بود .

تأثرات ما که چرا باآنها سهیم نیستیم با بوی کباب وشیره بادنجان رومی ازبین رفت ودر عوض آن رضا یـت وخوشنودی بما دست داد. این خوشی یك سروربی انتهایی بود. مامطمئن بودیم که روزی یکی ازرفقای مابرقله صعود خواهد کرد. بعداز اینکه یك میدان شطرنج رامن وزمری تمام کردیم وزمری برنده شد اونیز خوشی وخنده نمود. وباید تن داد که دربازی شطرنج نسبت به من مهارت کامل داشت و من برای خوشی زمری خودرا نباختانده بودم .

درحوالی ساعت ٤ رفقای ما به کمپ اولی برگشتند. فعالیت وقدرت فوق العاده ای ازخود نشان دادند که موجب حیرت ما شد .

غذای لذیذی که هانس پیتر تهیه دیـده بودمرا وادار ساخت که پرهیز رابشکنم ومثل پدران خود میکروب ها را دربدن پامال نمایـم. یازده روز است کـه اینها مرا اذیت می‌نمایند تابلیت پی تابلیت می‌خورم وهرروز گاهی سخاری باچای سیاه ویاچای سیاه بـاسخاری نسخه خوراکـه مرا تشکیل داده است. ازهانس پیتر پرسیدم که چندنوع براندی باخود آورده ایم. بعد ازمدتها درست وصحیح سیر خوردم غذا بسیار لذیذ بود وحتی سبزی پـالك کنزرف شده لذت

سبزی تازه را داشت .

ساعت٦ رفقای خودرا دربالای تیغه شانه نماکوهٔبالاتر ازکمپ اولی دیدم. آنجا محلی بود که روز گذشته برای استفاده آخرین اشعه آفتاب استراحت نموده بودم ایشان منتظر آخرین اشاره مابودند. زمری که به فیر نمودن شوق زیاد داشت یك راکت اشاره را فیر نمود وبرایشان فهماند که درکمپ مرکزی خیریت است. باللباس گرم کوهی طوری معلوم می‌شدکه رفقای ما ازیك جهان دیگر آمده اند. ومثل انسانهایی که ازعطارد فرود آمده باشند ازآفتاب آخرین‌روز استفاده می‌نمودند .

قصه های رفقا :

درحالیکه رفقای ما به خیمه های عادی کمپ اول‌خواب بودند من برآرام چوکی نشسته بسکوت میخوودم‌وازادو یه جدیدم که گمان نمی‌رود نقص کند می‌نوشیدم .

زمری رادیورا روشن‌نمود وموزیك یك نواخت افغانی می‌شنید وازسیمای زمری معلوم می‌شدکه دق آورده است. دربین خریطه های خواب خود خزیدیم .

چشمان خودرا بستم. چراگاه وسیع افغانستان‌بخاطرم آمد. کاروان های بی‌انتهارا ازنظر گذشتاندم مردان دستار سفیدکه باغیچك غزل خوانی می‌کردند ازنظرم می‌گذشت . آیا ممکن است درین صبحگاه آسمان پوشیده ازابر وآماده بارش باشد. این‌هندوکش است. وعلاوه‌برآن برف‌دراطراف کمپ مرکزی ما باریده بود. قله شاه برای بار اول دربین ابرهای سیاه پوشیده شده بود. قریب تصور می‌شود که درآلپ سویس هستیم امافرق دراینجا بودکه این تغیروضع جوی زرمایه یك‌تبدل لذت بخش می‌بنداریم آسمان‌آبی‌دایمی نزدیك بودکه برای ماخسته کن‌شود.

هانس پیتر گفت : رفقای مادیروز طالع داشتند ومن باوهم عقیده بودم وروز گرم وآرام دیروز گویی بر ایشان فرمایش شده‌بود واگر روز بعدتر به‌تسخیر قله اقدام می نمودندموفقیت نصیب شان نمی‌گردید.

صبحگـاه رفقای خود را در حال فرود آمـدن دیدیم پشتواره بزوگ شان ازدور نمایان بود وشایدفکر میکردند بهتر است بارسنگین را حمل کنند یك شب آرام به زیـر لحاف گرم بخوابند .
تغیر وضع جوی مایه تعجب آنها نیز شده بود. ممکن ایشان وضع خـرابتر را منتظر بودند . ور نـه بعد ازفتح ومشـکلات روز گـذشته خواب زیـاد را بـرای خـود روا میداشتند. به سرعت پائین میشدند فرود آمدن درطوفان ودمه خوش آیند نیست اما ماعلت عجله شان را حدس‌زده می‌توانستیم .
درحوالی ظهر تـوانستیم رفقای خودرا در قرارگـاه استقبال نمائیم وموفقیت شان را برای شان تبریك بگوئیم از چهره شان خوشی می‌درخشیدند ومسرور بودندکه‌ازبا ر سنگین پشتواره‌هارهایی حاصل نمودند. باوجودیکه بعضی موادی راکه مورد احتیاج حتمی‌شان‌نبوددرآنجاگذاشته‌بود ند بازهم ازسنگینی پشتواره های خود شکایت مینمودند .
تـاحال روز استراحت خود را داخل پروگـرام خود ساختـه بـودیم ایـن ر وز راحتـمی دا نسته د ا خـل پروگرام نمودیم . ما درین روز احساس خوشنودی وآرامی می‌نمودیم اوضاع‌جوی بماکمك میکرد. وخوبتر وخوبترمیشد روز استراحت باپروگرام ما مطابقت پیدا نمود. ابرها تراکم کردند و بزود ترین فرصت بار دیـگر باریدن برف آغـاز گردید مادرخیمه نشستیم وباقی روز را باشوخی وشطرنج سپری نمودیم وعلاوه جام های خودرا بمناسبت فتح قـله بلند نمودیم دوبوتل‌وین سرخ‌را ازذخیره خود بیرون‌آوردیم که ۹هزار کیلو متر را بموتر طی نموده بصورت کافی تکان خورده اما بالاخره به پشت مرکب وقاطر به کمپ قرا رگاه مرکزی رسیده بود. باوجود آن وین سرخ شرقی خوب‌لذیذ بود واز لذت آن کاسته نشده بود. هرکدام ما معتقد بودیم که درعمر خود چنین وینی‌را ننوشیده بودیم یگانه کسی‌که درنوشیدنی ها چای را ترجیح دادزمری بود. وبحیث یـك

مسلمان ازالکول وگوشت خوك نفرت داشت .

خیلی خوش بودم لنگریتس ازمن دورشده بود وادویه تازه اثر صحت بخشی نموده بودوحال طبیب ما نیزازطریقه من استفاده می‌نمود. درحوالی شام بادتند بوزیدن آغازنمود وخیمه مارا تکان داد. وطوفان برف شدید درشب سردچار ماشد. آرزو نداشتم به بیرون برویم وهرکدام راپور رفقای خودرا به دلچسپی گوش میدادیم .

رفقای ماگفتند برای ما ازحد قیاس بیشتر بودکه چگونه تمام عملیات ما بدون خستگی پیش می‌رفت روزقبل ازحرکت بطرف قله پاهای ما مثل سرب سنگین شده شش های ماقدرت تنفس نداشت. توقف‌شب دوم درکمپ‌نمبریك وحرکات تمرینی وازهم پاشیدن یخ های تیز واستاده مثل یك اعجاز تاثیر خودرا بخشیده وعلاوه برآن درحین حرکت بطرف قله‌برای فلمبرداری‌توقف ننمودیم‌وحینیکه بازگشتیم تروتازه تمام بارهارا باخود گرفتیم. به‌اندازه ای تازه بودیم که ازتصور خودمابکلی خارج بود. عملیات ماموجب رضایت مابود وبما نیرو و صلاحیت وقدرت بخشید پیش از همه ازآثار ویل پا خوب باید مشکور بود وما به سرعت پیش رفتیم ولازم نبود که درهرقدم یخ را برطرف می‌کردیم .

درصرت بزرگ یك یك ساحه وسیع یخچالی را باید می‌گذشتیم و بعد ازآن به تیغه کوه شانه مانند میرسیدیم. این‌صرت میلان زیادداشت وطوریکه ازپائین معلوم می‌شود میلان آن زیاد وبسیار زیادتر است. یك امر واضح است‌که اگر کوه ازطرف پائین تماشا شود صرت میلانی هموار تر معلوم میشود. درشروع این صرت یخچالی‌کامره فلمبرداری ویکتور را دریافتیم. باوجود سردی هوا کامره مثل همیشه آماده کار بود.

کنار صخره هاکه‌ازبین‌یخ‌بیرون بودند برای کوهنوردی مناسب نبود زیرا بسیار شکننده بود . سنگها ی سست وآمادهٔ سقوط بهرطرف پراگنده بود. وازین رو بهتر بودکه بروی یخ وبرف برویم تا بروی سنگ های آماده بسقوط

بحدامکان یخ‌ویخچال را ترجیح‌دادیم وبا میخ های یخ ریسمان را بستیم یخ هالشم ولغزان را مثل برف پودری وساده که تازانو به‌آن‌فرو رفتیم‌توته‌های یخ‌مثل برف‌ازسر راه‌خود دور می‌کردیم حرکات منکسرما بروی یخچال وصرت‌پربرف همین بود تااینکه به تیغهٔ کوه رسیدیم ازاینجا طوری معلوم می‌شودکه تیغه کوه متشکل ازسنگ سخت و محکم است ووقتیکه به آن بلندی برسیم میتوانیم ببینیم که حدس‌قبلی غلط است .

ویزی خستگی حس نمی‌نمود او در سر قراول ریسمان حرکت میکرد و هیچ وقت سر قراولی را عوض نمی‌کرد. کنون زینه‌ساختن دریخ وساختمان نقطه اتکا اورا خسته ومانده نمیساخت .

مابزودی ارتفاع گرفتیم ومقادراه بلند بامیلان زیادهم همین است. که بزودی ارتفاع حاصل می‌شود ومدتنها قله دربرابر بینی آدم نمی‌باشد. ما ازهرنقطه به دره‌ها نگاه میکردیم وقله های جدید ازافق بلند می‌شد. همه رفیق ها احساس نفس‌کوتاهی می‌نمودیم‌وبعضاً برای گرفتن‌اکسیجن نفس عمیق وپیهم میگرفتیم وهرقدر بلندتر میرفتیم‌هماتقدر به تنفس واستراحت محتاج می‌شدیم .

بعد ازدندانه یخ یك همواری صخره دربرابر مارسید و فقط جای تهیه شده برای استراحت بود سیمون توسط اجاق برف‌را آب نمود وتمام ما می‌خواستیم به خوردن یك چای گرم رفع خستگی کنیم. بعداً گلوکوز ها خوردیم واز آنجا بطرف پائین یعنی بطرف عمق دره‌نگاه کردیم که‌مشاهده پائین مورد بهت وحیرت ماشده واین منظره مهیب وبزرك درعمق دره پائین دیدنی بود ٤هزار متر بطرف پائین مسیر دریای اوکسوس را شناخته می‌توانستیم. سیمون چای گرم را به پیاله ها ریخت زیرا چای ماچای اصل نبوده بلکه‌چای پته‌ای بود .

باحلقوم خشك بلند تر رفتیم ویکتورمی‌گفت بدنیست بالاخره مادرین دشت‌ها بسیار سفر نموده‌ایم وبااین خشکی

حلقوم عادی شده ایم .

بعد ازاولین استراحت بلند رفتیم ماباید پاهای خودرا به بلند رفتن عادی می‌ساختیم ودیگر استراحت‌را بر خود حرام قرار دادیم. هرپنجاه متر مجبور بودیم که ایستاده شویم ویك نفس عمیق بکشیم وضمن نفس کشیدن منظره جالب ووحشی‌را نظاره می‌نمودیم ایستاده شدن برای نفس تازه کردن کوتاه وکوتاه تر شده رفت اما باوجود آن سرعت خود را حفظ نمودیم یك آرزو وعزم آهنین‌مارا قمچین‌می‌نمود وچون آنقدر بلند رفته بودیم باید بهرقیمت که میشدبه‌قله برابیم‌وتصمیم گرفتیم که‌ازین ارتفا ع بلند به هیچ قیمت برنمی گردیم .

بایك عزم راسخ وپاهای خسته خودرا به رفتن وادار می‌ساختیم سرما قلب وشش ما بافقدان اکسیجن نیز عادی نشد بود چون ثابت بودکه بین کمپ اولی وقله به دیگرمحل شب نمی‌گذرانیم تمام بارهای سنگین خود را دریك محل خوبی گذاشتیم. ازآنجاکه باقی راه‌تماماً ازیخ وبرف‌یخچالی متشکل بود. چنگك های صخره وتمام سامان مربوط آن را باخود گرفتیم ساحه یخ‌ها کوچك وکوچکتر می‌شد درانجام یك توته سنگ‌بزرگ سیاه قله‌را تشکیل داده بود. بسیاری از کوهنوردان می‌شناسند که چنین سنگ ها اکثراً یك قله فرعی می‌باشد ازوقتیکه برسنگ بلند رفتیم خیال میکردیم که شاید کدام قله ای دیگر باشد .

آهسته آهسته به خرسنگ بلند رسیدیم‌آرزومیکردیم که‌این‌بلندترین نقطه باشدونه یك برج و تیغه کوه‌بادقله کوه‌رااحساس می‌نمودیم‌ویزی هنوزهم پیشرو بود اوبه‌صخره موردنظررسید او توانست موفقیت را درك کند وبجایش ایستاده ما ند . اوخندید ومارا دعوت نمود که خودرا بااو برسانیم تایکجایی درسنگ بزرگ قله بر فراز قله برسیم. با تنفس ثقیل پیشرفت نمودیم ودرحصه فوقانی صخره دیدیم که دیگر بلندی وجود ندارد بلکه به‌طرف دیگر روبه پایین نشیب

شده است بموفقیت خود میخندیدیم دستان خودرا شور میدادیم وبراولین خوش قسمتی خود در هندوکش خوشنود بودیم سیمون ازجیب خودیك بیرق کوچك سویسیرا بیرون آورد برای اولین بار صلیب سرخ برزمین سفید در دومین کوه بلند دنیا به اهتزاز آمد. وضع مابسیار خوب بود ما نتوانستیم برقله بنشینیم وراحت نمائیم . دیگر راه صعود نداشتیم و ازفرود آمدن می هراسیدیم. ویکتور را ازین استراحت استفادهٔ خوبی نمود پانورا ما کوههارا درفلم خود درج کرد برای ماسه نفر ٦٥٠٠ متر ارتفاع ریکاردحیاتما بود قله شاه درسرحد افغانستان قرار داشت واین قله دندانه کوه مربوط به آن نقطه ای است که سرحد افغانستان را تشکیل میدهد. ومثل ماترهورن ومونت ایورست یك کوه سرحدی میباشد آهسته بخاطر ما آمد که مااولین گروپی میباشیم که بما اجازه داده شده این منظره عجیب وعظیم چار اطراف خودرا نظاره نمائیم. بطرف جنوب دره خطرناکی

سرازیر شده وبه چترال منتهی گردیده بطرف شرق درمسافه قابل دید ابر ها گرد هم جمع بود ند باو قله هشت هزار متره جهان دربین آن مستور بود. بطرف شمال سومین کوه بلند جهان یعنی کوه های پامیر خود جلب نظر میکرد درغرب قلل دیگر هندوکش باارتفاعات شش الی هفت هزار متر وقله هفت هزار متره تراج میر وشاخ نادرشاه وکوه کشنی خان وجود داشت دربین این سلسله کوهها پولیندی ها واطریشی ها مصروف کوهنوردی بودند. دوهزار متر پائین تر قرارگاه کمپ مرکزی بخوبی نمایان بود ازآنجا پیش ازهمه قله هفت هزار متره را ملاحظه نمودیم واین قله یخچالی اورگند بالا مارا بطرف خود جذب مینمود این قله هرم نما یخچالی سر بفلك کشیدهٔ بودما ازقسمت وموفقیت خود خوشنود بودیم. اما افکارما مصروف تسخیر قله هفت هزار متره بود. واین قله اورگند بالا هدف دومی ماراتشکیل میداد .

يك رقص جنون انگيز باد وبرف دربيرون خيمه جريان داشت وباد شديد برف جديدرا بهرطرف ميبرد چنانكه گويى جهنم هماليا دراينجا برقرار شده است وازصداى اين جريان طورى معلوم مشد كه هواى خوب هندوكش انجام شده است.

فرداى اين شب طوفانى كرم بود وهواى سا بق آسياى مركزى دوباره تبارز كرد و كوچكترين ابرى درچپ وراست افق ديده نمى شد.

كسانيكه وقت از خواب بيدار مى شد اين هوامژده اى خوبى برايشان بود. ودنيا زيبا وديدنى جلب نظر مى كرد.

درحدود ده سانتى متر برف دردور وپيش قرارگاه ما قرار داشت، اما دوساعت بعداين برف سفيه ودلكش نيز ناپديد شد. وحتى آب آن نيز كاملا تبخير شده بود. عامل عمده اين تغيير، خشكى هوا وتابش آفتاب بود. تغييروتبديل آنى وفورى درين منطقه ازاعجاز طبيعت به شمار مى رود.

روز را دركمپ قرارگاه مركزى گذشتانديم وتوقف ما براى استراحت نبود زيرا ٤روز بعد حمال هاى ما مى آمدند ومابايد دركمپ جمع آورى مى نموديم. وكسى كه مصروف جمع آورى بيلرها وصندوق ها نبود به عكاسى و نوشتن روز نامچه وياصلاح بوت وپطلون خود مشغول بودند.

هواى خشك بحال كوهنوردان تنها جنبه مثبت نداشت بلكه نقايصى نيز بارآورد لبان ماباوجود حفاظت وخبرگيرى منظم كف كف شده ودردستان وانگشتان ما ترقش دردناك بوجود آمده بود.

هروقت كه دكمه كمره عكاسيرا مى فشردم احساس درد مى نمودم درمطبخ نيز اصلاحات وتبدلات لازمه بايدرخ ميداد مثلا دستمال هاى مطبخ بايد عوض ميشد.

ضمن جمع آوردى كمپ باز نگهبان موتر هاى مابراى ديدن ما آمد وقتيكه يك پرزه كاغذ را بدست اوديدم گفتم خداكند كه موتر هاى مادرست وكدام آسيبى به آن نرسيده باشد. بانگهاى حيرت انگيز هركدام بطرف زمرى مى ديديم

وتوقع می‌کردیم که خبربدی نباشد. زمری مکتوب را خواند ولسوال خندود نوشته بود که مکتوب مارا حاصل کرده وبه فیض آباد، اطلاع داد که تا٦ سپتمبر اگر موتری به طرف واخان می‌آمد برای ما بنزین بفرستند.

برای چنین یك کارکه چندان اهمیتی نداشت نگهبان بیچاره موتر های ماتابه این ارتفاع آمده بود زمری به‌جواب ازولسوال خندود تشکر نمود ونگهبان موترهای ما دوباره برگشت.

ناآرامی عجیبی گریبانگیر هانس پیتر را شده بوداو بعداز صرف‌شام به‌رادیو دست برد. پیداکردن‌رادیو سویس خسته کن وتحمل ناپذیر بود.

بعدازمشکلات زیادتابالاخره‌استیشن‌سویس‌راپیداکر دو لهجه

سویس بگوش رسید. ودریافتیم که در اروپا باران زیاد می‌بارد وهوا بصورت متداوم خراب است شنیدن‌این اطلاع برایما مایه تسلی بود. چه بدون آن درآلپ بااین هوای‌خراب عملیات کوهنوردی خود را انجام داده نمی‌توانستیم.

ازقسمت نیك اخبار مربوط به خود را بدون اخلال شنیدیم اما بهتر بودکه این اخبار واطلاعات مربوط به هیئت کوهنوردی سویس رادر هندوکش نمی شنیدیم‌عکس‌های که به مرکز رسیده بود قابل استفاده نبود کامره فلمبرداری ایجاب یك وارسی فنی وپاك نمودن اساسی را می نمود. خلاصه آنچه ازرادیو شنیدیم همه آن برای توبیخ مابود. همه ما بر قضاوت اروپایی شان خندیدیم سیمون سلام شخصی ازیك دوست خود حاصل‌کرد وبرای دیگران سلامی نبود. هانس پیتر ازماهرو والسی خود نیز اطلاعی نگرفت وسه دقیقه پروگرام مخصوص ما به انجام رسید وبایك‌نوع خفگان هانس پیتر از رادیو دور شد.

خنده دلکش سیمون به دیگران سرایت نمود ماهم

خندیدیم وبر طرز حیات اروپایی طعنه زدیم وفیصله کردیم حیات آسیایی را پیش گیریم خوشحال و خندان دربرابر قسمت وطالع ایستاده میشویم ونمیخواستیم به مریضی کار فرمایان بمیریم. (امراض قلبی فشارخون دراروپا به نام مرض مینجرها یاد میشود.)

زمری دوکوه

روز بعدی هم روز مخصوص هندوکش است ما بدو گروپ منقسم شدیم ویکتور وهانس بیتر درقرارگاه باقی ماندند ویزی وسیمون برای کشف یخچال وپیدا نمودن محل خوب برای کمپ قرار گاه مرکزی درپای اورکند براه افتادند ایشان کمی بلند ترمی می رفتند تا راه کشف کنند واز آنجا کمی بلندتر میرفتند تاراه صعود برقله هفت هزار متره را کشف کنند.

بازمری یکجا بسمت کوه یوروپ براه افتادم تاامکانات کوهنوردی این قله را تاحدممکنه معلوم نمائیم ازچهره زمری طوری معلوم میشدکه صعود برقله پنجهزار متری برای او مناسبت دارد.

اومیخواست بهقله هفت هزار متری بلند رود ولیاین قله پنج هزار متری را درنظر نداشت ومیخواست بر قله هفت هزار متری بلند برود وبحیث اولین فرزند خاك عکس او درکابل تایمز به نشر برسد وثابت بسازدکه افغانهانیز بلندتر ازپرواز عقاب بلند میروند.

یکساعت کامل بروی سنگسریزه های بقایای یخچال طی طریق میکردیم ازین نقطه ایکه یخهای نوك تیز ایستاده شمع مانندبهوفرت وجود داشت گذشتیم اینیخها به یك گله پنگوین شباهت داشت بعدازآنکه دامنه اصلیقله شروعشد دربین سنگ ها وسنگریزه درهر قدم نصف قدم به عقب میلغزیدیم به سنگ های بزرگتر ومستحکمتر رسیدیم.

بالاخره وضع صحیام خوب ودرروز هایاخیر چندین بار به این ارتفاع صعود نموده بودم ومرضی که مرا درقله شش هزار متری تکلیف میداد بصورت قطع برطرف گردیده بود.

زمری بسیار نفس می‌کشید درحیات خود به چنین ارتفاعی صعود نکرده بود اماسعی می‌کرد یامن دوش باوش باشد. من می‌خواستم که آنچه درصعود برکسوه ششی هزار متره ازدست داده بودم درصعود برقله یوروب‌باز ستانم.

دراطراف واکناف ما آواز های‌شنیده می‌شدیك سنگ بزرگ به کلانی یك خانه به طرف‌پایین سقوط نمود وازکنار ماگذشت وبروی برف های یخچال به پائین افتید ودرزمین دره بایخ های استاده پنگوین مانند تصادف نمودوبه چندین پارچه خورد شد. ابری ازگرد وخاك بلند شد. وبوی‌گوگرد وخاك سوخته به مشام رسید درحالیکه ازتعجب دهن ما بازمانده بود به پائین نگاه می‌کردیم .

درقیرغه سنگی به آسانی بلند رفته میتوانستیم بعداً بیك حصه‌ای رسیدیم که سنگ های پارچه وتخته سنگ روی‌هم افتاده بود وزیر پای‌ما استوار بود. سنگ‌ها می‌لغزید وبما اخطار می‌دادکه احتیاط نمائیم. توته های‌یخ زمزمه‌کنان ازجلو مارد می‌شد واین پرش‌یخ‌ها زاده آفتاب‌گرم ظهربود.

بطرف راست قله یك گردنه بودکه به حیث کوتل به طرف دره لنگر پائین می‌شد ومن باید به هر نوعی که می‌شد به حصه آخرگردنه بلند می‌شدم وباسستی‌سنگ وریختن آنها مجادله می‌نمودم ویقین داشتم که ازآن نقطه امکانات صعود بر کوه یوروب خوبتر مطالعه شده می‌تواند صرت بامیلان زیادتر درمقابل ما وجود داشت ما درپناه یك صخره بزرگ حرکت می‌کردیم تاازپرش یخها درامان‌باشیم دربعضی‌نقاط درزهای بزرگ راباید عبور می‌نمودیم‌تاازدیاد ارتفاع سستی سنگ ها انجام نیابد مگر برخلاف هرقدر بلند می‌رفتیم به همان اندازه‌خطر لغزش سنگ های‌بی‌اتکاء زیادتر می‌شد. باسنگ های سلیت‌نما برخورد کردیم‌ازطالع نیك که چنین سنگ ها درکوهای آلپ وجود ندارد دربعضی نقاط سنگها به اندازه مشبت در بین زمین نمایان بود. اما نباید به این سنگها اتکاء نمود. زیرا ایـن سنگ ها اصلاً خود شان اتکاء نداشتند. به زمری صدا زدم وگفتم درپائین

انتظار بکش زیرا درست نبود که دربالای صخره ای اورا بدون ریسمان بلند نمائیم درصدد پیدا نمودن یك نقطه‌اتکاء برای خود بودم وبعدا می‌توانستیم اورا توسط ریسمان‌کش کنم. چند مترزا دریك صخره عمودی بلند رفتم و دفعتا به سرگردنه رسیدم واین کار ازحد تصورم زود تر انجام شد. قبل ازاینکه به زمری ریسمان‌را می‌انداختم خوب‌تنفس نمودم وچهار اطراف را ازنظر گذشتاندم.

صرت‌که بطرف دره لنگر پائین شده بود میلان زیاد نداشت ومحلی‌را که یك هفته قبل برای حرکات کشفیاتی خود به‌آنجا آمده بودم شناختم کوه یوروپ نام قله‌ای بودکه پولیندی بنام کوه سیاه درسکیچ ازآن نام برده و۵۶۰۰ متر ارتفاع درست بود چه دربالای‌گردنه ای‌که ایستاده ام‌ارتفاع سنج من ۵۳۹۰ متر نشان داد آنجا تابه قله از ۲۰۰ الی ۳۰۰ متر زیادتر مرتفع نبود.

کوه ها ی دره لنگر تو سط هرم سنگی کوه یوروپ مستور شده اما بطرف راست قله هفت هزار متره کوه نادرشاه ودرغرب دور کوه نوشاخ معلوم میشد. ودرعقب‌تمام شان قله تاراج میر ۷۷۰۰ متر بلندترین قله هندوکش نیز آشکارا بود.

بطرف شرق قله هفت هزار متره اور گند حکمروایی داشت برایم سوالی پیدا شدکه آیا این قله واقعاً قله ما خواهد شد. خدا کند ویزی وسیمون یك راه صعود خوب پیدا کنند تاجائیکه بما معلوم بود پولیندیها می‌خواستند از دره اورگند بالا به این قله صعود نمایند رفقای ایطالوی ما که دربن نزدیکی ها به آنها مصادف شدیم به این قله میل کوهنوردی داشتند ولی صعود آن اقدام نه نمودند.

من در بالا بودم و وقت آن رسیده بود که زمری را بالا نمایم مگر من ضمن نظاره مناظر اطراف و لذت بردن‌اززیبائی های طبیعی زمری را فراموش کرده بودم و او بیچاره درپائین انتظار ریسمان مرا می کشید طرز رفاقت کوهنوردی را خوب

بجانموده بودم . گفتن نسبت به انجام دادن یك کار آسان تراست . زمری ضمن چند روز بکلی فراموش کرده که چگونه به ریسمان خود را بسته‌می تواند بستن و گره زدن ریسمان کوهنوردی را چند روز قبل آموخته بود که ضمن این چند روز بکلی فراموش نموده بود.وحین فرا گرفتن درس آن به مرض ارتفاع و خستگی شدیدی دچار شد .

با یك گره آسان به دار بازی‌آغاز نمود ولی باوجودنیت نیك به این وضع نمیتوانست این نقطه صعب العبور را طی نماید . بالاخره خودش یك نوع گره انداخت و بیك‌شکل گاه یکجای دیگر محکم گرفته بلند رفت افغانها مردمانی‌اند که استعداد فرا گرفتن کار های عملی را دارند .
وزمری توانست به کمك خود به بلندی صخره بلند شود . سیل سنگ ریزه و خاك بطرف پائین دره سرازیر شد اما زمری به نقطه بلند دندانه گردنه به نزد من رسید .

افسوس اینجا بود که از نقطه بلند گردنه راه صعود بر قله خوب واضح شده نمی توانست یك طبقه ضخیم یخ‌وبرف با میلان زیاد جلو نظر را پوشانده بود . این طبقه یخ را عبور نمی توانستیم چه زاغ نول کوهنوردی و چکش برف راقصداً بکمپ قرارگاه مرکزی گذاشته بودیم .

چون هدف ما کشفیات بود ازین کار صرفنظر نمودیم‌تا جائیکه دیده می شد یك نوع صعود به هرم‌یخچالی ممکن‌شده می توانست . صرف طرف کمپ قرار گاه مرکزی یخ های آویزان‌ویخ‌های نوك‌تیزسست‌وجود داشت‌وازبین این‌یخهاقله یوروپ سر بفلك کشیده بود . درین ارتفاع بلند در چتری های یخهای نوك تیز آب پیدا می شد زمری هوشیاری نموده بود و یك اندازه آب‌میوه‌باخودآورده‌بودو حینیکه استراحت‌می کردیم با نوشیدن لیموناد بخود تازگی می بخشیدیم !

زمری به بسیار زحمت درکمپ قرارگاه سه نوع پارچه سبز ، سرخ و سیاه پیدا کرد و آن را به مشکلات زیاد بهم وصل کرده وبیرق‌افغانستان را آماده ساخت سیاه‌سمبول‌ایام ظلمت و تحت اسارت سرخ نمونه جنگ های آزادی وحریت وسبز نشانه‌ای از حصول استقلال و نیکوئی است . این‌بیرق را در فراز همین گردنه نصب کرد . در همین روز برایش ثابت شد که صعود بر یك قله با تجربه‌ای که داشت مشکل می باشد . فرود آمدن ازین گردنه خوش آیند و کوتاه بود در نقاط بالای خود را به ریسمان بستیم در اکثر نقاط به خودی خود بطرف پائین می لغزیدیم پائین شدن غیر ارادی مرا بخاطر فرود آمدن و پائین شدن توسط سکی در بین برف های پودری‌می‌انداخت .زمری در کوهنوردی پیش رفت قابل ملاحظهٔ نموده بود و از یخ لیسیدن و برف خوردن نیز صرفنظر کرده بود.

سیمون و ویزی از گردش معلوماتی خود بازگشتند . و گفتند بالا شدن به اورگند تا ممکن است سیمون چهرهٔ جدی خود را بیشتر حفظ کرده نتوانست و بالاخره به خنده آمد و گفت ما محل‌قرارگاه‌مرکزی‌جدیدرا انتخاب نمودیم و محل موجودهٔ ما در برابر آن ناچیز است فقط در کنار یك جهیل کوچك کوهی خیمه های مابرافراشته شده می تواند . ارتفاع آنجا ٤٦٥٠ متر می‌باشد و١٦ متر از مونت روز بلند تر خواهد بود اوحیات مارا دراورگند به نوع رنگین تمثیل می کرد خیالات او در هدف‌دوم کوهنوردی ما فوق العاده بود . و آنقدرخیالبافی نمود که من یك کار سیاسی را از همین حالا برایش پیش گوئی می‌توانستیم .

پیکار سخت در گرد و نواحی قله یوروپ (٥٦٥٠ متر)

٢٤ ساعت بعد بر گردنه‌ای رسیدیم‌که به افتخارترجمان

ما آن‌را مقام کوتل زمری موسوم نمودیم. و این نام‌در بین‌خود ما بود و نمی خواستیم ازخود کوهای دولت شاهی را نام گذاری نمائیم . و در امور توپوگرافی دخالت نمائیم.

امروز با وسایل کافی به پیش رفت آغاز نموده‌ایم سیمون وویزی با آهن های مخصوص صعود بکوه یخ های یخ زاغ نول یخچالی و چکش یخ را با خود داشت کوه‌بیچاره یوروپ تحمل این همه وسایط را می نمود امابآید تن دارد که بدون این وسایط صعودمابرآن قله ناممکن بود.

زمری از آن گردنه دیروزی و آدم سنگی که ساخته بودیم بیرق افغانستان را گرفته و احتیاطاً به جیب گذاشت او حق داشت که پرچم کشورخود رااز‌تیغه گردنه دوباره بردارد و بر فراز قله‌ای که شمال آسیای مرکزی آن را بشدت به اهتزاز بیاورد نصب نماید . سه رنگ سیاه ، سرخ‌وسبز بیرق مردم باشهامت وتاریخی افغانستان می‌باشد .

ما میخ های ده و دوازده دندانه‌ای را به بوت ها بستیم و چکش و زاغ نول کوهنوردی را بدست گرفتنیم وگروپ را طوری تقسیم‌نمودیم که‌ویزی‌دارباز‌ماهر وزمری دریك ریسمان وما دو نفر البینیست متوسط الحال به یك ریسمان دیگر خود را بستیم .

یخ بی‌رنگ مثل فولاد سخت است. یخ‌های‌شاه‌برخلاف این درشت و جای پاداشت . آهن ها و میخ‌های صعود به مشکل در بالای یخ‌نقطه اتکاء می یافت . وویزی که قبل از همه دار بازی کنان‌بر یخ‌ها بلند می رفت به ندرت از زاغ نول یخ استفاده می نمود . صعود ویزی بر یخ لغزان دلکش ، ماجرائی و دیدنی بود.فقط بصورت عمودی دربالای سر من ویزی یخ می شکست و خودش در عقب یك یخ مفقود شده

بود . پارچه های یخ که‌از اثر شکستن آن پاشان می شد از مقابل بینی‌ام رد می شد . از اینرو می خواستم خود را از اصا بت پارچه های یخ پنهان کنم وخودرا شدیدا به‌کوه چسپاندم دربین پاهای خود دره لنگرادیدم یك نظاره بطرف پائین خیلی دیدنی بود. دربعضی حصص صخره ها به‌عوض یخ درمقابل می‌آمد. خدا را شکر کشیده و آهن صعود رابر پانگاه می‌داشتیم.زیرا ازپاکشیدن ونصب نمودن دوباره میخ های صعود درمسافرت های کوتاه خسته‌کن بود .

بعد از چند بار دار بازی به تیغه کوه رسیدیم . ازآنجا کوه بصورت عمودی به دره اور گند بطرف پائین سرازیر می‌شد این همان دیواری است‌که دیروز زمری ازآن بلندشد وسیل سنگریزه بطرف پائین سرازیر گردید خیمه قرار گاه مرکزی مامثل‌سرسنجاق دربین‌دره معلوم می‌شد. نقطه‌ای‌دیگر نگاه‌ماقله ۷هزار متره اور گنده بود که مغرورانه سر بفلك کشیده و برف های آن با آسمان آبی منظره زیبائی را تشکیل داده بود. گر چه در حال صعود به قله یوروپ بودیم ولی افکار و فعالیت‌ما بیشترمتوجه قله ۷ هزار متره اورگند بود. دیری نه گذشت که صخره قله یوروپ به‌اندازه‌ای مشکل‌شد که باید با تمام تمرکز حواس در صدد صعود بر کوه‌می شدیم و خیالات قله اورگندرااز سر دور می نمودیم از فراز یك یخ لغزان و صخره عمودی به تیغه‌کوه رسیدیم بالاخره از تیغه‌کوه یك‌خطنظر بدون مانع بر قله پیدا کردیم کوه اورگند هم در مقابل نظر ما قرارداشت‌ودوباره خاطرات ما را ازقله پنج‌هزار متری دور میداشت مشکل یخ تمام شده و سنگ سیاه‌رنگ در برابر ما قرار داشت دربعضی نقاط مستقیم و عمودآسد راه ما بود . فرق‌ارتفاع بین تیغه‌ای که ما در آن قرارداشتیم

و قله کوه از یکصد متر متجاوز نبود . ما دربریك برج‌تیغه کوه نشستیم ومشوره‌می‌نمودیم که‌از کدام جهت بر قله صعود نمائیم . جناح‌چپ جناح راست و یا اینکه کاملا عبور نموده از طرف غرب بر قله‌حمله‌ورشویم، رسیدن بیك فیصله‌آسان نبود. چند بار باید دار بازی می نمودیم آیا ممکن نبود ازین دار بازی نیز بکلی‌صرفنظر نمائیم . ما مشقت اخیر این کوه راانتظار نداشتیم .

از قسمت نیك‌زمری خودش راضی شد که دیگر بلند نرود و در یك نقطه مصئون‌منتظر ما باشد از آنجابه بالاورفتن باتفری خود دچار مشکل بودیم و حوصله تماشا به طرف قله نبود و هر چه زود تر به بلند رفتن اقدام می نمودیم یك مثلث ارتباطریسمانی را تشکیل دادیم از سیمون خوش شدم که نقطهٔ وسطی را قبول نمود در عوض من قبول نمودم که پشتوارهٔ وزین‌راحمل کنم ویزی که از ما ماهر تر بود وظیفه رهنما و پیش‌قراول را به عهده گرفت .آخرین راه و آخرین چاره برای صعود بر چنین قله مشکل همین طرز حرکت بود بالاخره یك سنگ سخت به زیر پنجه من آمد . ویزی مهارت به خرج میداد من و سیمون در هوا دار بازی می کردیم او به جدار عمودی صخره چسپیده بود اول به تیغه کوه کمی‌بلند رفت محل دار بازی و صخرهٔ‌بهترین را دریافت واین صخره ها با هزاران صخره دیگر که در آلپ اروپا وجود دارد فرقی نداشت اما شکل ونوع احجار خارج از تشریح است و ماتوقع می نمودیم که بدتر وخرابتر‌نشود.

آنجائیکه تیغهٔ کوه به یك دیوار عمودی مبدل می شد احجار تغییر نمود و دیدن سنگ شکننده موجب تاثر ماشد . این سنگ را نباید سنگ‌نام نهاد. یکی از رفقایم تعجب کنان گفت : حیرانیم که این سنگ‌پوسیده را چگونه باد تخریب

نموده و امیدواریم حینیکه ما برسنگ مذکور ایستاده‌ایم .
سنگ در زیر پاهای ما از بین نرود . بین خود فیصله نمودیم
که صعودبرقله‌را بصورت منفرد و جداگانه‌انجام میدهیم وبیک
بارگی برقله حمله‌ورنمی شویم وحینیکه یکی بلند میرود باید
دیگری سنگ ها را محکم‌بگیرد . تا بزیر پایش سقوط‌ننماید.
ازطرف دیگر بمامعلوم‌شد احجاریکه قله راتشکیل دا ده
اندتنها از احجار نبود ونظربه‌نظریه جیولوج‌ماازتون بمثل
گل بود . و از نـزدیـك مستحکمتر و پـایـدار تـر از آن
بـود کـه ازدور معلوم می‌شد. بعد از چند پتهٔ زینه ویـزی
درعقب صخره سیاه‌رنگ ناپدید شد. وآوازش بگوش می
رسید که‌بخاطر نداشتن جای دست ومحل اتکاء در سـت
عصبانی شده بودولعنت وناسزامی‌گفت . بالاخره بطر ف
راست ومحل آفتابی قله نمایـان شد بـرای دست و پـای
خودنقطهٔ‌اتکاء پیدا نموده بود ولی هر قدر بلندتر می رفت‌به
همان اندازه در صخره نقطهٔ اتکاءکمتر میشدوویزی‌در حالیکه
آویزانو دستهایش مانده‌شده بودپای‌راست خودرابرسوراخی
متکی ساخته‌نفس عمیقی کشیدوخواست باین وسیله‌بخودقوت
بدهد ولی کجاست نفس تازه در ارتفاع ۵ هـزار متر یـك
نفس عمیق نیز آنقدر اکسیجن بداخل شش نمی برد ومثل
آلپ نمیتوان بیك نفس عمیق دم‌راست کرد. بایك کوشش
دیگر دست هارابلند برد وبسختی خودرا به‌سر صخر ه
رسانید باهردو دست خودرا آویزان نمود ودار بازی کنان
بدون اتکاء پای خودرا بلند ساخت وبایك جست دیگرهر
دوپایش برسر صخره رسید .
رسیدن ویزی برسر صخره بلند رفتن ماراتضمین‌نمود.
چه بعداز آن داربازی خالی ازخطر بودوبکمك ریسمان هانیز
بلند می‌رفتیم از خوشحالی خنده سردادیم درنقطه تقاطـع

وآنجا که‌صخره نه‌بصورت عمود ی بلکه سرصخره بطرف زمین میلان داشت مامی توانستیم بلند رویم .خو ب شد که‌ریسمان وجود داشت چه‌باوجود ریسمان جهت تجر به به‌یك نقطه اتکاء دست بردم وآن فورا به‌خاك و ریگ مبدل شد. وزیردستان چاق وگوشتی ام‌نرم گردید.باجود ریسمان باتمام قوت خودرا به‌ریسمان آویزان نمی‌گرد یم وسعی میکردیم که جای پا پیدا نموده یك اندازه وزن خود را بموازنه تقسیم نمائیم .

سیمو ن نقطه اتکاء ریسمان راطوری تعیین نموده‌بود که وزن من‌در ساختمان‌مثلث ریسما ن‌ودار بازی‌کوهنوردی مشکلاتی تولید نکند .

حین تنفس و استراحت لحظه‌ای راجع به پیشه کوهنوردی فکرمی کردم .وبخود می‌گفتم هنر کوهنورد ی هنری است که‌تمام اساسات آن متکی به‌حفظ موازنه ومرکز ثقل بدن می‌باشد تمام مابالای یك خرسنگ‌که حصه‌فوقانی آن نسبتاً هموار بود نشسته بودیم ونمی‌دانستیم که‌از آن بعد چه‌خواهد شد .آخرین صخرهٔ عمودی که به‌قله منتهی می‌شد .وقت زیاد فکرکردن رابکار نداشت ازپائین صخره راست وبدون درز معلوم می‌شد ولی ازنزدیك چنین نبود درزهای کوچك وکمر بند های کوچك درتمام صخر ه بمشاهده می‌رسید از اینرو تیغه کوه وخرسنگ عمودی قابل صعود بود. وآخرین حصهٔ‌صخره به‌سطح زیرین‌تیغه کوه بشکل یك‌جدار پنج‌متره بودکه صعود برآن‌مشکل بود وبهتر بود که‌آن را گذاشته ازکنار آن‌صعود نمائیم اما قوانین سپورت کوهنوردی این امررا مجاز نمی‌دانست .

یك رنگ باریك به‌کنار دیوار امتداد داشت حین گذشتن ازبالای صخره بطرف پائین نظر ا نداختیم یخ

سبز رنگ درخشان بایك میلان ترس آور بطرف پائین سرازیر شده بود منظره سحر انگیز ودلکشی بود ویزی ازکنارسنگ نزدیك ازنظر غایب شد .من‌وسیمون برای حاصل نمودن اطمینان خودیك باردیگر دیدیم که سنگ سخت وقابل اعتماد رابدست داریم وازطرف دیگرریسمان راموورد تجربه قراردادیم که مستحکم ومورد اطمینان باشد.

مانباید به‌مواد اصل وطرز ساختمان اینجا ر فکر می‌گردیم سیمون باتمام وزن خودرا به صخره چسپاند . و گفت حالا باید خودرا محکم بگیریم.

آواز چکش بگوش رسید وویزی مصروف میخ‌نمودن بود. زاغ نول دربین احجار سلیتی نتیجه این میخ کوبی خنده آوراست .بالاخره بما صدازد که به عقب من بیا ئید .

من در نقطهٔ مطمئنی قراردارم.

برای چند متردیگر صخره آنقدر مشکل نبود ومن درحالیکه ریسمان رابدست داشتم به‌عقب سیمون دا ر بازی می نمودیم باین ترتیب نه تنها با اطمینان‌وسریع پیش رفتیم بلکه ازشر برش سنگ هانیز به‌امان بودیم .چه در چنین مواقع ریسمان شخص پیشرو توته های سنگ را بهر طرف گذار و ازمحلش سقوط می‌دهد . وموجب نقصان وجرا حت شخص تعقیب کننده می شود .به‌نقطه‌اطمینان مصئون ویزی رسیده یم.

یك نقطه معلق بودولی صخرهٔ بلند و نسبتا مستحکم موجب اطمینان و رضایت مابود .

بدون اظهار کلمه ای ویزی درعقب صخره از نظر غایب شد. پنج متربعدمابه‌تیغه دیگر رسیده بودیم یك

تخته سنگ پل مانند تیغه رابه تیغه‌دیگر وصل می کرد
پنج متر دیگر داربازی !!وبه‌هدف می‌رسیدیم .
ازاینجا میدیدم که‌راه مقابل ماسهل وآسان‌نیست ،
اما عجب بود کـه به مسافه چند متری قله رسیده بود یـم
ومیخواستیم ازین نقطه برگردیم .
ویزی برفراز سنگ لغزنده ایستاده بود .هرچه‌بزیر
پایش نرم وناپایدار می‌آمد آنرا از سرراه خود دورمیکرد و
آنچه راکه مثل گل کوزه نرم‌وسست می‌یافت به‌پـا ئیـن
می لغزاند سایه سیاه رنگ ازعـمق‌دره آهسته ، آهستـه
بزرگتر شده میرفت .
ویزی اگرتمام قله راهم تخریب میکرد، کوشش ا و
جایی رانمیگرفت .ولهـذا بریك قله‌بلند گلی تنـها یدصعود
می‌کرد .ویزی ازانداختن مواد سست به‌ستوه آمد وبالاخره
بادو دست به‌جسم سست وغیر قابل‌اعتماد خودرا محکـم
نمود. پس هردو پارا بردیوار بی ثبات وغیر قابل‌اعتما د
تکیه داد هنوز نیم متر بالا نشده بودکه بزیر پای‌ودستش
هرچه بود فرو ریخت ریسمان را محـکم گرفت و مـن بـا
ریسمان خود سیمون رامحکم نگهداشتم. اما ویـز ی‌مردی
نبود که‌بدین آسانی تسلیم شود لهـذا به‌عجله تمام بـه
نقطهٔ اتکاء دست انداخت .وپاهایش در حالیکه به‌هواآویزان
بود نقطه محکمی راجستجو میکرد تااینکه نقطه اتکایافت
وبیك حرکت مار مانند بالارفت .
لحظهٔ نفس‌عمیق کشید .چون مجال‌استراحت نداشت
یك متر دیگر خود رابلند نمود. نفس وآواز حـر کـا ت
شش‌ها یش بخوبی شنیده میشد .
تنها یك ونیم متر ازمابلندتررفته بود..این صخر ه
باصخره های عادی ابداً شباهت نداشت .

ویزی سانتی متر بهسانتی متر بلند میرفت وهنو ز هم جای دست وپای مناسب نداشت .حرکات ویزی بهماهی که ازآب خارج گردیده ودر بین ریگ بهتپیدن باشدشباهت داشت. این نوع حرکات یگانه تخنیك دار بازی وصخـره بازی است که پیشرفت راممکن میساخت .

بالاخره باقد بلندك میتوانست برحاشیه تیغه کو ه دست خودرامحکم بسازد .اماچه فایده حاشیه بالائی تیـز در زیر دستان قوی اوتاب مقاومت نداشت حینیکهدریافت کهسرش به حاشیه تیغه کوه موازی شده حصه بالائی بدن خودرا بهشدت پرتاب نمود ازپائین مافقط دوپایش ر ا می دیدیم کبابیچارگی درهوا حرکت میکرد .امااین وضع دیر دوام نکردووی موفـق شد بهبلندی تیغه کوه برسدواقعاً که پنج متر آخر بسیار دشوار ویـك نقطه کلیدی بود کـه درزمره بهترین ومشکلترین نقطه محسوب شده میتوانست.

کـوه پوروپ! حالا متیقن هستیم که ترامغلوب ساختیم ای کوه پنجهزار متری! نزدیك بودمارا نابودکنی باهوس های ما ،درزیر ضد هاتن برف ناپدیدبسازی نقطه کلیـد قله بـرای مـن و سیمون ساده تر بود. چون بـه ریسمان محکمپیچ شده بودیم باطناب های آویزان نسبت بهویزی بخود اجازهٔ بی پروائی های زیادترا میدادیم. باچالها ی صخره بازی بالا نمی رفتیم و مجبور بودیم ریسمان بـازی ودار بازی راپیش گیریم.

بلند رفتن مازود انجام شد وجای تعجب نیز نبـود چه فقط پنج مترمسافه ای بودکه باید بهآنبلندمیرفتیم.

در تیغه کـوه جـای پـای ماندن نبود لهـذا باید بزودی برای خود محلی تهیه میکردیم . برای برآورده شدن ایـن

ماموول من بالارفتم .چون ساحه صعود وسیعتر شده بود به همان پیمانه صعوُد برکوه آسانتر بود.

صخره هائی که‌ما به آنها درمجادله بودیم در جمله مشکلترین وپرماجرا ترین نوع احجاری بودکه کوه پیمارا سخت برآشفته می‌ساخت .

ورقه‌های باریك سنگ سلیت روی همدیگر قرا ر داشت وتنها بافشار جزئی بوتها ودست های ماسنگ‌ها ریز وپاش میشد ودرنتیجه حصه فوقانی تیغه کو ه بهم میخورد .

کوه درین نقطه ، مانند یك‌بندل اخبار سوخته نیمه خاکستر شده بود که‌به جز ئی ترین حرکت از هم می‌پاشید .

بعد از ۲متربه زیر قله می‌رسیدیم وبه‌بلند تر ین نقطه قله می‌خواستیم همهٔ مامشتر کاً بلند شویم سیمو ن وویزی بزودی خود را به‌نقطه‌مطلوب رساندن وبالا خره‌پس از مشقات زیاد در بلندترین نقطه قله ٥٦٥٠ وا صل شدیم .

فیروزی بزرگ :

ارتفاع سنج ٥٦٥٠ متر را نشان میداد تخمین هیئت پولیندی به‌حقیقت نزدیك بود. ازرسیدن به‌قله سیاه که مردم اینجا آنرا کوه اوروپ می‌گویند, خوشنود بودیم. موفقیت رابه رفقای خود تبریك گفتیم وازآنکه بالا خر ه ودست جنبانديم .

من هم به‌قله‌ای بلند برآمده توانستم‌مسرور بودم. در آخر تیغه کوه ، زمری را دیدم ما باآواز مخصوص اورا صدا زدیم

او داربازی مارا درصخره‌ها تماشا میکرد. خداراشکر کردیم که آسمان صاف وآبی بود وباخاطر آرام توانستیم

زمری‌را درپائین بگذاریم. زمری بیرق افغانستان را باخود گرفته بود .

چند عدد سنگ سلیت‌را پیداکردیم وآنرا بالای‌همدیگر گذاشتیم وازآن آدم سنگی معمول کوهنوردان را ساختیم وروی آن دمی خوابیدیم وبه همین ترتیب برفر–از این قله بهترین استراحت عمر خودرا انجام دادیم .

باوجود آنکه سنگ همای آن مانند بندل اخبار های سوخته بود توفیق یافتیم بر فراز این قله دمی بیا ساییم ومشکلاتی راکه در چند ساعت دیده بودیم تلافی نماییم. هوا گرم وآنقدر ملایم بود که مارا خواب می‌برد. نسیم‌خوش آیند می‌وزید وجای تعجب نبود اگر مادر چنین یك هوای خوش گوار یك خواب بعد ازظهررا انجام میدادیم .

اگر خواب بگوییم یك نوع مبالغه است اما باچشمان نیمه باز توانستیم چند دقیقه بعد از ظهر را درین محل تماشایی سپری نمائیم .

ازفراز این قله کوه های دیوپیکر اورگند را تابه‌کوه کشمی‌خان ونوشاخ ازنظر می‌گذشتاندیم، درسمت مقابل‌ما قله‌شاه بایخ‌ها ویخچالهای آن قرار داشت .

٤ روز قبل ویزی، سیمون و ویکتور برفراز آن قله ایستاده بودند. کوه های دره لنگر بیشترمورد نظرما بود وسفر کشفیاتی ما حقیقت داشت که از دره لنگر برین قلل صعود ناممکن بود. ازینکه محل آرام وخوب جدا می‌شدیم راضی نبودیم. آرزو می‌کردیم‌که درین قله زیادتر وبیشتر بپاییم درآسیا وقت چندان ارزشی ندارد دراینجا نیز ساعت به زودی می‌گذشت. نمی‌خواستیم شب شود بعد در هوای تاریك فرود آئیم .

ازصخره وتیغه‌عمودی‌که نقطه مشکل وکلید صعودمارا تشکیل میداد بکمك ریسمان بازی پائین شدیم . بکمك واطمینان ریسمان دست وپای خود را به یك نقطه نسبتا قابل اطمینان اتکاء می‌دادیم. دست کش هایی‌که مخصوص چنین موارد سخت صخره بازی‌بکار رود بما کمك خوبی‌نمود

احتیاط کلمهٔ بودکه که باید تنها گفته نمی‌شد، وما باید عملا احتیاط مینمودیم وجان خودرا ازخطر نگه می‌داشتیم .
باوجود انتظار زیاد بازهم زمری مسرور بنظر میخورد ما بازمری یکجا به زیر اشعه زرد رنگ و پر پدہ آفتاب بطرف کمپ قرارگاه مرکزی سرازیر شدیم، حین بازگشت استراحت نمی توانستیم ورنه به رو شتنی روز به مرکز نمیتوانستیم برسیم .
یك نگاه بطرف قله هفت هزار متره وقله خود انداختم بیرق کوچك مابرفراز قله مثل نقطه سرخ رنگی در اهتزاز بود .
بعد ازآن از راهی که بکمك ریسمان باید پائین می‌شدیم نجات یافتیم. باقدم های محکم وسریع بالای سنگ ریزه های یخچالی بطرف کمپ قرارگاه درحرکت افتادیم .

ویکتور هانس پیتر مهمان داشتند

دونفر ازاهل اورکند بملاقات شان آمده بود. این‌دونفر آمده بودند تاازما بپرسند که آیا بوقت معین حمل و نقل اموال ماآغاز می‌شود، وگفتند که اشخاص دیگر نیز برای حمل ونقل اموال ماآمده اند آنان درپایین درچراگاه کوچك شب را گذشتانده اند. وبرای این نزدیکتر آمده اند تاوقت معین‌را ازدست ندهند ومارا به انتظار نمانند. چون این دونفر دوباره به چراگاه کوچك برمی‌گشتند هدایت دادیم‌که تمام حمال‌هارا برای فردا ضرورت داریم به این صورت‌یك روز دیگررا کمایی نمودیم یك روز درحالیکه خزان نزدیك وهوای خراب برف وباران را درقبال داشت خیلی پرارزش ومهم بود. مهمانان بعد ازاینکه قطی های خالی مواد خوراکه ومشروبات مارا باخود جمع کردند . خدا حافظی نموده برگشتند .

بایك غژگاو وگاو بالای یخچالها

کسانیکه تاساعت هفت میخوابیدندبه حسابیکه بین‌هم کرده بودیم نرسیدند تادرنخستین ساعت صبح‌به جمع‌آوری وحمل ونقل اموال خود آغاز می‌نمودیم. زیرا حمال های ما

بزودی می‌رسیدند یك ناشتای عاجل‌را ازحلقوم فرو بـردیم. بارهارا وزن نکردیم وبصورت تخمین بیلرها وصندوق ها را مملو نمودیم درجمع آوری توجه خاصی ضرورت نبودتنها باید فکر میشدکه مواد قابل شکستن زیرقطی های وزیـن قرار نگیرد .

اولین باربر های ماحاضر شدند. بعضاً بالای‌سنگ‌ها نشستند وبعضی ازایشان درجمع آوری امـوال بـاما کمك نمودند. افغان ها میگویند : «عجله کار شیطان است» .

اگر مامیخواستیم به پای کوه هفت هزار متری به زیر یخچال‌ها برسیم مجبور بودیم باشیطان همکار شویم. بعداز سه ساعت بالاخره جمع آوری ماانجام شد. بیلر ، صندوق وجوالهای ماآماده حرکت گـردید ورفتار در بـالای یخچال آغاز یافت .

مردم واخان موفق نشده بودندکه تمام حیوانات‌باربری خودرا بجا بگذارند. یك غژگاو نفس‌زنان دربرابرما ایستاده بود. برای ماعجیب بودکه این حیوان چگونه برسریخچال‌ها راه پیموده است. تنها یخچال مشکل اورا تشکـیل نمیداد بلکه یخ‌های نوك تیز برف های پودری‌نیز سرراه این حیوان قرار داشت. مانمی‌دانستیم چگونه به‌این مردم حالی بسازیم، که به حیوان ضرورت نداریم. ومردمان کوه نشین باید خود شان مشکل خودرا حل کنند.راه دیگری بجزواپس فرستادن غژگاو وصاحب آن پیش‌ما وجود نداشت .

ویزی وسیمون بصورت پیش قراول کاروان بحرکت افتادند. خط سیر ومسیر خودرا بابیرق های زرد وآدمك‌های سنگی نشانی نموده بودیم. زمری اخیر همه حرکت می‌کرد ودیگران بصورت پراگنده دربین کاروان روان بودند درنقاط مشکل وصعب‌العبور انتظارحمالهای خودرا می‌کشیدیم‌وچون بوت های لغزنده داشتند مجبور بودیم باایشان کمك نماییم.

بعد از مدتی به یك یخچال رسیدیم . چند نفـر از فراز آن گذشتند تاراه باریك مذکور قابل عبور ساخته شد. راه‌رفتن بریخچال مشکل ویك رفتار محتاطانه را ایجاب می‌کرد .

ماتعجب می‌کردیم که چگونه تاجك‌ها درین نوع یخها وبرف‌ها موازنه خودراحفظ ودرست حفظ می‌نمودند. این‌مردم بوت های کوهی نداشتند ودرعمر خود برچنین یخ‌ها رفتار ننموده بودند. اصلا این مردم درکوه تولدشده ویك احساس طبیعی برای صعود برکوه دارندکـه ماشهری ها فقط ایـن تخیك را در مکتب می‌آموزیم.

کاروان مابرفراز یخچال در حال حرکت بود، دربیـن یخ‌ها به بلندی قد وجویهای عمیق یخچالی‌که آب سردبرف درآن جریان داشت پیش می‌رفتیم. وچون بزودی حمالهای‌ما ازسردی پایهای خود شاکی شدند، مشکل شانرا درك‌کرده می‌توانستیم. ماباوسایل گرم موزه های رابری وجدارضخیم آن دربرابر این مردم عجیب معلوم می‌شدیم. نزدیك بـود باتمام این تجهیزات پاهای مـاازفرط سردی کـرخت شود. باوجود این رفقای خودرا کمك نمی‌توانستیم زیرا اکثرتلاش می‌کردند باپای تقریباً برهنه یکدیگرپیش نمی‌رفتند. ازاینرو بعضاً تابه زانو دربرف فرو می‌شدند.

بعد ازنیم ساعت بـرف و یخچال را عقب گـذاشیم. سیمون به وظیفه خود رسید. حمال‌هارا دربالای یك بلندی که برف ساخته شده کمك می‌نمود. حینیکه ازیك درزنسبتاً بزرگی می‌گذشتیم همه ما شایسته یك استراحت کافی‌بودیم حمالهای‌ما پاپوش پوست گوسفندخودرا ازپاکشیده‌وبه‌آفتاب جهت خشك شدن هموار کردند.

من و هانس پیتر بـالای یـك خرسنـگ نسبتاً بلند استراحت کردیم ازآنجا تمام کاروان زیرنظر مابود. تانقطه کمپ قرارگاه مرکزی نمبریك‌را بخوبی دیده می‌توانستیم.

آخرین باربر ها بـار خودرا ازکمپ بـار می‌نمودند. غژگاو بایك بار نسبتاً وزین ازریگ ها می‌گذشت. با خود گفتیم صاحب غژگاو دیوانه شده کـه این حیوان بیچاره را دربین یخچال به زیر بارگران زحمت می‌دهد مردم تاجـك واخان مردم دوست داشتنی ورفیـق مشرب هستند ولـی به حیوانات علاقه زیـاد نشان نمیدهند وتـوصیه‌هم سودی

نمی‌بخشید. غژگاو نیز بما ثابت ساخت‌که آنهم بذات خود حیوان لجوج وخود سر می‌باشد .
درمقابل یخچال آرام ایستاده شد ویك قدم‌پیش‌ترفت. بعداً باحوصله کامل آهسته آهسته ، اول قدمم می‌گذاشت وچون میدید خطری بدنبال اونیست، پیش میرفت. اودارای پوست ضخیم بودکه این پوست بایك پشتی نسبتاً ضخیم چربو بروی گوشت آن قراردارد‌که به‌این ترتیب پوست‌آن‌را ضخیم ترساخته است .
برای مردم واخان چاره جز برداشتن مال‌ها ازپشت غژگاو باقی نماند. حیوان را ازباربری نجات دادند وصندوق هارا به پشت خود گرفتند .
یکی ازسرگردگان حمال ها نیز رسیده بود ووقتیکه دید غژگاو باررا نقل داده نمی تواند شش نفررا ازحال استراحت خارج ساخته امر داد تابار غژگاورا خود حمل نمایند. این حیوان قانع ومتحمل برا ی‌بار اول حرف آقای خودرا قبول ننمود وازآن سرکشی کرد. ازیخچال بدون‌بار وتکلیف گذشت ووقتیکه برسنگریزه های یخچالی رسید دوباره بارشد حیوان مذکور باید این باررا خواهی نخواهی حمل می‌نمود. ماازیك دره سنگ دار وجغله دار که بقایای تپه های کوچك یخچال بود گذشتیم ازبالای سنگ وجغل به خستگی پیش می‌رفتیم. جویهای‌یخچالی ویك جهیل‌کوچك سبز رنگ جلب نظر مارانمود. بعدآدربین برف هاویخچالها که به بلندی خانه بود عبور نمودیم. انعکاس اشعه آفتاب ورنگ آسمان عجیبی را بار آورده بود. افق این سنگزار وحشی وقله مغرور وسربفلك کشیده شاه باصرت ویماج های متعددش شکسته بود. قله اورگند تمام قلل دیگررا تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. درآخر دره‌کوچك، درمسیر یك بستر جوی ارتفاع کمپ مرکزی سابق رسیدیم. اماراه طولانی پیش رو داشتیم. حمال ها همه صاحب همت بودند ولی به مشکل راه می‌پیمودند. زیرا درحیات خود به این ارتفاع بلند نرفته بودند. بستر جو آهسته آهسته بلند

میرفت وبه نقطه ای رسید که ریگ نرم ویك میدان نسبتاً وسیع آب‌ها به چند جوی کوچك منشعب شده بود.

بعداً یك خرسنگ بزرگ بمثل دیوار ایستاده بود. احجاز این خرسنگ از گرانیت نمایندگی میکرد. یك میدان نسبتاً عریض را تشکیل داده بود این محل یك محل طبیعی کمپ مرکزی بودکه ازطرف ویکتور وسیمون کشف وانتخاب گردیده بود.

آنچه سیمون راجع به جهیل کوچك زیبا باز میگفت تخیل نبود بلکه حقیقت داشت.

اکثر حمال ها باما یك جا رسیدند. و غژگاو نیز آهسته بلند می‌شدند. واقعاً عجیب بودکه چگونه این حیوان ازین همه راه صعب العبور گذشته توانست. حمال هاتشنه شدند. ویکتور یك دیگ بزرگ را مملو ازلیمو ناد نموده برایشان دادکه این دیگ دهن به دهن میگشت. بعددرحالیکه سیمون وزمری اجرت کار حمال هارا می‌پرداختند ما خیمه بزرگ کمپ مرکزی ویك خیمه کوچك کوهی را برافراشتیم برای این شب دوخیمه بکار بود چه شش نفر ازحمال‌ها جهت کمك وحمل ونقل اموال ماشب را باما می‌گذشتاندند. وبعدها درحمل‌ونقل اموال‌مادرکمپ بالاتربایدکمك‌می‌نمودند گرچه مسافه رفتار شان ازچند صد متر زیادتر نبود ولی بازهم درحمل ونقل اموال سنگین ماکمك شایانی می‌نمودند واززحمت زیاد ما میکاست.

حمال‌های ما خوشوقتی وغزلخوانی به طرف پائین دره سرازیر شدند دررفتار خود عجله داشتند چه آفتاب در افق پائینتر شده میرفت. زمری برایشان گفته بودکه ده روز دیگر برفراز این کوه بسر خواهیم برد وبه صبح روزیازدهم باید به‌کمپ جهت حمل ونقل اموال حاضر شوند. غژگاو پائین نرفت وبه نزد خیمه ماماند چه یکی ازحمال های که باید شب‌را باما می‌گذشتاند خودرا مالك غژگاو وانمودکرد. حیوان صبور بایدبه‌ارتفاع‌بلندتر ازمونت‌بلانك‌زیر آسمان‌سرد کوهای هندوکش شب خودرا بگذراند.

ویزی باحیوان همدرد شد ودربین سنگ ها درصدد جمع آوری علف وسبزه ها گردید. غژگاو حیوان ناشکربود زحمات ویزی را نپذیرفت وازعلف های جمع شده اونخورد.
حمال های ما اززندگی خیمه خوش بودند. چه خواب خیمه تبدل خوبی محسوب می‌گردید این مردم مارابه منزله کوچی های می‌دانستند که ازیك قله به قله دیگر بدون‌موجب کوچ می‌نمودیم. امامثل کوچی های ملك شان رمه وگله نداشتیم وازطرف دیگر درمصرف افغانی صرفه نمی نمودیم وبخشش وتحایف تقسیم می‌نمودیم .
ما چای نان وشوربا به‌خیمه شان بردیم وظروف را خودما شست وشو نمودیم هرشش نفر دریك خیمه خوش بودند. وخنده های صمیمانه شان تاناوقت شب در سکوت مطلق کوه طنین انداز بود .

ازیك برف کوچ به امان ماندیم :

اول سپتمبر ـ این تاریخ نسبت به ۲۱ اکست‌خزانی تربکوش می‌خورد برای ما احساس عجیبی بود کهٔ درین سرزمین شرق سفر هندوکش ما بطرف آخرمی‌رفت. ۹روز دیگر وقت داشتیم وسوالی بودکه آیا ممکن می‌شد درین‌وقت کم به یك قله ۷هزار متری صعود نمائیم .
باآغاز ماه خزان هانس پیتر نیز آماده حرکت شدزخم هایش التیام یافته بود وباکمی احتیاط می‌توانست‌به عملیات کوهنوردی خود بپردازد. بحیث یك کوهنورد والپینیست ورزیده مشکل بودکه تمام وقت به خیمه بنشیند ودر هیچ یك عمل عملیات اشتراك ننماید. آرزو می‌کردیم‌کـه به قله هفت هزار متره بامارفته بتواند .
زیرا هیچکس ازاعضای هیئت ماحین بازگشت پیشانی ترش وطبع گرفته اورا متحمل شده نمی‌توانست. وازطرف دیگر می‌خواستیم هدف عالی ودرجه اول عملیات کوهنوردی مازطرف همه اعضای هیئت تسخیر شود .
ما مواد خوراکه وتجهیزات برای دوکمپ بلند آماده ساختیم ویك تعداد زیاد صندوق‌ها وبیلرها تجهیزات مارا

تشکیل داد. هرپارچه را بصورت جداگانه موزد تدقیق قرار دادیم که واقعاً وبصورت حقیقی مورد احتیاج است ویانه . شش نفر حمال دراختیار داشتیم که ازجمله هیچکدام شان به کمپ بلند وتابه آنجا نمی‌رفتند وماخود باید یک تعداد زیاد اموال راحمل مینمودیم پس فیصله نمودیم که درحمل مواد خوراکه تقلیل بدهیم وخودرا از عذاب حمل بارسنگین نجات دهیم چه آرزو نداشتیم که ۹روز وقت باقیمانده را به باربری سپری نمائیم وبالاخره ازصعود برکوه منصرف گردیم. و قتیکه به کمپ مرکزی بر گشتیم سیر خورده می‌توانستیم وددراه باز گشت به وطن کافی وقت وفرصت خوردن داشتیم درکمپ اولی دوظرف خوراکه ویکی هم برای کمپ نمبر دوم ویك پیاله عمومی برای هرکمپ کافی بود ویکی چراغ دستی دیگری کمره عکاسی وسومی بوتل‌ترمزرا گرفتیم وبی‌مورد بوداگر ازهرشی‌شش دانه باخود میگرفتیم وازبردن توشك‌ها صرفنظر کردیم وتوشك رابری کافی‌بود. ٤دانه اجاق گاز برای پختن چای و شوربا ضروری بود. اجاق پطرولی را به کمپ مرکزی گذاشتیم .

بعد ازدوساعت یکبار بزرگ کمتر شد ماخود بعضی چیزهارا حمل نمودیم ویك حصه زیادرا بدوش شش نفر حمال گذاشتنه کمپ مرکزی راترك دادیم وغژگاو رایکه‌وتنها به سر نوشتش سپردیم .

ازبالای یخ های لغزنده سنگزار بطرف یخچال بزرگ روان شدیم .

امروز هوا گرم بود چنین هوای گرم درین ارتفاع‌بلند بی‌سابقه است عرق ازجبینم سرازیر شده وپیاله پیاله به کاسه چشم وعینك برفی ام را می‌گرفت برای اینکه جمع‌آوری مال داشتیم ناوقتر ازکمپ مرکزی حرکت نمودیم وحالا حوالی چاشت است طوریکه انتظار داشتیم یخچال آنقدر صعب‌العبور نبود ازبعضی درزها بدون مشکل گذشتیم واینکه ازیخچال عبور نمودیم به‌سرحد پنج هزار متری‌رسیده بودیم بعد ازآن زمین یخچالی تقریباً هموار بود. این سطح

هموار ازچپ وراست ازطرف یخچال احاطه شده و صخره های مشکل وتیغه کوه دراطراف آن قرار داشت. دربین این کاسه یخچالی سکوت مطلق حکمفرما بودوآفتاب به‌سوزندگی می‌تابید گرمی روز واشعه آفتاب یخچال را بـه یك خندق مبدل ساخته بود برف نرم شده وهرآن بوت‌ها وموزه های‌ما دربین برف کور میرفت وهرلحظه خارج ساختن بوت‌وموزه کوهی ازبین برف یك ماجرایی را تشکیل داده بود ما این مشکل‌را بحیث خاطره مدتی فراموش نمی‌کنیم .

ما با یك دیگر شوخی میکردیم و من به شانه‌هانس پیتر زده و او را تبریك گفتیم متحیر بطرفم نگریست و نمی‌دانست که بچه دلیل او را تبریك گفته‌ام . هی ترانبریك‌می‌گویم که‌در حیاتت برای بار اول از پنجهزار متر بلند تر آمده‌ای وقتی که بخانه رفتیم به افتخاراین‌موفقیت‌دعوتی ترتیب خواهی‌داد .

سیمون با من همنواشده گفت بلی باید ترا تبریك‌بگویم زیرا هندوکش بکلی کوه دیگری است و باکوکك های نوك تیز اروپا قابل مقایسه نمی باشد و اگر اروپا برای فتح یك قله کلك کسی تبریك‌نمی گوید قابل فهم است از قسمت‌نیك هانس پیتر باشوخی های سیمون عادی بود و اندیشهٔ دردل راه نمیداد .

ساعتها به یك اراضی تقریبا هموار کمی متمائل به بالا طی طریق می نمودیم . خود را مانده حس نمیکردم گرمـی اذیت کننده بود ماضمناً‌استراحت می نمودم وقند انگور(گلو کوز) میجویدم و در ضمن در فکر فرو می رفتم.

ویزی وسیمون راه راملاحظه نموده بودند دو راه‌موجود بود اولی از فراز یك یماج مملو از برف و یخچال عبور می‌کرد و در صورت‌دوم‌بایدازیك‌سنگ بزرگ دیوار مانند می‌گذشتیم هر دو یشان به این نظر بودند که از سنگ بزرگی دار بازی کنان بلند رویم.ایشان‌می‌خواستند با کوه‌پنجه‌نرم کنند وبالای

برف و یخ حق و ناحق راهنوردی ننمایند . از بالای یك سنگ مغرور و شانخ بلند رفتن مهمتر از آن بود که بصورت مطمئن به قله برسند .

من جداً قهر شدم و گفتم این چه حرف هائی است در مورد یك کوهی که هنوز کسی به قله آن پا نگذاشته است چرا با حیات خود بازی نمائیم و از بالای سنگ دار بازی کنان بلند برویم در حالیکه یك قدری دور تر اما مطمئن تر وجود دارد ، درین مورد هیچ فکری لازم نیست ما راهی را که مطمئن تر و آسان اما کمی دور تر است انتخاب می نمائیم کاروان ما آهسته آهسته از هم جدا شدند و پرا گنده گردید . هانس پیترو ویزی به مسابقه تیز روی رفتن آغاز نمودند ویزی تجربه کافی داشت و چندین بار به ارتفاع بالاتر که پنجهزار متر رفته بود ولی چیزیکه برای من غیر قابل فهم بود همین دویدن بیجای هانس پیتر است بهر حال این طرز حرکت او نشانه‌ای از صحت پایش بود .من و سیمون در حالیکه از گرمی رنج می بردیم با حمال‌ها یکجا حرکت می کردیم و متعاقب مازمری و ویکتور در آخر قافله روان بودند .

حال به زمین یخچال دومی رسیدیم در اینجا کاسه بزرگ یخچالی تشکیل گردیده بود. طوری معلوم می شد که آفتاب در یك عدسیه مقعر می درخشد و از باد و شمال اثری نبود. هردو راه صعود در مقابل ما بصورت واضح قرار داشت به صورت مستقیم یماج بر فدار و یخچال و بطرف راست صخره بلند و صعب العبور .

به یك نگاه تمام ما قانع شدیم که یماج یخچالی برای ما راه مطمئن نیست و باوجودیکه صخره و سنگ عمودی بلند مشکل و خطرناك هم است باید از یماج پربرف ترجیع داده شود . به این صورت سیمون و ویزی که در اول خواهش انتخاب این راه را داشتند ازین فیصله دسته جمعی خوشنود گردیدند

و هر دویشان اجازه داده شد که با تمام قوت به صخره‌بازی
شروع نمایندبالا شدن‌به‌یماچ‌یخچالی ازنگاه تخنیك‌کوهنوردی
ساده است اما یخ هاو برف های یخ‌زده آماده به سقوط‌بسیار
داشت که این خطر ازساحه‌دورترخوب تشخیص داده شده‌نمی
توانست بعد از اینکه‌به ساحه ۱۵۰ متری یماچ یخچال‌رسیدیم
خطر برج‌های یخ وآماده به سقوطرا تشخیص کرده توانستیم.
این برج های یخ زده عموماً ایستاده نبودند بلکه‌سرشان کمی
بطرف پائین متمایل بود . این میلان به خطر آن می افزود و
علاوه بر آن زمین‌یماچ‌را سنگ سلیت پارچه تشکیل میداد که
یخچال و یخ های ایستاده به آسانی از فراز آن لغزیده مـی
توانست به چنین اراضی مشکل در سویس کوهنوردی نمی
نمودیم و در ارتفاع هندوکش و حمالی‌های متعدد این کار را
بکلی انجام نمیدهیم پشیمان بودم که چرا با دقت و توسط
دوربین این جر های لغزیده و خطرناك را ندیدم و تشخیص
ندادم درین صورت از قهری که بر رفقا شدم جلوگیری بعمل
می آمد .

این بود پروبلم قله هفت هزار متری مایماچ یخچال‌دار
خطرناك است و صخره بادیوار های عمودی اش به این ارتفاع
زیاد پروبلم جدی است انرژی و حوصله ما به سر نمی رسید
و اگر فوراً به همان صخره مشکل و صعب العبور دست می
بردیم برای من رفع‌استراحت‌بود. وبعد آن یکبارگی به سر
صخره نمی رسیدیم و حمالهای ما از همین جا برمی گشتند
زیرا حمالهای خود را به‌آخرصخره‌بلند نمی توانستیم به سر
صخره ویزی و سیمون را دیدم کـه سه ریسمان راآویـزان
نمودند و خودشان به طرف سنگ، بزرگ رفتندومی خواستند
راه صعود بیشتر را بطرف تیغه کوه دریا بند لعنت‌براین‌دیوار
یخ عمودی .علاوه بر آن یخ های آبی رنگ آویزان است . ومن
مسافه را بین‌دیوارهای‌یخ و تیغه کوه صد متر تخمین نمودم

ویزی این نقطه خطرناك را عبور نمود من پشتواره خود را به زمین انداختم و بالای آن نشستم قبل از اینکه پشتواره رابگذارم کامره عکاسی خود را از بین آن گرفتم نشستن برایم خوب بود که بعدازمدت طولانی پاهای خودرادرازکرده و لنگر سنگین را از بالای پاهای خود کم نمایم چند متر پیشتر از من سیمون روان بود و به استراحت فکر نمی کرد ویکتوروزمری معلومشان نبودو مسافه زیادبه عقب مانده بودند احمد سعید یکی از حمال های مابه پهلویم نشسته بود من از او پرسیدم خوب هستی در جوابم گفت خوب بلی خوب.

من کامرهٔ خود را بطرف برج یخ متوجه ساختم که بلند ما با متانت و وحشیانه بر کاسه یخچالی ایستادمبود من باید قبل از اینکه این زنگوله عظیم یخ سقوط نماید از آن عکاسی نمایم . قبل از اینکه بردکمه فشار بدهم یك بار دیگر زنگوله یخ را مشاهده نمودم تصویر غریبی بود از طبیعت بزرگ، زیبا و خیلی دلکش .

من با تفکرواندیشه بر زیبائی این برج تماشا میکردم که واقعه ای رخ داد این واقعه در حیات عادی کوهنوردی به ندرت واقع می شوداین برج بزرگ به حجم سه خانه بزرگ نشیمن از نقطه اتکاءخودجداشده ودر یك پرتگاه سرازیرشد.

حرکت اولی اش آهسته آهسته وبدون آواز بـود ،تا اینکه این یخ عظیم باصخره ئی تصادم نمود وآواز مهیبـی برخاست وبه تمام دره پیچید، باعجله بردکمه کامره فشار دادم تااین سانحه عجیب رابروی فلم ثبت نمائیـم بـلا شعور پشتواره خودرا برداشته احمد راصدا زدم که زود حرکت کنیم .

مادرآن جناح راست که سه یخچالی قرار داشتیم که شکست یخچال ازآن صورت گرفته بود فکوکردم که اگر بطرف بالابروم وخودرا به تیغه کوه برسانـم وبصـور ت

ساده ای بالای زمین یخچال قرار بگیرم امکان نجات موجود
است درین ضمن یخ به یك غبار انبوه مبدل گردید وتمام
عرض دره رافراگرفت . غبار به اندازه ای بلندشد که قلـه
بلند اورگند نیز معلوم نمی شد ابریکه ازتصادم یخ وسنگ
به وجود آمده بود بلندشده میرفت هانس پیتروویزی ازنقطه
خطر ناك دورتر رفته بودندسیمون رادر دقیقه آخردیدم که
عقب یك سنگلاخ پنهان شده است .من گفتم اگرقسمت بـا
من یاری کند ازین ورطه وازین مصیبت نجات خواهم یا فت
قسمت بـا من یـاری کـرد و طالع داشتیم که برفکوچ بـه
سطح بالائی یخچال بندماند وبطرف دره مقابل مسیر خو د
را تغییر داد. بعداز چنددقیقه اواز مهیب ساکت شدگرد و
غبار بوف ویخ هرطرف پراگنده گردیده قله اورگند نمایان
گردید اطراف ماتماماً سفید شده بود من هم سفیدشد ه
بودم نه از گرد برف بلکه ازترس چهره ام سفید شده بود
باید گفت که پاهایم ازترس سستی می کرداین سقوطیخ درس
فرانگك خطر خوبی برای اهمیت آینده ما بود.

ویزی وسیمون برمن خواهند خندید چه خوب شدکه
مارایماج را درپیش نگرفته بودیم .

دردیوار یخ

احمد سعید نمی خواست پیش برود ولازم هم نبو د
ویزی هانس پیتر ازبالاپائین شدند دیوار یخ صد متـر ه
مشکل وصعب العبور بود.مابايد ازطرف پائین دورمی خوردیم
و در آخر خواهی نخواهی ازتیغه سنگ دارمی گـذ شتیم
احمد سعید درك نكرد كه مابطرف پائین می رویم .پشتواره
خودرا انداخت وبطرف بلندی دوید من اورا صدازدم وبرایش
فهماندم که پشتواره رایکجا ببرد .بالاخره فهمید ومنتظر
من شد .برای من فلج کنندبود به هیچ صورت من نمی توانستم
هردو پشتواره راحمل نما یم لهـذا پشتواره اورا جلو پایش
گـذاشتم.

پنج دقیقه بعدبه بلندرفتن آغاز نمودیم .یک‌دیوا ر ملایم یخی به تیغه کوه منتهی میشد درزها وشکست ها ی یخ‌وبرف خوش آیند نبود درهر صورت این آخر ین‌نقشه پیشرفت برای حمالهای مابود وازین محل هرگزبلند رفته نمی توانستند .

تمام اموال رادرهمین جا دیپونمودیم. بد بختا نه دریافتیم که یك تعداد زیاد اموال رابآید حمل نما ئیم در همین جابرای حمالها پول دادیم وقتیکه احمد سعید صد افغانی رابه جیب می گذاشت هراس خودرا از برفکو ج فراموش کرده بود. بالحنی که‌خوشی ازان هویدا بود از تشکر کرده با رفقایش بطرف پائین دره روان شدند . حمالها به‌تنهائی رفته می‌توانستند . ویخچالهای سر را ه شان خطرناك نبود ویکتور وزمری نیز باایشان یکجا به کمپ مرکزی رفتند. درپای دیوار یخ ماچهار نفر مواد خودرا تجهیزات خودرا گذاشته ودرپی تفریق وانتخاب شدیم. شام امروز باید کمپ نمبر یك برافراشته می‌شد برای این منظور آنچه درکمپ نمبر یك ضرورت بودباید آنرا از بالای دیوار یخ‌عبور میدادیم.

ویزی وهانس پیتر درصد دیافتن راه مناسب‌گردیده اند ومن وسیمون به جمع‌آوری وانتخاب پشتواره هامشغول شد یم مابا دوپشتواره بزرگ به‌بلند رفتن‌به دیوار یخ شروع نمودیم. یخ‌سخت وشفاف بود چوب‌های سکی را گذاشته دست به‌زاغ‌نول بردیم. جای پاکه‌ویزی حفرکرده بود تقریبا عموداً بلند میشد پشتواره مامثل سرب برجسم ثقالت میکرد ومارا بطرف پائین کش می‌نمود بایخچا ل و ناخونك های آهنی خودرا به‌جسم سخت ولغزنده محکم می گرفتیم بعداز چندمتر وضع خوبتر شد .یخ‌نوك تیزایستاده جاگزین یخ‌لغزنده گردید وبرای‌ما بیچاره هاکه بارمی‌بردیم

مژده‌خوبی بود مادروقت حرکت زیاد نفس می‌کشیدیم و آرزو می‌کردیم که‌این نقطه رازودترطی کنیم دربالای تیغه کو ه هانس پیتر نمایان شد ومارا صدا زدکه بایدبه‌صورت مستقیم بلند برویم وآنچه راویزی بجا گذاشته تعقیب نکنیم امادستور اوراعمل نمودیم اول ازبین یخ‌های نو ك تیز گذشتیم وبه‌برف رسیدیم برف نرم فوق‌العاده خسته کن بود مجبور بودم به‌سینه پیش برویم.

این مقدار بزرگ برف رادر ارتفا عات بلند در عمر خود ندیده بودم ارتفاع برف پنج متربود وبسیارسست وبی بنیاد معلوم میشد وچون همین امروز یك برف کو چ عظیم رابه چشم سَردیده بودیم دیدن این کتله عظیم برف سست که ممکن به‌حرکت پای ماز جابیجا شودبرو حشت من می‌افزود آفتاب دراعماق‌این کتله برف نفوذ نموده بین تونل کوچك راآب ساخته بود. این‌تونل‌مارا به‌تیغه کو ه میرساند . پشتواره مابزرگ بود باید بازاغ نول‌سا خته تونل وسیع ساخته میشد ویزی به‌قوت باچکش یخ شکن خودرا برای وسیع ساختن تونل می‌کوشید وپارچه یخ آن بهرطرف می‌برید .بلند رفتن به‌تونل خوش آیند نبود باید می کوشیدیم که‌سرما به سقف تونل تصادم نکند در حالیکه پاها ی‌مادر برف لغزنده ونرم می‌لغزید. ازمد تی بود که‌باریسمان بسته نبودم بعداز اولین دیوار میلانی خودرا باردیگر در ریسمان بستیم بسایك بدبینی مخصوص قدم به پیش می‌رفتیم زیرا درهر قدم بل رادر برف‌مطالعه می‌نمودیم دربین کوتل هردو پای خودرا جمع می‌نمودیم و لغزان لغزان پیش می‌رفتم .سعی می‌کردم سرم به یخی تصادم نکند اماخود داری نتوانستم باتصادم باپارچه یخ خون از جبینم سرازیر گردید یخ داخل تونل به زیر آفتاب ظهر سرخ زرد رنگ داشت .

چون باپشتواره خود ازبین تونل کند شده نمی توانستیم فیصله کردیم که پشتواره رابریسمان بسته و

بگذاریم که‌ببالا کش نمایند هاتس پیتر پشتواره راببا لا کشیدند . من خودم به‌تنهای داخل تونل شدم وبالاخره بـه

تیغه کوه رسیدم متعاقب من‌نوبت سیمون رسیده اول پشتواره خود راتوسط ریسمان به‌بالا فرستاد بعدا خودش بلند رفت

من ریسمان اوراکش نمودم وبه‌کمکش رسیدم تیغه کو ه عریض وهموار بود.

کوئی برای یک‌دسته کوهنوردان محل کمپ سا خته

شده باشد اول به‌پختن آغاز نمودیم حقیقت این است‌که‌دیوار یخی مارا فوق العاده خسته ساخته‌بود .

این دار بازی روی یخچال عملیات مارابرای صعود به قله هفت هزار متری دلچسپ ترساخت اما ازنگاه حمل محمولات کار موزونی نبود.

جای منا سب برای‌کمپ اولی ماهمین تیغه هموار و عریض که ٥٤٠٠ متر بوده در آن طرف تیغه‌کوه سنگریز ه

ویک دیوار متمایل که‌به یخ‌وبرف منتهی می‌شد جلب توجه میکرد ان‌یماج ازدیوار یخ‌برای ماسهلتر مینمود امایخچا ل

متعاقب وگذشتن هاى مدور خطر مرگبار برفکو چرادرپهلوی خود داشت.

به سختی از بالای سنگ های گرم برخاستیم و درصدد پیدا نمودن محل بر افراشتن خیمه شدیم . می خواستیم که خیمه خود را در محلی نصب‌نمائیم که در آنجا سنگ و تخته سنگ باشند نه برف‌و یخ‌وجود آب از ضروریات درجه اول ما بود ولی خواهش مادرین‌ارتفاع‌برآورده‌شده نمی توانست ما ۹ هزار کیلو متر بطرف شرق آمدیم تا رخصتی خود را بگذرانیم هر که درصدد دانتخاب محل مناسب بر آمد تا اینکه بالاخره محلی پیدا شد که مورد پسندهمه ماشد . برای اینکه کمپ ما بر قرارشود مجبور بودیم بار دیگر به پای دیوار یخ فرود آئیم وتمام بار را به بالا انتقال بـدهیم ممکن دو، سه بار بالا وپایین‌شویم‌تاآنرا انجام‌بدهیم.

چون بعد از ظهر و ناوقت بود فردا تمام بار خانه ما به بالامی رسید .چنین تصمیم‌گرفتیم که شب را به‌اینجابگذرانیم بعدبه کمپ قرارگاه مرکزی رفته آنجا خوب غذا بخوریم وفردا بدون پشتواره و تکلیف به‌بالا صعود نمائیم . زیرا غذایی که با خود آورده بودیم‌ناکافی‌بودوماراسیر نمی ساخت .

آهسته آهسته‌وبکمال‌احتیاط در بین تونل‌یخ داخل‌شدیم چون ریسمان را به‌بالا محکم نموده‌بودیم فرود آمدن ماآسانتر صورت گرفت فردا این ریسمان درحالیکه بار سنگین راببشت حمل میکردیم‌خدمت‌خوبی‌انجام میداد .فرود آمدن در دیواریخ تکلیف ده است لـهذا به بسیار احتیاطزاغ نول را به یخ قایم می نمودیم . میکوشیدیم‌جای‌پاگذاشتن‌ماغلط نه شود .

در حصه درز بزرگ کوه ،زاغ نول و چکش کوهنوردی را گذاشتیم و جائ آنرا به چوب دست سکی سپردیم .

آفتاب زرد شده‌بودکه‌به‌کمپ مرکزی رسیدیم. رفقای‌ما تصور می کردند که شب را در کمپ نمبر (۱)می گذرانیم‌لـهذا رسیدن آنی ما موجب بهت و حیرت شان گردید .

کمپ هوادار نمبر (۱) در ارتفاع ۵۴۰۰ متر

بوت های ما بسیارخراب معلوم می‌شد. پائین وبالا رفتن ما در بین یخ های نوك تیز هندوکش به بوت های ما صدمه شدیدی وارد کرده بود پاره گیهای چپ و راست نشانه این حقیقت بود ویزی چون اکثر بحیث پیش قراول حرکت می‌کرد بوت هایش فوق‌العاده نازك گردیده بود ما هم برای حفاظت و ترمیم بوت های خود اقدامی نموده بودیم. و حالا درست موقع وارسی به بوت ها رسیده بود . در حالیکه رفقایم در مطبخ سر گرم پختن غذای لذیذ برای شب بودند من بوت ها را برس نموده روغن‌وپالش‌دادم.

صبحگاه با رفقای خود وداع، کردیم . زمری وویکتور در همان صبحگاهی بازی شطرنج را چاق کرده بودند . بزودی به یخچال رسیدیم .

تمام وسایل پیشرفت مهیا بود وسایل ضروری‌ما به‌زیر دیوار یخ قرار داشت و بزودی پیشرفت کردیم چون هواسرد بودو از طرف دیگر ما هم‌سروقت‌حرکت کرده بودیم برف و یخچال ما را بسیار زحمت نمیداد .

درذخیره موادما دیك برج بزرگ پشتواره نما تشکیل شده بود . بهتر بود که تمام‌این مواد را به اندازه پشتواره متوسط بسته می نمودیم‌وآنرا دوبار ازدیوار یخ می‌گذشتاندیم سعی نمودیم که توازن را از دست ندهیم . بکمك زاغ نول و چکش کوهنوردی موازنه خود را حفظ می کردیم وزن ما از اندازه عادی یك حمال کوهنورد بیشتر بود یعنی مساوی به اندازه حموله یك حمال کوهنورد همالیا بود.

ویزی با پشتواره خود در تونل یخ بند ماند . خود را براست و چپ دورداد‌ولی‌بی نتیجه ماند . پشتواره بسبب بند افتادن او در تونل محکم شده‌بودو بیچاره وار می تپید . وقت زیاد ما ضایع شد تا توانستیم بوسیله کندن یخ های جانب

تونل ویزی را از تله‌نجات بدهیم . بالاخره او به تیغه کوه‌بلند رفت . در برج‌سنگی‌خود بکار آغاز نمودیم تا به زودی ممکنه محل استراحت مناسبی برای خود سازیم‌ویزی و سیمون یخ راهموارنمودند تا خیمه ما به سهولت بالای آن افراشته‌شده بتواند . هانس‌پیتر چندین یخ راشکست و در صدد جستجوی آب شد بالاخره به شگافتن یخ موفق گردید . پیدا شدن آب‌در ارتفاع ۵۵۰۰ متر یك امر عادی نیست بصورت عادی بایدیخ و برف را بروی تاوه ذوب می نمودیم . من در یك سنگقالـه مطبخ را اعمار کردم .

یکی را بروی دیگر گذاشتیم و مطبخ مناسبی ساخته‌شد.

بعد از یك ساعت در تیغه کوه خود را مستریح حس می نمودیم این کمپ نمبر(۱) در قله‌اورگند بهترین کمپ مرتفع است که در حیات خود دیده بودم مزیت این کمپ در این بود که در یك‌برج‌تیغه کوه‌قرار داشتیم‌وازبادو اوضاع‌جوی محفوظ بودیم .

چهارنفر در دوخیمه دونفری

شبی آرام و خوش آیندی را سپری نمودیم بعد از یك ناشتای مختصر براه افتادیم سعی می کردیم که پس از برقرار نمودن یك کمپ دیگر به قله هفت هزار متری برسیم و ایـن کار این معنی را داشت که‌مابایدبا وسایل و لوازم یك کمپ دیگر هزار متر بلند برویم .

آهن کوهنوردی را به بوت‌ها نصب نموده کمپ نمبر(۱) راترك دادیم هنوز تخمین نمی توانستیم که با چه نوع اراضی روبرو می شویم و نمی‌دانستیم که آیا بدون ریسمان ویا با ریسمان دار بازی نمائیم . تیغه کوه ۳۰۰ متر طول داشت و به برج دوم بعد از تیغه مشکل یخ رسیدیم تیغه کوه باریك و به هر‌دوط رف‌چشمان ما سیاهی‌می کرد سنگلاخ آنقدر آسان

نبود مجبور بودیم آهن های مخصوص صعود بر کوه را از پای خود بکشیم تا آزادانه‌بر فراز تیغه‌کوه‌موازنه خود رانگهداشته بتوانیم .

برای اینکه درموقع پائین شدن‌سهولت رخ‌دهد ریسمان های نیلون را مستحکم نمودیم . یك سلسله برجك های تیغه پی هم می‌آمدبلندوپائین شدن خسته کن بود دو ساعت بعداز حرکت تیغه کوه تمام شد ودرپای هرم برف و یخ رسیدیم ، بخت با مایاری‌کردکه‌ازبرجك های سنگی که در رأس‌تیغه‌واقع شده بود به سهولت گذشته توانستیم .

نوك آهن کوهنوردی مابه‌یخ های شیشه نما مجادله می کرد .

وواضحاً درك می کردیم که فصل خزان است یخ های نرم در بعضی حصص به ندرت وجود داشت در هر طرف یخ سخت برنگ سبز وآبی‌زیر نورآفتاب میدرخشید پشتواره وزین ما در موقع صعود مانع بلند رفتن ما می‌شد . با یك نواختی بلند می‌رفتیم و با احتیاط کامل قدم برمیداشتیم .

تیم ریسمانی تشکیل ندادیم و هر یك به سرعت پیاده حرکت می نمودیم از بستن باریسمان از جهتی‌صرفنظر کردیم که هنوز سختی به اندازه‌ای نبود کـه بـه ریسمان متوسل شویم و از طرف دیگر بستن به ریسمان از سرعت حرکت ما می کاست ساعت ها بالای یخ میلانی کوهنوردی کردیم قصداً آهسته و متین حرکت میکردیم زیرا انرژی و قوت خود رابرای فردا نیز ضرورت داشتیم .

در حوالی ظهر حصه میلانی یخ را عبور کردیم و دریك ساحه پر برف استراحت نمودیم . یـخ شفاف و لـغزنده را گذشتاندیم و در عوض بایداحتیاطمی‌نمودیم که بالای برف‌نرم و پودر نما حرکت می نمائیم زیر برف یخچال سابقه قـرار داشت و این یخچال دارای درزهای خطرناك بود که برف‌نرم

روی آن را پوشانیده بود .
با اندك اهمال ممكن بود در بین یك درز بزرگ یخ‌غارت شویم . فقدان اكسیجن محسوس می شد . بسیار آهسته و كسل پیش می رفتیم بعداز هر پنج قدم می ایستادیم وعمیقا تنفس می نمودیم بعد ازهر۱۵دقیقه‌رهنوردی۵ دقیقه استراحت را ایجاب می كرد . بالای پشتواره های‌خود می نشستیم واز رفتار زحمت ده و تكلف‌آور نفسی به آرامی می‌كشیدیم .
میلان سطح یخ و برف سست قدم به قدم بیشتر می شد و آهسته آهسته به یك تیغه كوه سنگلاخی منتهی می گردید بعد از ساعت ها طی‌طریق‌بالای‌یخ و برف ، صخره بازی ودار بازی لای سنگهای مهیب تبدل خوبی است اما طوفانی‌كه در این ارتفاع میوزید برای ما خوش آیند نبود . باد شدید برف را در بین آستین‌و یخن ماداخل‌می ساخت و عینك های ما را غبار برف مكدر می‌نمود.
بعد از ظهر ناوقت به‌سرحد یخچال بزرگ‌رسیدیم كه‌به قله منتهی می شد . درین منطقه صخره تیغه‌كوه به یك قله كوچك پیش آهنگ قله اصلی مبدل شده در بالای قله قبل از قله بزرگ محل خوبی‌برای توقف‌واستراحت خوددریافتیم.
ازین‌ارتفاع ببعد باید بلندی را تخمین نمائیم له شاه‌در مقابل ما قرار داشت وقتی باانگشت تخمین مسافه وتخمین سطح نمودیم معلوم شد با سطح شاه هم سطح استیم . جایی را كه برای شب‌باش انتخاب نموده بودیم ، هموار نبود . با زحمات زیاد سنگ و جغله سنگ ها را بیك سو نمودیم تا محل همواری جهت افراشتن خیمه خود پیدا نمائیم .
طبیعت این بار محل شب باش‌ضیق و كوچكی دراختیار ما گذاشت زاغ نول و چكش یخ شكن بفعالیت آغاز نمود و میخهای یخی را به مشكل در میان یخ و برف فرو بردیم ریسمان های خیمه خودرابه‌صورت صحیح بستیم تا بادشدید

و طوفان که سردچار ما بود خیمه را به هوا نسازد .

برای همه شوربا پختم و چای آماده ساختم.هر کدام یك ورق‌نازك گوشت و یکدانه کیله خشك برای تناول داشت‌گر چه این مقدار زیاد نبود ولی کفایت می کردبدون آن دریــن ارتفاع زیاد باید معده سنگین نباشد در اخیر مقدار کافی‌چای نوشیدیم بالاخره آب نوشیدنی تمام شد در حالیکه ما باید با هر قطره آب صرفه می نمودیم .

سیمون اجاق را بدست گرفته از من تقاضا نمود که‌توته های یخ‌را برایش جمع آوری نمایم .

غروب آفتاب منظره طبیعی و دلکشی را تشکیل داد هبود . افق لاله گون بود . ویزی وهانس پیتر با عجله کامل کامره عکاسی‌را بفعالیت آورده آن منظره مالیخولیائی‌و رومانتیك‌را عکاسی کردند باد شدید طوفانی از شدت خود کاست یــك لحظه عجیب را مواجه شدیم . به این معنی که درین ارتفاع باغائب شدن آفتاب هوا گرمتر شد .

در پائین و در عمق‌دره‌ها‌تاریکی حکمفرما بود و ما از ارتفاع بلند انجام روز را باکیفیت مخصوص آن تماشا می کردیم ،قله‌پوشیده‌ازبرف‌که مقابل ما قرار داشت در اول رنگ سرخ‌را بخود گرفت . متعاقبا نارنجی و زرد و بعد از غروب آفتاب سفید و آبی‌رنگ شد .

تا حد امکان سعی می‌نمودیم که با سردی مقاومت نموده در زیر آسمان توقف نمائیم هیچ یکی از مـا در بیـن خیمه نآرمیده بود. خوش داشتیم هوای سرد بدنهای مارا بلرزاند ولی در خارج خیمه بنشینیم تا اینکه در محل تنگ و تاریك داخل خیمه استراحت نمائیم. تازه بعد از قله شاه برای ما ثابت شد که خیمه‌ما‌بسیار‌ضیق است.

بالاخره هوای بیرون فوق‌العاده سرد شدو یکی‌بعد دیگر بداخل خریطه خواب خزیدیم هانس پیتر و ویزی اولتر‌بداخل

خریطه های خواب درآمدند . چون فیصله نمودیم که هر چهار ما در یك خیمه بخوابیم‌سیمون‌وبالاخره‌من‌هم بداخل آن خیمه کوچك داخل شدیم به بسیار مشقت توانستیم بین دو نفر جایی‌برای خودپیدانمایم راست وچپ‌دورخورده نمی توانستیم برای اینکه هر چهارماخوب بخوابیم . یکی ما دست خود را بلند نگهداشتیم و برای اینکه دست ما خنك نخورد دست‌کش را پیدا و بدست نمودیم یافتن دست کش درین محل ضیق هم کار آسانی نبود . من‌نسبت به رفقای خود زود تر موفق به یافتن دستکش شدم چه دست کش و بوت های خود را بحیث بالشت به زیر سرگذاشته بودم. جای شب باش ما آرام و مستریح نبود لهذا هیچ کدام ما موفق نشدیم‌دمی چشم بنهیم اصلا گناه خود ما بود زیرا اگر یك‌دانه خیمه دیگر را با خود می آوردیم با چنین زحمتی گرفتار نمی شدیم.

اما ازطرف دیگر مزیت محل تنگ این بودکه یکدیگر راگرم می‌نمودیم ودرارتفاعات بلند خنك نمی‌خوردیم. ویزی خرخر می‌کرد وآنقدر پهلوی می‌گشت‌که درآن خیمه کوچك امکان پذیر نبود. وازحرکات او درخواب تمام خیمه تکان می‌خورد بیرون کاملا روشن شده ومهتاب‌سر ازعقب‌کوهسار برآورده بود ویزی گفت دربین این خیمه نفسم به تنگ آمده می‌خواهم درزیر نور مهتاب به قله بلندبروم هیچکس صدای اورا جواب نداد وبگفتار خود ادامه داده افزود رفقا این مفکوره خوبی است دونفر مادربین خیمه می‌خوابیم ودونفر دیگریکه فردا ازقله برگشتیم خواب خودرا جبران می‌نماییم بازهم کسی به جواب اونپرداخت ساعت نه شب بود ولی کسی باوی نرفت .

سیمون خود را براست وچپ می‌انداخت اما پوره نمی‌دانست چه بکند هانس بیتر ومن سکوت اختیار نموده بودیم. اماقلباً آرزو می‌کردیم که چه خوب میشد اگر این دونفر برای ماجایی خالی نمایند. آرزو می‌کردیم‌که تقاضای

ویزی بهدر نرود ویکی ازرفقا باوهمرا می‌نماید .
ویزی بوت های خودرا به پانمود ولی ازسه نفر ما حرکتی به ظهور نرسید، اماسیمون سرخودرا بیك طرف وطرف دیگر بالشت میگذاشت ویزی رفیق خوب ما بود .
نباید او را بصورت ناجوانمردانه تنها میگذاشتیم . تصور می‌کردیم که سیمون مرا میخیزاند وبوت های خودرا می‌پوشد. ویزی بدور خیمه دور می‌زد آهسته آهسته سرفه نمود وبعضی کلمات را زمزمه میکرد که معنی آن فهمیده نمی‌شد بعدا به مقابل مدخل خیمه آمد من وهانس پیتر یکدیگر توسط چشم اشاره نمودیم وانتظار داشتیم که مارا مخاطب ساخته خواهد گفت که چه اشخاص تنبل و سگ صفت استیم ولی خلاف توقع بوتهای خود را دو باره از پا برآورد .
چه هوا بد وسرد بود اوگفت فکر می‌کنم درین هوای سرد مرایخ خواهد زد نوك بینی‌ام مانند یخ سرد شده است خرخرکنان خودرا داخل خیمه ساخت اما ازخواب اثری نبود درحوالی صبح دربین خیمه سردی غیرقابل تحملی پدیدشد. مخصوصا ویزی وهانس پیتر که به جناح خیمه نزدیك بودند برسردی لعنت می‌فرستادند. ازطرف من وسیمون پیشنهاد شدکه جای خودرا عوض نمائیم امااین پیشنهاد ما مورد قبول واقع نشد .
بالاخره ٦ صبح فرا رسیدویزی ترجیح‌دادکه درسردی شدید ازخیمه خارج شود سردی شدید اجاق مارا متاثر ساخته لازم بودکه این اجاق کوچك چند بار مورد لطف‌قرار بگیرد. تااینکه برای پختن آغاز نماید .

سردی را سی درجه تحت صفر تخمین نمودیم ضیاع حرارت فوق‌العاده زیاد بود دوساعت را دربرگرفت تابالاخره یك اندازه آب گرم بدست آمد بایك محبت کامل اجاق را بداخل خیمه آوردیم تازود تر به گرم نمودن آب موفق‌شویم من مواظب نگهداری اجاق شدم این وظیفه چندان خوش‌آیند

نبود دودانه سنگ را به زیراجاق گذاشتم وبه این صورت اجاق مستحکم درجای خود ماند.

هانس پیتر کاکاو وپودر شیررا باهم مخلوط نمود. متوجه هانس بودم‌که یك آب گرم ازعقب سرازیر شد. اختراع من باگذاشتن دوسنگ بزیراجاق بی‌فایده ثابت شد چون‌موظف این کار من بودم ازطرف همه ملامت شدم راستی‌که چند قطره آبی‌که به زحمت دوساعته گرم شده بود از بین رفت خیمه ماکاملا مرطوب شده بود وهمه ما صاعقه وار خیمه را ترك دادیم درعوض اینکه این یخ های آب شده‌که بصدزحمت بدست آمده حلقوم مارا ترنماید جمپرهای کوهنوردی بوتها وتوشك رابرای مارا مملو ازآب ساخت. من نسبت بدیگران بیشتر صدمه دیده بودم وجزای عمل حق است زیرا من‌بودم که وظیفه خودرا اهمال نموده بجای اینکه توسط دست اجاق را قایم بگیرم آن‌را به سنگ متکی ساخته بودم رفقایم‌چیزی نگفتند مگر یك خنده طعنه آمیز نمودند ویزی حاضر شد که کلاه احتیاطی خودرا به اختیار من بگذارد بدون اظهار کلمه این موضوع دردفتر واقعات روزمره مادرج گردید. وبالاخره نتیجه این فعالیت من منتج به د ست دادن ناشتا و خیمه نمناك شد .

خیمه رابه آفتاب واگذار شدیم تاخشك شود ناشتای خودرا می‌خواستیم تجدید نماییم چون آفتاب طلوع نموده وهوا گرمتر شده بود جوشاندن آب زود تر صورت گرفت وساعت نه صبح بعد ازتناول یك قهوه خوشمزه بطرف قله روان شدیم .

طلا درصخره ودرز ها در یخچال :

قدمهای اول مشکل ترین قدم هاست بدن نمی خواهد پیش برود وخوش دارد که جا بجا ایستاده شده استراحت نماید اما بایك عزم‌خودرا تشجیع نمودیم‌باید گفت که‌درچنین موارد به کوهنورد دوحس مرموز پدید می‌شود وباجسم مجادله میکند یعنی عقل بطرف بالا میلان نموده ودرصدد یك

فعالیت عمده می باشد وگوشت وزین خودرا بطرف پایین می‌کشاند. قله بصورت واضح در برا بر ما قرار داشت وبصورت تخمین کوهنوردی صعود برآن پنج الی شش‌ساعت را ایجاب می‌نمود صعود ما بخیر گذشت ولی پنجاه متر آخرین مشکل ترین همه بود .

واین اشکال را دیواری تولید کرده بود که این دیوار عبارت ازیك دیوار بودکه مستقیماً بخود قله منتهی میگردید. اگر ازین یخ عظیم‌الجثه نمیتوانستیم بالا رویم بعداً بطرف راست رفته ازآنجا به تیغه‌کوه می‌توانستیم بالاشویم بعضی درز های یخ چال ازدور نمایان بود شاید این درز های بزرگ پل‌های برفی داشته باشد ومارا زحمت ندهدتاجاییکه ممکن بود می‌خواستیم بدون ریسمان پیش برویم زیرا درین ارتفاع زیاد وقلت اکسیجن خودرا باریسمان بستن مشکل وزحمت ده بود .

بازی دیروز دوباره آغاز شد. باقدم های عاطل‌وخسته بلند می‌رفتیم. برف زیرپای مانرم ولغزنده بود بعضاً بوت های مادربین برف فرو می‌رفت که دوباره برآوردن آن تکلیف ده وزحمت افزا بود .

خوشبختانه پشتواره های ما سنگین نبود تابعدازهر پنج دقیقه استراحت نماییم اما کسی که اشتباه نمی کرد ویزی بودکه کله اوراچون مقناطیس‌به طرف خود میکشانید.

اساساً علاقه بکوه و کوهنوردی ویرا طوری تسخیر کرده بودکه برخستگی ورقت هواوقعی نمی‌گذاشت وازطرفی دیگرهم باحلقوم خشك نیز نمی‌اندیشید.بلکه یگانه آرزویش بلند رفتن وصعود برقله بود، مدتی بعدازدور بحیث یك‌نقطه سیاه بچشم می‌خورد ومانند کسی بودکه سحر شده باشد

ماموضوع را ساده تر گرفتیم ونمیخواستیم بر خود فشار بیاوریم وآرزو می کردیم‌که برقله‌تازه‌تر برسیم‌ونسبت به صبحگاه که از خیمه خارج شدیم تازه‌تر باشیم .

کمی بطرف شمال متمایل شدیم. زیرا چند قطعه‌سیاه بروی یخ برای مانوید مشاهده استراحت بود. ازاثر تابش

آفتاب، این سنگ کمی گرم شده وبما موقع میدادکه روی آن استراحت نمائیم.

من سیمون وهانس پیتر را مخاطب ساخته گفتم این صخره مسخره را ببین نقاط کوچك طلایی روی آن به سان طلا جلوه می کند .

یقینا این رگ های نازك چارکنج بروی سنگ ذرات فلز است. با چکش خود چند پارچه ازمواد جلادار را جدا گردم تاخوبتر ودقیق تر مورد مطالعه قرار گیرد .

هانس پیتر افزود بخدا اگر ازطلا فرقی داشته باشد حتماً این ورقهای جلادار طلا است .

بمثل برق فکری درمخیله ام خطور نمود. واضح است که این ورق‌ها طلا است زیرا دریای کوچه مقدار طلارا باخود می‌آورد وجای تعجب نیست که این ورق ها توام باطلا باشد .

چه طالع عجیب، مابرای کوهنوردی‌به این ارتفاع‌آمدیم ودفعتاً مرتفع ترین معدن طلای جهان دربلندی ۶۶۰۰ مترورا هم کشف نمودیم .

چند پارچه سنگ راجدا نمودیم وباخود گرفتیم تادر موقع مناسب توسط کدام شخص مسلکی مورد غور ومطالعه قرار بدهیم درعالم خیال جنون سرشار مردم واخان رابرای بدست آوردن این فلز قیمتی تصور می‌کردیم کاروانهای متعدد غژگاورا دردامنه ویماج های صعب‌العبور این کوه درحال حرکت می‌دیدیم .

هرقدر بلندتر می‌رفتیم‌دورنمای ماعظیم وقوی‌ترمی‌شد. ازهرم کوه شش هزار متره خود بلندتر رفتیم و وقتیکه می‌خواستیم قله ۶۵۵۰ متره خودرا ببینیم بطرف پائین باید نظر می‌انداختیم. حرکت درکوهای بلند جهان چقدر ترسناك ومشکل است. لهذا عزم قوی‌که دراول مرا به کوهنوردی وادار ساخته بود همچنان رفیق راه من بود لهذا خودرا استوار نگه می‌داشتم. رفقای من عین وضعیت مرا داشتند باجبین پرچین از خود سوال می‌نمودند که چرا این همه مشقات بی‌معنی را برخود روادار شده اند. من برای این

سوال جواب مقنع نداشتم وبصورت عجیبی برپروت های سیمون مینگریستم .

من گفتم مانند یك اتومات باید به تعقیب این بوت ها ادامه بدهی وتاآنوقت که قلب به شدت بزند وشش هاقدرت حرکت را نداشته باشد وعلایم ضعف نشان باهد بازهم باید به بالا رفتن ادامه‌بدهی. بصورت‌ساده باید خودرابه سیمون به پیوندی مانمی‌خواستیم بس‌کنیم بلکه آرزو داشتیم‌مجادله را تاآخر انجام بدهیم این مجادله دربرابرکوه نه بلکه‌دربرابر دربرابر خود ماصورت می‌گرفت .

دربرابر یك درز عریض وبزرگ‌یخچال ایستاده شدیم این درز سد راه مابود. ولی معلوم می‌شد که بصورت کافی برف باریده است پل پای و یزی هم نشان میداد که بدون معطلی ازآن گذشته است اصلا باید خودرا به ریسمان می‌بستیم زیرا پل‌پای ویزی دلیل محکم‌بودن‌برف رانمی‌کرد. اکثرا اشخاص پل‌پای رفیق همسفر خودرا دنبال کرده ودر نتیجه درعمق یخچال ناپدید شده است .

سیمون صدا زدکه پل مستحکم است ونمی‌خواهم‌راجع به ریسمان چیزی بدانم سیمون به پل‌پای ویزی حرکت کرد وهانس بیتر معطل شدیم ونخواستیم بیك بارگی بربل‌برفی فشار بیاوریم درنصف این پل مورد سوال یك پای سیمون فرو رفت اماقدم دیگرش باسندی روبرو شد. سیمون‌درقبال آینده تاریکی قرار گرفت، باتگاه های سوال کننده بطرف‌ما می‌دید ومنتظر رسیدن ریسمان شده بود. بعد ازآنکه خودرا بصورت مطمئن بست ازجا بلند شد ولحظه‌ای بعد به زمین قابل اطمینان رسید. کمی بطرف چپ پل پای‌او من‌به تعقیب اوازپل گذشتم درز زیرپا مهیب وعظیم بود. جراأت نمی‌کردم بطرف پائین نگاه کنم ازپل برفی می‌گذشتم وفکر نمودم که ویزی تنها مرد خوش شانسی بود که ازین پل خطرناك به تنهایی بدون خطر گذشته است وقتیکه خوب نگاه کردم معبر برفی ما ازیك نوع برف پودر مانند ساخته شده بود که طبعاً هرلحظه بیم سقوط آن میرفت .

بایك نگاه کنجکاوانه به سوراخ پای خود نظرانداختم عمق سوراخ غیر قابل تخمین بود. به سیمون صدا زدم که ریسمان را خوب محکم بگیرد بعداً خودرا هموار بروی برف انداختم تاوزن بدنم بصورت مساوی بریك سطح بزرگتر تقسیم شود. به بستن ریسمان ارزش خوبی قایل بودم ویقین داشتم که درصورت سقوط دربین درز بزرگ یخچال سیمون مرا محکم میگیرد واز نابودی نجاتم میدهد. اماآرزو نداشتم که باوجود ریسمان خوب بداخل واعماق این درز سقوط کنم چه فکر نمی‌کردیم که سیمون وهانس پیتر مرا برآورده بتوانند. کمتر آرزو داشتم به ریسمان آویزان‌بمانم ومثل یك پارچه گوشت یخ زده برای ابد آویزان باشم. درچنین حالت درآلپ، کوهنورد درظرف ۲۰دقیقه ازبین می‌رود ولی ممکن درین ارتفاع وضع جدی تر باشد. باسینه وکمك دست وپا ازروی درز بزرگ گذشتم وبه رنگی که من ازروی این مانع بزرگ می‌گذشتم ثقلت شدیداً تخفیف می‌یافت. گرچه ریاضی دان نیستم‌وبه صورت دقیق نمی‌توانم بسنجم معهذا بامشقت زیادبه آن‌طرف‌گذشتم وبه هانس‌پیتر پیشنهاد نمودم‌که قوس بزرگی راطی نماید وازین درز خطرناك نگذرد .

به این صورت ازیك تصادم خطرناك جلوگیری کردیم وازضیاع وقت خود داری نمودیم. تااینکه هانس پیترازدوره طویل خود برگشت.ما خودرا ازریسمان‌رها کردیم وریسمان هارا دربین پشتواره خود گذاشتیم .

گذشتن ازین درز بزرگ وقت زیاد را صرف وهیجان زیاد را بوجود آورد، درپاهای خویش‌احساس ثقالت‌میکردیم وآنهارا نمشکل بلند کرده میتوانستیم با وجود آن خودرا آهسته آهسته به قله نزدیك نمودیم. باوجود قدم های‌کوتاه پیشرفت نصیب ما می‌شد.

قلهٔ شاه ازموقعیتی که داشتیم پایانتر واقع شده بود زیرا مادرارتفاعات هفت هزار متره قرار داشتیم بسیارجای افسوس بودکه ارتفاع‌سنج نداشتیم خوشبختانه اوضاع‌جوی

بسیار خوب بود وبرای یك ار تفاع سنج چندان ضرورت شدیدی حس نمی شد .

برفراز قله هفت هزار متری

دریك نقطهٔ بالایی ویزی نمایان شد این رفیق پیش قراول ما قله فتح‌نموده ودوباره بازگشته بود. جای تعجب نبودکه ویزی درجمله اشخاصی محسوب می‌شود که به‌قلل هشت هزار متری صعود نموده است وکوهای هفت هزار متری برایش مشکلی بار نمی آورد .

زنده باد سویس که چنین فرزندانی را درآغوش خود پرورده است .

از ویزی پرسیدم قله چطور بود .

ویزی درجوابم گفت :

ـ فوق‌العاده زیبا .

ازاینکه تمام گروپ بیکبارگی بر قله نرسیدیم ناشی ازاشتباه بود. اما ویزی حق بجانب بود ولازم نبودکه پیش ازحد پوزش بطلبد. دوساعت کامل درنزدیکی قله منتظر ما بود بعد ازدوساعت فکر کردکه ما ازبلند رفتن بقله منصرف وکوهنوردی را به روز دیگر ملتوی نموده ایم وچون شخصی نهایت جدی بود فکر کردکه بهتر است به تنهایی به قله‌ای که درچند قدمی آن رسیده بود بلندرود وافتخار تمام‌عملیات را کمایی نماید .

بدل می‌گفتم اگر بااین سرعت که حالا پائین می‌شود پائین شود بصورت قطع شنب را به کمپ نمبر یك‌میگذراند وماجای بیشتر برای خواب خود پیدا می‌توانیم .

برایش گفتم که بدرز یخ توجه کند ومحتاطانه بگذرد به تعجب به من نگریست وگفت کدام درز یخ حینیکه او ازبالای یخچال عبور نموده بود درز یخچالی وجود نداشت.

ـ لعنت برشیطان حینیکه ازدرز یخچال می‌گذشتیم نزدیك بود تلف شویم آنچه من برایت میگویم حقیقت دارد مواظب باش .

ویزی بما وعده دادکه حین پائین شدن ومقابل شدن به آن درز یك حلقه بزرگ را طی نموده وراساً از بالای یخ نخواهد گذشت .

توصیه نمودیم که تند نرود واحتیاط نماید، یك شب ناآرام دیگر هم مارا تلف نمی‌سازد. بما گفت که ساعت ۷شام ازقرارگاه نمبر (۱) یك راکت سرخ را بفضا فیر می‌نمائیم واین اشاره معنی این‌را دارد که باکمال عافیت به کامپ (۱) رسیده ام اگر رویکتور وزمری درکمپ اول آمده بودند معنی این را داردکه می‌خواهند آنهانیز به صعودادامه بدهند برای اینکه بدانیدکه زمری وویکتور.میل صعودرا برقله هفت هزار متری دارند دوراکت سرخ فیر می‌نمایم .

ویزی باقدم های سریع ازمادور شد ما ازپشتواره خود برخاستیم تاآخرین سنگ هارا بگذرانیم. دربرابر ما برف سرجه شده بسیار خوب قرار داشت. هر کجا که قدم می‌گذاشتیم آهن های بوت ما بالای جسم محکم وثابت اتکاء پیدا می‌کرد. بعد ازساعت ۱۰ مشکلات صخره بازی وصعود ماروی برف دلچسپ وخوش آیند بود. سیمون هم درراس همه حرکت می‌کرد ومن خوش بودم که شخصی ازمن جلوتر می‌رود ومحل پای اوخط السیر مارا بصورت بهتر و عالیتر تثبیت می‌نماید. اگر من سر قراول می‌بودم بصورت متواتر استراحت می‌نمودم و این استراحت موجب نرسیدن ما بهدف می‌گردید .

برف سرجه شده، طول زیاد نداشت هنوز چند قدم از ساحه برف خارج نشده بودم‌که سیمون درجایش ایستاده ماند. ماعلت ایستادن اورا حدس زدیم.نیم متر بعد درمقابل اوبلندترین نقطه قله قرار داشت .

۷۰۳۸ متر ویا ۷۰۳۷٫۵۴ این هدف بلند ترین هدف تسخیر هیئت مابود وازمدتها آرزوی صعودبرقلهٔ هفت‌هزار متر را بدل می‌پروراندیم .

تمام ما به یکجایی به بلند ترین‌نقطه بالا شدیم‌ازاینکه با وجود مشکلات زیاد توانستیم به فتح قله نایل شویم بی‌نهایت مسرور بودیم . پنج ساعت تمام راه پیموده ایم ودرظرف این وقت صرف ۷۰۰ متر ارتفاع را طی‌نمودیم خوشحالی ما ازناحیه هانس پیتر بیشتر ازهمه بودچه او در آخرین روز های مسافرت بنابر علالت مزاج نتوانسته بود

درعملیات کوهنوردی باما شرکت نماید .
بالاخره باوجود مریضیها توانست درفتح این قله‌عظیم وشامخ باما همراهی کند .
باد خفیفی می‌وزید. چندمتر بطرف جنوب رفتیم‌برفراز یك خرسنگ استراحت‌نیز میسر شده میتوانست مگرباالندك تحمل به قله هفت هزار متره رسیدیم باید ازفتح وظفرخود لذت ببریم ساعت ۲½ بعد ازظهر بود و موقع و فرصت استراحت نیز میسر شده میتوانست ماپوره درسرحد قرار داشتیم یك یخچال عظیم بطرف چترال سرازیر شده بود سلسله کوها یکی بعد دیگر جلب نظر می‌کرد ونقطه آخراین سلسله کوههارا کوههای همالیا تشکیل میداد. اکثر این قلل تسخیر نشده وازین لحاظ نام ونشانی ندارند .
منظره رو بروی ما را قلل برفدار ویخچال تشکیل‌داده بود. بطرف شرق دریك مسافه دورتر دربین ابرهای انبوه وپراگنده قله‌مرتفع تانگا پاراپات دیده شد متصل به قلهٔ ما اولین کوه تسخیر شده پولیندی‌ها موسوم به کوه تیسی ۷۰۱۵ متر وجود داشت بطرف غرب وشمال باافق نظر آزاد پامیر وسلسله کوهای واخانسکی زیر نگاه مابود. منظره محاط ما فوق‌العاده عالی ودیدنی بود .
کوهای آسیای مرکزی شبیه یك دهکده ساکت دربین سرحدات مختلف ممالك قرار داشت .
ویزی بحیث نشانه اولین صعود مابرین قله یك فانه چوبی‌را دربین یك سنگ‌کوبید. ومابعد ازتجویز چند سنگ را بطور یادگار روی هم گذاشتیم و آدمك سنگی ساختیم وهمچنان فانه چوبی را توسط سنگ ها بصورت بر جسته درآوردیم. بعداً بیرقك سرخ راکه در بین صلیب سفیدرسم شده بود ودر آن نوشته شده اولین هیئت‌کوهنوردی‌سویس ۱۹۶۳ درهندوکش بر فراز قله نصب کردیم اگر چه ویزی قبل ازما برقله رسیده بود ولی تاریخ را غلط نوشته بود .
تاریخی راکه ویزی نوشته بود اصلاح نمودیم واینکار

رابرای اسلاف خود گذاشتیم. خوش نداشتیم که بزودی از قله فرود آئیم یك بار دیگر دربلندترین نقطه صخره‌نشستیم به هرطرف کامره خودرا دور داده عکس برداشتیم با قلل سلسله کوهای آسیای مرکزی وداع نمودیم. شاید این وداع یك وداع ابدی باشد .

حین فرود آمدن صرت میلانی پربرف را به سهولت طی نمودیم. پنجال های آهنی بوت های ما برای مانقطه‌اتکاء خوبی بود .

در یك نقطه دور و یك نقطه تاریك آبی رنگ خیمه خود را تشخیص دادیم از ویزی اثری دیده نمی شد ممکن ویزی تمام مسافه راطی نموده و در کمپ نمبر یك رسیده باشد اگر ویکتور به کمپ‌اول‌آمده‌باشدامشب غذای‌لذیذی صرف‌خواهد کرد. کمك و عجله در کوهنوردی هم ثمر بخش است .

ما در بین برف‌های‌سرچه‌شده‌بطرف پائین روان بودیم و افسوس می کردیم که چرا سکی خود را با خود نیاورده‌ایم . درز بزرگ یخچال‌رافراموش نکرده بودیم . و از بالا یك قوس بزرگ را طی کردیم‌زیرااین‌پرتگاه‌سیاه رنگ خاطره‌نافراموش شدنی درذهن ما از خود باقی گذاشته بود .

آهن های بوت هانس پیتر خراب شده بود و به عوض اینکه در صدد ترمیم آن‌بر آید آهن های کوهنوردی وصخره بازی را از پا کشیده‌به پشتواره خود انداخت اما چند متر طی نکرده بود که روی یك‌یخ شفاف ولشم لغزید . وسیمون وارخطا معلوم میشد که درین فرصت بر علاوه زخم سوختگی وزخم های آفتاب پای خودرانه شکسته باشد . چند دقیقه بعد هانس پیتر از جا برخاست.خوشبختانه صدمه‌ای ندیده بود.

یك ونیم ساعت بعد از شروع حرکت از قله به کمپ نمبر (۲) رسیدیم آفتاب خدمت خوبی کرده و تمام اثاث‌البیت ما را خشك نموده بود .

در آخرین اشعه آفتاب آخرین مواد سوخت خود را مصرف نمودیم و یك چای گرم تهیه کردیم بعداً بداخل خیمه خوابیدیم و از اینکه امشب مثل شب گذشته جای ما تنگ نبود مسرور بودیم .

نزدیك بود اشاره ویزی را فراموش نمایم بعجله بر خاستم بوت ها را بپانموده بعد از طی چند تونه یخ به تیغه کوه رسیدیم حینیکه من به تیغه کوه رسیدم هنوز ساعت ۷ نشده بود .

من به سمت دره با چراغ دستی خوداشاره دادم درپائین هوا کاملا تاریك شده بود در حالیکه به نزد ما شام گاو گم بود با دقت به عمق دره متو جه شدم اگر اشاره را گت داده نمی شد معنی نا بودی رفیق ما را بود من نمی خواستم چنین افکار شوم را در مخیله خود خطوردهم بر فرض محال اگر اثری از اشاره ویزی دیده نمی شد درین تاریکی شب کاری از دست ما ساخته نبود . و باید درروشنی روز به جستجو می پرداختیم در حالیکه این افکار عجیب در عالم خیال ما را تسخیر نموده بود روشنی سرخ رنگ از پائین دره به ملاحظه رسیده و صعود نمود . به تعقیب راکت دومی صاعقه وار نمایان شد من بجواب آنها با چراغ جیبی اشاره تفهیم دادم .

معلوم شد که ویزی سالم به کمپ اول رسیده و امشب خواب آرامی خواهد نمود به رفقای خود گفتم که ضرورت به انتقال خیمه بطرف پائین دره نمی باشد چه ویکتور هم بالا می آید و راکت اشاره دومی را واضحاً تشخیص دادم بسیار خوب حالا قله هفت هزار متره ما ثبت فلم می شود .

شب مستریحی را سپری نمودیم از فتوحات خود راضی و خوشنود بودیم اگر ویکتور با کمك زمزی به قله می رسید ،

موفقیت مالذت بیشتر پیدا می کرد وخوشی ما حد نمی داشت یخهای خطرناك با برج های برف ویخ بدون انسداد در برابر ما قرار دارد وقتیکه صحیح وسالم به کمپ مرکزی رسیدیم انکه باید جشن میگرفتیم ساعت ۹ صبح با پشتواره های سبکتر براه افتادیم آنچه برای رفقای من یك اندازه مورد ضرورت بود باو واگذار شدیم هر چند به پائین رفتن خوش بودیم ولی با قلب هراسان با این قرار گاه کوچك و هوادار خود و داع کردیم اما دوشب راکه درین قرارگاه کوچك سپری نمودیم در خاطره ما برای همیشه باقی می ماند . ضیقی جای خواب وچپه شدن آب جوش چای خاطره نافراموش شدنی است .

حینیکه بطرف پائین می رفتیم درز های کوچك روی یخچال بیشتر شده بود و نظر به تجربه تلخ دیروزی هردرز را ولو که کوچك می بود بصورت یك قوس طی می نمودیم . با احتیاط کامل بطرف پائین حرکت می نمودیم باتیغه کوه که بطرف پائین میلان داشته باشد صخره بازی و دار بازی نمودن کیف مخصوصی دارد . و احساس گازخوردن را بوجود می آورد زیرا بطرف بالا و پائین چپ و راست خلا موجود است .

یگانه محل انکاء آهن های نوك تیز بوت کوهنوردی باتیغه کم عرض کوه می باشد . حین بالا شدن روی یخ زینه کنده بودیم واینك دره وقع فرودآمدن از آن استفاده نمودیم و در بعضی نقاط پل پای ویزی بصورت ، واضح تشخیص می شد.

دو ساعت بعد از ترك خیمه خود تیغه یخ و یخچالی را تنمودیم از آخرین صخره ارتباط باکمپ نمبر (۱) بر قرار است ما از ریسمان نیلون که آویزان گذاشته بودیم استفاده خود پرداختیم . در اینجا به عمق کم در بین یخ های نوك گذشتاندیم و در پای یك برج صخره ئی به استراحت چاشت تیز آب پیدامیشد .

جمناستیك برفرازبرج های سنگی بسیار گوارا و دلکش

نمودیم زمری ، ویکتور وویزی در مقابل خیمه نشسته بودند.
بعد از شنیدن صدا برای پذیرائی ما به صعود آغاز نمودند
چنین حرکات سریع برای قلب وشش بسیار خوب است .

رفقای ما به خوشحالی ازما استقبال نمودند و برای ما
چای وقهوه آماده ساختند ما به صرف چای و قهوه‌علاقه
خاصی داشتیم چای و قهوه درین خستگی همچو مرهمی در
حلقوم ما فرو می رفت .و یکتور از بلند ترین قله ما خوش
شده و می‌خواست‌بهرقیمتی شود آن‌را درج فلم خود نماید
هانس پیتر باو قول داد که درین سفر با او همراهی می کند.
ویزی نیز آمادگی خود را باویکتور وانمود کرد و هانس پیتر
باو جواب منفی نداد . مابرای‌رفقای خود و اقدام دومی شان
جهت بلند رفتن موفقیت آرزو نمودیم و بطرف پائین‌در حرکت
افتادیم .

از اینجا ببعد پشتواره های ماوزین ترشده و سه رفیق
که بعد از ما خواهد آمدنیز بار سنگین را حمل می‌نمایند .

در چند روزکوتاهی که‌مادرکوه بودیم آب شدن یخ ها
پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نموده باید اظهار کرد که با این
پائین شدن کسب افتخار تسخیر قله کوه هفت هزارمتری
امروز روز چهل ویکمین سال تولدی یکی از رفقا بودوباید
باافتخار این دو مساله جشن خوبی گرفت هر طرف سیاه وآبی
شده بود بوت های آهنی مادیگر درست کار نمی کرد . مثل
اینکه روی تخم حرکت کنیم به احتیاط فرود می آمدیم و سعی
می کردیم که موازنه خود را حفظ نمائیم . ما با کف زدن و
سرور روزتولدی‌رفیق ما را برایش تبریک گفتیم و چاکلیت

کریم دار تناول نمودیم او خود را الاغ پیر نام نـهاد او در حقیقت چنین نبودباس‌زیادتر از دیگران بدون چون و چرا به کوه هفت هزار متری بالا رفت نه تنها بالا رفت بلکه درعین حال وظیفه نهایت مشکل و پرمشقت فلمبرداری را نیز انجام میداد .

آخرین روز ما درسینه هندوکش توام با آفتاب تابناك و فضای آبی بود دیری نگذشت که رفقای باوفای واخانی ما درین ارتفاعات بلند آمدند و در حمل مواد با ما کمك نمودند .

راه ما از بین‌جغله‌زار و سنگریزه های یخچالی می‌گذشت و به سبزه زار کوچك کنار جهیل منتهی می شد آخرین نگاه خود را وقف قله شاه‌نمودیم قلل اورگند بالاقله هفت هزار متری و دیگر قلل پر برف دره اورگند بالا جلب نظر ما را نمود . حوالی شام‌به‌نفس‌دره‌در کنار دریای آمو رسیدیم یك پطلون‌کوهنوردی خود را به احمد سعید بخشیدم بوت‌هـای کوهی زاغ نول در بین موتر جابجا نمودیم دوباره محبوس جاده و سرك شدیم‌وکو های آزاد هندوکش جزوگذشته ها گردید گذشته‌ای‌کـه هر کـدام میل بباز گشت آن داشتیم هر گاه جار و جنجال‌اروپا خسته کن شود بیاد این روزگار می افتیم.

صبحگاه مردم‌اورگند به‌دور پیش موترما آمدندتاباما خدا حافظی نمایند . موتر ما با ناله بازگشت آغاز نمود . در قریه های اوروپ لنگرو شاور اشخاصی‌که با ماکمك نموده‌اند سر راه ما ایستاده بودند و نمی خواستند وداع را قضانمایند ما با صمیمیت با ایشان دست فشردیم . این مردم شریف و نجیب کـوهنشین حما ل مـا نبودنـد ایـن مـردم رفیق و دوستان ما بودند که به‌ما ازروی انسانیت و احساس بشر



دوستی همرائی کردند.

کوهای اطراف جلوه‌می گرد هندوکش در بین ابر ها مستور شده بود و مانند دیوار سیاه رنگ و در عین حال غیر مکدربا عظمت کامل آیستاده و قله ها دارای عظمت‌وبلندی کــامــل است یعنی بلند تر از ساحه پرواز عقاب .

دکتاب چاپولو دمؤسسې «۲۸» خپر



کابل ــ دولتي مطبعه